

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
اهدایی
۱۳۷۷

نطق مبارک حضرت مولی الوری عبد البهاء روح ما سواه
فداه ١٩ نوامبر ١٩١٣

خوش آمدید از وقتیکه از این سفر مراجعت نمودم
تا دیروز هیجان شدیدی در اعصاب من بود
از آنوقت تا بحال این هیجان در جمیع اعصاب
بود و همچنین از خستگی راه. تکلم مشکل بود دیگر خواندن و
نوشتن بینهایت سخت بود ابداً چیزی نمی نوشتم
مگر تلغرافاتی باشد که لازم بود امّا از عنایات
جمال مبارک نوعی حالم خوب شد که دیروز چیز نوشتم
الحمد لله احوالم بدون دوا و علاج رو به بهبودی است
صرف موهبت جمال مبارک عجب هیجانی بود مثل
اینکه این اعصاب را قلّاب انداخته می کشیدند
دو کلمه صحبت میداشتم خسته میشدم صحبت نمودن
بجبر و عنف بود از بس این اعصاب متأثر شده
بود فی الحقیقه اگر انسانی مؤید بخدمات گردد

هر نوع

هر نوعی خوش است من که باین موهبت مؤید
نشدم فقط اگر از برای بعضی اسبابی فراهم بیاید
که این قوای جسمانیش را و این اعضا و ارکانش را در سبیل
خدمت جمال مبارک صرف کند موهبتی اعظم از این نمی شود
و در نهایت هم بشهادت فائز شود این قوای جسمانی
انسان اگر در سبیل هوا و هوس متلاشی شود دیگر چه
حسرتی اعظم از آن اوقات گذشت قوی تحلیل رفت
بدن آب شد اعضا و اعصاب از هم پاشید نفس آخر
رسید امّا در چه کاری امّا در چه گذشت در
هوا و هوس و نتیجه حسرت و ندامت ابدی دیگر
ذلّتی اعظم از این نمیشود و ذلک هو الخسران
المبین امّا اگر ببینید الحمد لله بفضل و موهبت
جمال مبارک جانش در دلش در روحش در اعضایش
قوایش ارکانش جمیع در سبیل محبّة الله در
بلایا و محن و رزایا گذشته چه سروری اعظم

از این

ازاین من که موفق شدم انشاءالله شما ها
باین موهبت مؤید گردید کار آن بود که حواریین
حضرت مسیح کردند بحضرت مسیح وفا داشتند
بعد از حضرت نفسی راحتی نکشیدند و دقیقهٴ
آرام نگرفتند شب و روز در ترویج امرالله گذراندند
و در ندا بملکوت الله سعی کردند و در انجذاب و
اشتعال نفوس قیام نمودند همیشه سرگردان
بی سر و سامان هر روز در یک کوهی هر شب در
یک صحرائی هر آنی در یک شهری هر دقیقهٴ در یک
دیاری تنها و بیکس نعره زنان فریادکنان مردم
را بملکوت الهی دعوت کردند صدمه خوردند
زجر کشیدند عقوبت دیدند از اهل و عیال
گذشتند همه را گذاشتند و رفتند و به تبلیغ
امرالله مشغول شدند تا آنکه همه در سبیل
حضرت مسیح روحی له الفدا شهید شدند
حضرت

حضرت مسیح را فراموش نکردند آن عنایات
را فراموش نه نمودند آن تعالیم را از نظر
محو نکردند آن نصایح و فیوضات او را نسیان
ننمودند شب و روز میکوشیدند که بلکه موفق
شوند انصافش اینست که بحضرت روح نهایت
وفا را نمودند آنها یازده نفر بودند ولی در سبیل
جمال مبارک نفوسی مبعوث شدند که
نهایت درجه صدمه را کشیدند مقصدم اینست
آنها فی الحقیقه وفا داشتند ظل السلطان
از برای من در پاریس حکایت کرد گفت میخواهم
یک مسئلهٴ تفصیلش را برای شما بگویم
خواهش دارم اینحکایت را گوش بدهید
گفتم بگو چه عیب دارد گفت قضیهٴ سلطان
الشهداء و محبوب الشهداء را میخواهم تفصیلش
را برای شما ذکر بکنم قسمها خورد که این
کار

کار را پدرم کرد و این گناه از من سر
نزد و این عصیان بر گردن پدرم است
بمن نوشت حضرات را بیاور بکش من نوشتم
که حضرات یعنی سلطان الشهدا و محبوب الشهدا
از اشخاص عادی نیستند که من انها را بیاورم
بکشم از نفوس محترم و معتبر این شهر اند
از کشتن اینها اهالی اصفهان جزع و فزع
خواهند نمود مصلحت دولت نیست که
اینها را بکشد جواب ثانی رسید که باید حکماً
آنها را بکشی جواب نوشتم که این مسئله
بسیار مشکل است اگر می فرمائید آنها را
بیاورم توبه بدهم اینها ارشاد هستند از سلاله
پیغمبر هستند از سادات صحیح النسب‌اند امر
ستم آمد که بدون مراجعه بوصول این
امر فوراً آنها را بیاور بکش من اول

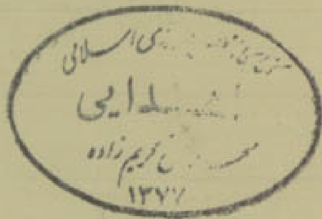
نحومی

اشخاصی فرستادم نزد حضرات که آنها را
نصیحت بکنند که امر چنین است من مجبورم
دیگر چاره نیست جز آنکه شما ها تبری
بکنید من علما را جمع میکنم و شما را در
مجلسی حاضر مینمایم آنجا تبری بکنید این
وسیله میشود که من شما را از این ورطه
خلاص نمایم قبول نکردند مجبور شدم آنها
را بحبس بیاورم بعد در حبس نفوس متعدده
محرمانه نزد آنها فرستادم نصیحت کنند
و با آنها بگویند که این حکم پادشاهی است
نمیشود از آن صرف نظر کرد شما باید
تبری کنید از این مسئله بگذرید و الا
شاه بابا ابداً قبول نمی کند آنها قبول
نکردند بعد خودم آنها را در شب خواستم
گفتم آقا سید حسن آقا سید حسین این مسئله

رح

خیلی عظیم شده است شاه بابا
نهایت اصرار در قتل شما دارد وسیلهٔ دیگر
از برای من در دست نمانده است مگر آنکه
بگویم شما تبری کرده اید والّا اگر من
نکنم شاه بابا مرا مسئول میداند من
نمی گویم که بد بگوئید همین قدر بگوئید
که ما بهائی نیستیم دیگر من باقیش
را درست می کنم گفتند ممکن نیست
ما بهائی هستیم یا بهاء الابهی
گفتم آقا میرزا حسن تو بگوئید گوش نداد گفتند
یا بهاء الابهی آنچه لازم بود من کردم
ابداً قبول نکردند شاه هم با نهایت
اصرار قتل آنها را می طلبید دیدم اگر
من نکنم شاه بابا مرا میکشد این
حکایتی است که ظل السلطان برای من
گفت

گفت میگفت که آنچه من کردم که
همینقدر بگوئید ما بهائی نیستیم آنها
قبول نکردند بل گفتند یا بهاء الابهی
یا بهاء الابهی
ذره دان مهم علی استنساخ نمود



[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تولد نور چشمی میرزا فضل الله در یوم نهم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۴ در ماه پنجم جلوس

مظفرالدین خلد الله ملکه و سلطنته امید که بزرگ فرماید و برومند

اش باد شاه را سنخ بجانه جناب استاد حق معار

۱۸ جمادیه

تولد نور چشمی عطاءالله در ۳ از شب گذشته شب یکشنبه ۱۵ ماه ربیع الآخر

سنه ۱۳۲۷ متولد شد

هو الناطق امام الوجود

یا حسن اسمع ندائی من شطری انه ذکرک و
اولیائه فی کل الاحیان یشهد بذالک ربک ا
لعزیز العلام و نذکر ضلعک التی آمنت بر
بها اذا اخذت الزلازل کل الجهات این لوح
را نوریه نوشته است کلمش خوب خطش بسیار بد

هو الابهی

ای ثابت بر پیمان خوش باش که از نسیم جانپرور عنایت بیدار شدی و هوشیار
گشتی و هدایت یافتی و مظهر یختص برحمته من یشاء گردیدی این هدایت
کبری مانند سراج است و دهن این سراج محبت الله و شعاع ساطعش ا
خلاق رحمانی و روش و سلوک یزدانی این میزان است هر نفسی را
نظر باعمال و رفتار او نمائید تا ثمره وجود مشهود گردد و رایت هدی
بنفحات قدس موج زند و علیک التحیة والثناء ع ع

هو الله

ای ثابت بر پیمان خوش باش که از نسیم جانپرور
عنایت بیدار شدی و هوشیار گشتی و هدایت
یافتی و مظهر یختص برحمته من یشاء گردیدی
این هدایت کبری مانند سراجست و دهن این
سراج محبت الله و شعاع ساطعش اخلاق رحمانی
و روش و سلوک یزدانی این میزان است هر نفسی
را نظر باعمال و رفتار او نمائید تا ثمره وجود مشهود گردد
و رایت هدی بنفحات قدس موج زند و علیک
التحیة والثناء ع ع

کاتب نوریه



بنام خداوند یکتا

ای کریم انشاءالله بعنایت کریم در ظل سدره
رب العالمین مستریح باشی و بفیوضات منزله از سماء
فضل فائز ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود
و این از اعظم عنایات الهیه محبوب ای کریم
کمر خدمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر
مالک بریه بکمال حب و قدرت قلبیه ظاهر شوند
بشأنیکه دنیا و ما فیها ان نفوس را از حق منع ننماید

کل باخلاق روحانیه در این ایام الهیه ظاهر گردند
ای کریم باده روحانیه معنویه آماده و ساقی احدیه موجود
ولکن اکثر بریه ممنوع و محروم مشاهده میشوند حق بکمال
ظهور ظاهر و خلق در نهایت اشتیاق مشتاق
مع ذلک عشاق از معشوق محروم و در تیه فراق
در احتراق لذا هادی و ناصح و معلم لازم دارند تا
بدانند که سبب منع چیست و علت بعد چه بعضی
از عباد بتعلیم محتاج نیستند ایشان بمنزله عیون
مشاهده میشوند و عین را دیدن نباید آموخت
و همچنین گوش را شنیدن چنانکه باعانت
روح مفتوح شد خود مشاهده مینماید ولکن در کل
احیان باید بطلعت رحمن پناه برد که مباد رمدیا

علت اخری حارث شود و حایل گردد ایشانند عبادیکه
بعد از ارتفاع ندا بافق اعلی توجه نموده اند و بشأنی
مستقیمند که احدی قادر بر انحراف ان نفوس مطمئنه از
شطر احدیه نیست از سلسبیل بیان رحمن در کل احیان
نوشیده و مینوشند و بکلمات الهیه مانوس و
مشتاقند و مادون این نفوس بمواعظ حسنه و
نصایح مشفقانه محتاج لذا باید احبای الهی بکمال
حکمت و بیان بر این امر خطیر اقدام نمایند بعضی را
باقوال و بعضی را بافعال و اعمال و بعضی را باخلاق
تبلیغ نمایند و بشطر احدیه کشانند اعمال حسنه و
اخلاق روحانیه بنفسها مبلغ امرند بعضی از این
محزون نباشند که عالم نیستند و کسب علوم ظاهره

نموده اند ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور
نیر اعظم جمیع علما و ادبا و حکما از ان شریعه عرفان رحمن
محروم ماندند و ابوذر که راعی غنم بود بمجرد اقبال
بنغمه متعال بجوهر حکمت و بیان از قلب و لسانش
جاری و حال جمیع علما او را نزد ذکرش خاضع مشاهده
مینمائی و حال انکه اول امر احدی باو اعتنا نداشته
تعالی القدیم ذو الفضل العظیم انه هو الحاکم علی ما اراد و
انه لهو المقتدر القدیر لذا هر یک از احبای الهی
که بافق باقی فی الحقیقه اقبال نمود باو افاضه میشود
آنچه سبب هدایت بریه باشد بگوای احبای
من شما اطبای معنوی بوده و هستید باید بحول و
قوه الهیه بدریاق اسم اعظم امراض باطنیه امم و

رمد عیون اهل عالم را مداوا نماید و شفا بخشید تا کلّ
بشاطی بحر اعظم در ایام مالک قدم توجه نمایند
لذا باید کلّ بقمیص امانت و رداء دیانت و شعار
صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزیّن نمایند
تا سبب علوّ امر و تربیت خلق گردد این ظهور
از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در
بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات کمالیه
در نفس انسانیه وارتقاء ارواحهم الی المقامات
الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده
تا آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لعمری
لو اخرق الحجاب فی هذا المقام لتطیرنّ الارواح
الی ساحة ربک فالق الاصباح ولکن چون

بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستور
داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نماید
و کلّ بآداب ظاهره بین بریه مشی نمایند و سبب هدایت
ناس شوند بعضی عقول شاید که بعضی از حدودات
مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر
مصالح مکنونه دران تصدیق ننمایند ولکن آنچه از
قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و
آداب و اشتغال بما ینتفع به الناس جاری شده
احدی انکار ننموده و نمینماید مگر آنکه بالمرّه از عقل محروم
باشد اگر احبّای الهی بطراز امانت و صدق و
راستی مزیّن نباشند ضررش بخود آن نفوس و
جمیع ناس راجع اوّلاً آن نفوس ابداً محلّ امانت

کلمهٔ الهیّه و اسرار مکنونهٔ ربّانیّه نخواهند شد و تلقی
سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند
بود * و عن ورائهما قهر الله و غضبه و عذاب الله و
سخطه ای کریم ندای رحمانیه را از قلم روحانی بلسان
پارسی بشنو * لعمری انّه یجذبک الی مقام لاتری فی
الملک الّا تجلّیات هذا الامر الّذی اشرق من افق
الطاف ربّک العلیم الحکیم * اگر جمیع بریّه حجبات
مانعه را خرق نمایند و صریر قلم اعلی را که در بقعهٔ نوراء
باذن مالک اسماء مرتفع است اصغا کنند کلّ
بجان بشطر رحمن توجّه نمایند * قد منعهم اهوائهم و
هم الیوم منصعقون ای کریم شمس کلمهٔ الهیّه که از مشرق
ارادهٔ مشرق و طالع شد هر صاحب بصری

ادراک مینماید و آن کلمه بمثابه شمس ظاهره روشن و
مضیئی است ما بین کلمات عالمین الیوم یومی نیست که قلم
اعلی باین اذکار مشغول شود * ینبغی لکلّ نفس فی هذا
الیوم اذا سمع النّداء من الافق الاعلی یدع الوری عن
وراه و یقوم بکلّه الیه مقبلاً الی مولاه و یقول لبّیک
یا محبوب من فی السّموات و الارضین * لسان
رحمن در روضهٔ بیان باین کلمهٔ مبارکه ناطق میفرمایند *
لازال ذکران نیّر اعظم * لا اله الّا انا الآن یا خلق ایّای
فاعبدون * بوده و خواهد بود * و آنچه در اینمقام از قلم
مبدع اسماء و صفات جاری شده نظر رحمت
سابقه بوده که جمیع ممکنات را احاطه فرموده که
شاید اهل امکان از کوثر حیوان که از یمین رحمت

رحمن جاریست محروم نمانند انّه لهو الغفور الرّحیم
بعد الّذی کان غنیّاً عن العالمین بعضی از اهل
فرقان و بیان که در عقبهٔ وقوف و یا عقبهٔ ارتیاب
و امثال ان توقّف نموده اند این نظر بتوهّماتست
که از قبل مابین قوم بوده بگوای عباد امروز روزیست
که باید خرق جمیع احجاب نمائید و جمیع اوهام را
محو کنید و بکمال اقبال بافق جمال قلباً توجّه نمائید
چه که سبیل رجب بما اکتسبت ایدی الظّالمین ممنوع
شده بامری جز بما ظهر من الظّهور ناظر نباشید
چه که مابین ناس کلمات موهومه لا یغنیه بسیار
و همان موهومات بعضی از اهل بیان را
از نیّر رحمن که از افق امکان طالع شده منع نموده

و محروم ساخته و ان نفوس بغایت بی درایت
و عقل مشاهده میشوند بگوای گم گشتگان وادی
ضلالت کدام یک از موهومات محقّقه نزد شما
صدق بوده و رایحه صدق از او استشمام نموده اید
لاو نفسی الحقّ کلّها رجعت الی حقائقکم الموهومه و
بقی الامر لله المهیمن القیّوم هزار سنه او از ید
نفس موهومی را در شهر موهوم با جمعی از نساء و
اولاد مقرّ داده بودید و بان اوهام معتکف تمسّک نما
دران الف سنه بچه تمسّک بودند فوالّذی انطقنی
بالحقّ قلم شرم مینماید از ذکر ان نفوس موهومه محتجبه
انچه در ذکر ان نیّر اعظم یعنی قائم در مابین ان قوم
بوده حرفی از ان تحقّق نداشته و عند الله مذکور

بوده چنانچه بعد از ظهور برکلّ معلوم و مبرهن شد
این یکی از موهومات آن نفوس بوده بعد از آنکه ید
قدرت الهیّه خرق حجاب نمود بعضی مطّلع شدند
و هم چنین موهومات دیگر که مابین آن قوم است
و تا حال خرق نشده باید بهمان قسم مشاهده نمایند
عسی الله ان یخرقها لمن یشآء صدر ممرّد و قلب منیر
باید مقدّساً عن کلّ الاشارات و الکلمات تا بنظر
امر توجّه نماید بگو الیوم یوم ریب و ارتیاب نیست
ان اخرقوها بنار کلمة ربّکم العزیز الوهّاب ای
احبّای من آخر ببصر انصاف مشاهده نمائید این
مظلوم در فم ثعبان و در جمیع احیان بلایائی بر او
وارد که احدی غیر الله مطّلع و نفسش را انفاق نموده

که شاید از افق انقطاع طالع شوید تا ممالک ابداع
و اختراع از شما روشن و منیر گردد و قدر خود را
بدانید و از اموری که سبب تضییع امر شود مابین
ناس احتراز نمائید قل یا لیت عرفتم تموّجات
هذا البحر و ما استتر فیه من لئالی حکم ربّکم العزیز الحمید
ای کریم تغنّیات قلم اعلی را انتهائی نه و لکن بلحن
دیگر توجّه نمودیم سبحانک اللّهمّ یا الهی اسئلک
باسمک الّذی به نزلت امطار رحمتک و ظهرت
آیات قدرتک و طلعت شمس مشیّتک و احاطت
رحمتک من فی ارضک و سمائک بان
تلبس الّذینهم آمنوا اثواب الامانة و الانقطاع
ثمّ اجذبهم الی مطلع الّذی منه اشرقت شمس الامتناع

لیطهّرهم تقدیس امرک بین عبادک وتنزیه احکامک
فی مملکتک ای ربّ انت الغنیّ وهم الفقرآء لا
تأخذهم بما غفلوا فارحمهم ثمّ اغفر لهم لانّهم حملوا الشدائد
فی سبیلک ان غفلوا عن بعض اوامرک ولکن رجعوا
بقلوبهم وارجلهم الیک لا تنظر الی خطیئاتهم فانظر
الی انوار التی اشرقت من آفاق قلوبهم وبلایا التی
وردت علیهم فی سبیلک ثمّ ایّدهم بعد ذلک علی
ما یرتفع به اعلام امرک فی بلادک ورایات عظمتک
فی دیارک انّک انت المقتدر علی ما تشآء فی
قبضتک ملکوت الاشیآء لا اله الّا انت المتعالی
المهیمن العلیّ العظیم ای کریم وصایای الهیّه را از برای
هرنفسی ذکر نمائید وتلاوت کنید که شاید بما اراد الله

عامل شوند ذکّر من قبلی من معک من کلّ الاناث والذکور
وقل یا ربّی العزیز الغفور
بحر وحی که در قلم اعلی مستور است بصورت این کلمات
ترشّح فرموده ای جمال بمقرّ اقدس وارد شدی وبمنظر
اکبر فائز گشتی امواج بحر معانی الهیّه را بچشم ظاهر مشاهده
نمودی وکلمات تامّات که هر یک مخزن لئالی
حکمت وبیان بود بگوش خود اصغا کردی وفیوضات
منبسطه رحمانیّه ورحمت واسعه الهیّه را نسبت بکلّ
بریّه بقدریکه عرفان ان ممکن است علی ما ینبغی لک
ادراک نمودی ای جمال الیوم بمحبّت ومرحمت و
خضوع وخشوع وتقدیس وتنزیهی ظاهر شوید که احدی
از عباد از اعمال وافعال واخلاق وگفتار شما روایح

اعمال وگفتار قبیح استشمام ننماید که بمجرد استماع کلمه
یکدیگر را سبّ ولعن ننمودند * انّا خلقنا النفوس اطواراً *
بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند وبعضی دون آن
مثلاً نغمهٔ غیب منیع لایدرک را در هیکل ظهور مشاهده
می نماید من غیر فصل ووصل وبعضی هیکل ظهور را ظهور آن
دانسته واوامر ونواهی او را نفس اوامر حق میدانند
این دو مقام هر دو لدی العرش مقبول است ولکن
اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع
وجدال نمایند هر دو مردود بوده وخواهند بود چه که
مقصود از عرفان وذکر اعلی مراتب بیان جذب
قلوب والفت نفوس وتبلیغ امر الله بوده از جدال
ونزاع صاحبان این دو مقام تضییع امر الله شده

وخواهد شد لذا هر دو بنار راجعند اگرچه بزعم خود
باعلی افق عرفان طائرند ای جمال غیب منیع
لایدرک نوح وبکی چه که استشمام نمینماید آنچه را
که الیوم محبوب است اهل حق باید باخلاق او
ظاهر شوند * انّه هو ستّار العیوب وعلّام الغیوب
وغفّار الذنوب * امروز روزی است که بحر رحمت
ظاهر است وآفتاب عنایت مشرق وسحاب
جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبّت
ومودّت ومیاه رحمت تازه وخرّم نمود احبّای
الهی در هر مجمع ومحفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع
وخشوع از هر یک در تسبیح وتقدیس الهی ظاهر
شود که ذرّات تراب آن محلّ شهادت دهند

بخلوص ان جمع وجذبه بیانات روحانیّه ان
انفس زکیّه ذرّات ان تراب را اخذ نماید
نه انکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل
منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ
ذی روح عطای فیض فیّاض که در من ودیعه گذاشته
نموده و مینمایم مع همه انبعاثات عالیه و ظهورات
لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است باحدی
فخر ننموده و نمینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کلّ
ساکنم ملاحظه در علما و عرفای قبل نمائید مع انکه
در هوای توحید طائرند و بذکر مراتب تجرید و
تفرید ناطق کلمه از ان نفوس لدی الحکمه بقبول نیفتاد
و نفسیکه از تکلّم لفظ کلمه توحید عاجز بود چون عمقبر

ظهور موفّق شد اعمال کرده اش بقبول شد و ثنای
گفته اش محبوب افتاد فاعتبروا یا اولی الابصار
قسم بامواج بحر معانی که از ابصار مستور است که احدی
قادر بر وصف این ظهور اعظم علی ما هو علیه نبوده و
نیست لذا باید کلّ با یکدیگر برفق و مدارا و محبّت
سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب
عاجز باشد و یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و
شفقت با او تکلّم نمایند و اورا متذکّر کنند ب
دون انکه در خود فضلی و علوّی مشاهده نمایند اصل
الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک
و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کاسی
و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری امروز

نظر کلّ باید باموری باشد که سبب انتشار
امر الله گردد وحق شاهد و گواهست که ضرّی از برای
این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت
و برودت مابین احباب نبوده و نیست ❖ ان
اجتنبوا بقدرة الله و سلطانه ثمّ الفوا بین القلوب
باسمه المؤلّف العلیم الحکیم ❖ از حق جلّ جلاله بخواهند
که بلذّت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او
مرزوق شوند از خود بگذرند و در سایرین نگرند
منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارند
امری از حق پوشیده نبوده و نیست اگر برضای
حق حرکت نمایند بفیوضات لاتتناهی فائز
خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم
امر الله رب العالمین جاری و ظاهر شد ❖ تفکّروا فیما نزّل

و کونوا من العاملین ❖ نفوسیکه الیوم عند الله مأمورند به
تبلیغ امر و تخصیص داده شده اند بعنایات مخصوصه
او کلّ باید نسبت بایشان خاضع باشند چه که این
خضوع لله واقع میشود چون بامر حق است بحق راجع است
ولکن ان نفوسیکه تخصیص داده شده اند باید
بکمال اتحاد مابینشان مبرهن و ظاهر باشد دیگر
درایح عرفان و مراتب ان نفوس عند الله مشهود
بوده ❖ کذلک اوقدنا سراج البیان بین الامکان
طوبی لمن اقتبس من مشکاته و استضاء بانواره انّه
من الصابرین الکرمین ❖ والحمد لله رب العالمین ❖

باسم ربنا العلیّ الأعلی

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت

در کمن عظمت و مقعد انس رفعت خود مقر باید پس بگوش
جان بشنوید و خود را از اصغاء نصایح محبوب محروم و
ممنوع ننمائید

ای مؤمن مهاجر عطش و ظمأ غفلت را
از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بُعد را
بصبح منیر قرب منوّر گردان بیت محبّت باقی را
بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را
بحجبات تیره نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه
کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را
بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه
دل را از جریان باز مدار بحقّ متمسّک شو و
بحبل عنایت او متوسّل باش چه که دون او احدی را

از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد

ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیّه مطلع شوید
از کون و امکان هر دو غنیّ و بی نیاز گردید نار طلب
در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب
ولقای جانان است فائز گردید ای احمد از ابحر متموّجه
ملتطمه خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم
مباش چشم را منیر کن و بنور لائح روشن نما تا بتجلّی
مبارکه طیّبه که محلّ ضیاء و استضای سماء الهیّه است
وارد شوی و بتجلیّات انوار لانهایه منوّر گردی و
ندای جان فزای انظر ترانی از شرق بیان سبحانی
من غیر تعطیل بشنوی جمال غیبی در هیکل ظهور مستقر
ای احمد نفحه از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم

هستی ورزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی
مزین فرموده و رشحی از طمطام تیم غنا تیم بر عالمیان
مبذول کشته و جمیع را سرمست ازاین باده قدس الست
ازعدم محض فانی بعرصه وجود باقی کشیده ای احمد دیده را
پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار لانهایه رب جمیع جهات
ملاحظه نمائی و کوش را از آلایش تقلید منزه کن تا
لحنات عندلیب وحدت و توحید را از افنان سدره
باقی انسانی بشنوی ای احمد چشم ودیعه من است
او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و کوش مظهر جود
من است او را باغراض مشتهیه نفسیه از اصغاء کلمه
جامعه باز مدار قلب خزینه من است لئالی مکنونه
ان را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت

عنایت من است ان را از اخذ الواح مستوره محفوظه
محروم منما بکو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء
مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و
جریان است با دیده مقدس و کوش منزه و مستعات
تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بکو
ای بندکان من تحدید نفس و تقیید هوی خود را مقید
و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه
در وادی مهلکه است که لم یزل تشنکان را سیراب
ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم
برداشته بزلال سلسال لازوال کوثر بیمثالم درآئید
لؤلؤ قدرت ربانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید
و تمیز کذارید چه که مصنوعی ان بملاقات آب فانی و

معدوم شود و قدرتی ان بملاقات آب صافی ممیز
گردد پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا آن لؤلؤ قدس صمدانی را
من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر
نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل باب غایت من
زنده و حیّ و باقی خواهد بود ای بندگان من جمال قدم منتظر
که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت
بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره
ملوّنه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون
نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و
اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده
و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکمن قدس
ولایتم درآئید ای بندگان من از مدینه وهمیّه ظنیّه توجّه

توکّل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید
و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مایوس
مباشید که همه اشیا کل بوجود آثار محض جود و کرم از نیستی
محض بملک هستی آوردم بی‌طلب عنایت فرمودم
و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل
وجود را مبذول داشتم جمیع شما اشجار رضوان قدس
منید که بدست مرحمت خود غرس فرمودم و به نیسان
رحمت بی‌زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه
و خطرات ملکیه بملائکه حفظیه حفظ فرمودم حال از
مغرس و حافظ و مربّی خود غفلت منمائید و دون
او را بر او مقدّم و مرجّح مدارید که مباد ارياح سمومیّه عقیمه
بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه

وافنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمتم را
از لسان ظهور قبلم شنو که بپسر مریم فرمودم که هر مالک
بستان شجرهٔ یابسه را در بستان باقی نگذارد البتّه
او را قطع کرده بنار افکند چه که حطب یابس در خور و لایق
نار است پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را
از سموم انفس خبیثه و ارياح عقیمه که معاشرت بمشرکین
و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از
نفحات قدسیه و روحات انسیه محروم نگردد و لازال
در رضوان قدس احدیه جدید و خرّم ماند ای بندگان
بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بتبر وهم و ظنون
منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مُغنی نبوده و لایزال نفسی را
بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوط

ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته اید و رحمت
منزله مسبوقه غیر مقطوعه ام را مقطوع دانسته اید و
سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرمم را ممنوع و غیر مهطول
فرض نموده اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیّتم مفقود
شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده ام از عالمیان
ممنوع گشته اگر چنین دانسته اید چرا جمال عزّ قدس
احدیّتم را از ظهور منع نموده اید و مظهر ذات عزّ ابهی را
از ظهور در سماء قدس ابقا ممنوع داشته اید اگر چشم انصاف
بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده
سرمست بینید و جمیع ذرّات اشیاء را از اشراق
انوارش مُشرق و منوّر خواهید یافت ✦ فبئس ما انتم
ظننتم وساء ما انتم تظنّون ای بندگان بمبدء خود

رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سیناء
روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمهٔ جامعهٔ اوّلیّه
را تبدیل منمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید
بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و
شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر همهٔ اشیاء
سبقت گرفته ولکن سیاط عذابم بسی شدید است
و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقه‌ام را بگوش مقدّس
از کبر و هوی بشنوید و بچشم سَرّ و سِرّ در بدایع امرم ملاحظه
نمائید و از امواج بحر رحمتم که جمیع ابحر لانهایه قطره‌ایست
نزد او محروم نشوید و از معین قدس عذب فرات
سائغم خود را ممنوع مسازید قسم بذات علیم
که اگر اقلّ از ذرّه بشعور آئید بنفسه بنبای روح بشتابید
و بمعین

و بعین خود بمعین قدسیّهٔ منوّره واضحه وارد گردید و نداء
روح القدس را از سدرهٔ ناطقه در صدر منیره بشنوید و
غفلت منمائید ای احمد از تقیید تقلید بروضهٔ قدس
تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام بگو ای عباد غافل باب
رحمتم را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست
ظلم و اعراض مبندید و سدرهٔ مرتفعهٔ عنایتم را بجور و
اعتساف قطع منمائید براستی میفرمایم قلب مخزن
جواهر ممتنعهٔ ثمینهٔ من است محلّ خزف فانیهٔ دنیای
دنیّه مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ من است
او را بغبار تیرهٔ بغضا میالائید بصفاتم متّصف شوید
تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم
در آئید جمیع اشیاء کتاب مبین و صحف محکم قویم منند

بدایع حکمت لدنیهم را بچشم طاهر مقدس و گوش نورانی
منزه مشاهده نمائید ای بندگان من آنچه از حکم بالغه
و کلم طیبه جامعه که در الواح قدسیه احدیه نازل فرمودم
مقصود ارتقاء انفس مستعده است بسموات عز
احدیه والا جمالم مقدس از نظر عارفین است و
اجلالم منزه از ادراک بالغین در شمس مشرقه منوره
مسطعه ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه
در وصف منتهی مبالغه نمایند و یا در دون آن منتهای
جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و
اقبال و اعراض و مدح و ذم جمیع در امکنه حدودیه
بخود متعبد و معرض راجع بوده و خواهد بود و همچنین در
سراج مضیئه که در لیالی مظلمه در محضر شما روشن است

[illegible]

مشاهده

مشاهده نمائید آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا
جوامع صفات ذمیمه در حق او ذکر شود هیچ بر نور او
بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فو الذی نفسی بیده
بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور
مینماید و این مدح و ذم بقائلین راجع بوده و خواهد بود
چنانچه مشهوداً ملاحظه می شود حال ای عباد
از سراج عز قدس ربانی که در مشکوة عز انسانی
مشتعل و مضیئ است خود را ممنوع نمائید و سراج
حب الهی را بدهن هدایت در مشکوة استقامت
در صدر منیر خود بر افروزید و بزجاج توکل و انقطاع از
ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید
ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحری است

که در قعر قمقام این لئالی لطیفه منیره ازید از احصا مستور
باشد هر طالبی البته باید کمر جهد در طلب محکم بسته
بشاطی این بحر درآید تا قسمت مقدره در الواح محتومه
مکنونه را علی قدر طلبه وجهده اخذ نماید حال اگر بشاطی
قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از این
بحر و لئالی آن کم شود و یا نقصی براو وارد. فبئس ما توهمتم
فی انفسکم وساء ما انتم تتوهمون ای بندگان تالله
این بحر اعظم لجی مواج بسی نزدیک و قریب است
بلکه اقرب از حبل ورید بآنی بآن فیض صمدانی و فضل
سبحانی وجود رحمانی و کرم عز ابهائی واصل شوید و فائز گردید
ای بندگان اگر در بدایع جود و فضلم که در نفس شما
ودیعه گذارده ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع

شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی
برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطام عنایت
و قمقام مکرمتم را بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه
از اسم ابهیه ظاهر و مشهود بینید این مقام اقدس
امنع را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیات وهم و عمی
ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که با جنحه منیعه در
در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت
اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل
ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید
و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید
چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد
بود در اینوقت آن طائر سماء عالیه خود را ساکن

ارض دانیه مبینه حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت
وظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای
قدس محروم و ممنوع نمائید ای عباد لئالی صدف بحر
صمدانی را از کنز حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت
روحانی بیرون آوردم و حوریات غرف ستر و حجاب را
در مظاهر این کلمات عالیات محکمات محشور نمودم و
ختم اناء مسک احدیه را بید القدره مفتوح نمودم و
روایح قدس مکنونه ان را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم
حال مع جمیع این فیوضات مسبوقه محیطه و این عنایات
مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت ان بر انفس
شما راجع بوده و خواهد بود ای اهل بیان مرور مقصود
از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال
مرتفعه

مرتفعه الهیّه اید و لئالی بحر فضل احدیّه و دون شما از انجم
در سموات و ارض شهود در ظلّ شما محشور و
بالتّبع مرزوق و متنعّمند مثلاً ملاحظه در ارض طیّبه منیعه
نمائید که مقصود زارع از سقایه زرع خود است و
باجر صلده صلبه که دران کشت و زرع بالتّبع مشروب
می شوند پس مقصود از نزول فیض فیّاض مزارع احبّای
او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمتند و دون دون
ان از اعدا و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتّبع از نعمات
فضلیّه و قطرات سحابیّه مرزوق و مشروبند ای اهل بیان
با جمیع این مراتب عالیه و مقامات متعالیه از خود غفلت
مجوئید و از حق عزلت مگیرید و از مراقبت امر الله در جمیع
احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهیّه را بدون آن

قیاس ننمائید ای بندکان اکر صاحب بصرید بمدینهٔ بیمثال
وارد شوید و اکر اهل سمعید بشهر سامعین قدم کذارید
و اکر صاحب قلبید بحصن موقنین محلّ کزینید تا از
مشاهدهٔ انوار جمال ابهیّه در این ایّام معظّمه محجوب
نمانید چه که این سنه سنهٔ تمحیص کبری و فتنهٔ عظمی است
ای عباد وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان
و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجّه
بآن نموده که مبادا از حرفی از آن تغافل نمائید و بجدّ
تمام اقبال بحق جسته و از دون او اعراض نموده
که اینست اصل ورقهٔ امریّه منبته از شجرهٔ الهیّه ای عباد
نیست در این قلب مکر تجلّیات انوار صبح لقا و
تکلّم نمی نماید مکر بر حقّ خالص از پروردکار شما پس متابعت

نفس ننمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید
باستقامت تمام بدل و قلب و زبان بشتابید
و مباشید از غفلت کنندکان براستی میکویم که مثل
دنیا مثل سرابیست که بصورت آب نماید و صاحبان
عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بیبهره
و بی نصیب مانند و یا صورت معشوقیکه از جان و
روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد جز تعب
زیاد و حسرت حاصلی ندارد ای عباد اکر در این ایّام
مشهود و عالم موجود فی الجمله بر خلاف رضا از جبروت
قضا وارد شود دلتنک مشوید که ایّام خوش رحمانی
آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع
این ایّام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معیّن و رزقی مقرّر است

البتّه بجمیع انهار رسیده فائز گردید اگر قمیص فانی را
بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنّت ابهیّه که مقرّ خلود
ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید جمیع اشیاء
دلیل بر هستی شماست اگر از غبار نیستی بدر آئید از
زحمت ایّام معدوده دل تنگ مباشید و از خرابی
تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی
عمارتی گشته و در هر زحمتی نعیم راحتی مستور ای بندگان
سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب
نمائید و اثمار منیعه جنّت احدیّه را از سدرهٔ مغرسهٔ
الاحدیّه اخذ کنید چه که در وادی جرز یابس تسنیم خوش تسلیم
و کوثر قدس کریم بدست نیاید و از شجره یابسه ثمرهٔ لطیفه
ملحوظ نگردد ای طالبان بادهٔ روحانی جمال قدس نورانی

در فاران قدس صمدانی از شجرهٔ روحانی بی حجاب لن ترانی
سفر ماید چشم جان را محروم منمائید و بتجلّی ظهور اشراق
انوار جمال بشتابید. کذلک ینصحکم لسان الله لعلّ انتم
الی شطر الروح تقصدون.

ای صاحبان هوش و گوش اوّل سروش دوست اینست
ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد
سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای
بقا جز در قاف وفا محل مپذیر اینست مکان تو اگر
بلامکان بپر جان بر پری و آهنگ مقام خود رایگان
نمائی ای پسر روح هر طیری را نظر بر آشیانست و هر
بلبلی را مقصود جمال گل مگر طیور افئدهٔ عباد که بتراب
فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده اند

بگلهای بعد توجه نموده از گلهای قرب محروم گشته اند زهی
حسرت و حسرت و افسوس و دریغ که بابریقی از امواج
رفیق اعلی گذشته اند و از افق ابهی دور مانده اند
ای دوست در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار و از ذیل
بلبل حب و شوق دست مدار مصاحبت ابرار را غنیمت
دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار ای پسر انصاف
کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب
که بی مطلوب راحت جوید عاشق صادق را حیات
در وصال است و موت در فراق و صدرشان از
صبر خالی است و قلوبشان از اصطبار مقدس از
صد هزار جان درگذرند و بکوی جانان شتابند ای پسر خاک
بدرستی میگویم که غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله

نماید و بر برادر خود تفوق جوید بگو ای برادران باعمال
خود را بیارایید نه باقوال ای پسران ارض براستی بدانید
قلبیکه در او شایبهٔ حسد باقی باشد البته بجبروت
باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روایح قدس
نشنود ای پسر حب از تو تا رفرف امتناع قرب و سدرهٔ
ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر
بر عالم قدم گذار و در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه
از قلم عز نازل یافت ای پسر عز در سبیل قدس چالاک شو
و بر افلاک انس قدم گذار و قلب را بصیقل روح پاک
کن و آهنگ ساحت لولاک نما ای پسر هوی براستی بشنو
که چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز بگل پژمرده
مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و بجنس خود

انس گیرد ای پسر تراب کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن و
صوت ملیحم را شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب بری و
فقیر شو تا از بحر غنای لایزالم قسمت بی زوال برداری
کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از
استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من
تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف بساحت
قدسم درائی ای صاحب دو چشم چشمی بر بند و چشمی
برگشا بر بند یعنی از عالم و عالمیان برگشا یعنی
یعنی بجمال قدس جانان ای پسران من ترسم که
ز نغمه ورقاء فیض نبرده بدیار فنا راجع شوید و جمال
گل ندیده بآب و گل باز گردید ای دوستان بجمال
فانی از جمال باقی مگذرید و بخاکدان ترابی دل مبندید

ای پسر روح وقتی اید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار
معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی
ممنوع گردید ای پسر غفلت دریغ که صد هزار لسان
معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی
ظاهر ولکن گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد
ای همگنان ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان
از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی
محروم مانده اند الا قلیلی و از ان قلیل هم با قلب طاهر
و نفس مقدس مشهود نگشت الا اقل قلیلی ای اهل فردوس
برین اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب
رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین
و هیاکل خلد برین طائف حول او گشته اند پس

جهدی نمائید تا بان مقام درائید و حقایق اسرار عشق را
از شقایق جوئید و جمیع حکمتهای بالغه احدیه را از اثمار
باقیه اش ملاحظه نمائید * فقرت ابصار الذینهم دخلوا
فیه آمنین ای دوستان من آیا فراموش کرده اید
ان صبح صادق روشنی را که در ظل شجره انیسا
که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در ان فضای قدس
مبارک نزد من حاضر بودید و به کلمه طیبه تکلم فرمودم
و جمیع این کلمات را شنیده مدهوش گشتید و ان کلمات
این بود که ای دوستان رضای خود را بر رضای من
اختیار مکنید و انچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید
و با دلهای مرده که با مال و آرزو آلوده شده نزد من
نیائید اگر صدر را مقدس کنید حال آن صحرا و ان

فضا را بنظر درآورید و بیان من بر همه شما معلوم شود
در سطر ششم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است
میفرماید ای مردگان فراش غفلت قرنها گذشت و
عمر گرانمایه را بانتها رسانیده اید و نفس پاکی از شما
بساحت قدس ما نیامد در ابحر شرک مستغرقید و
کلمه توحید بر زبان میرانید مبغوض مرا محبوب خود
دانسته اید و دشمن مرا دوست خود گرفته اید و
ارض من بکمال خرمی و سرور مشی مینمائید و غافل از
اینکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض
از تو در گریز اگر فی الجمله بصر بگشائی صد هزار حزن را
ازین سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نکوتر
شمری ای خاک متحرک من تو مأنوسم و تو از من مأیوس

سیف عصیان شجرهٔ امید تو را بریده و در جمیع حال
من بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزت
بی زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی منتهی برای
خود پسندیدی آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت
را مگذار ای پسر عشق اهل دانش و بینش سالها
کوشیدند و بوصال ذو الجلال فائز نگشتند و عمرها
دویدند و بلقاء ذو الجمال نرسیدند و تو نادویده
بمنزل رسیده و ناطلبیده بمطلب واصل شدی
و بعد از جمیع اینمقام و رتبه بحجاب نفس خود چنان محتجب
ماندی که چشمت بجمال دوست نیفتاد و دستت بدامن
یار نرسید فتعجبوا من ذلک یا اولی الابصار
ای اهل دیار عشق شمع باقی را ارياح فانی احاطه نموده

و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده
سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم
و حمامهٔ قدسی در دست جغدان گرفتار و جمیع اهل
سرادق ابهی و ملأ اعلی نوحه و ندبه مینمایند و شما
در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده اید
و خود را هم از دوستان خالص محبوب داشته اید
فباطل ما انتم تظنون ای جهلای معروف بعلم
چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب
اغنام من شده اید مثل شما مثل ستاره قبل از
صبح است که در ظاهر دری و روشن است و در
باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای
مدینه و دیار من است ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته

مثل شما مثل آب تلخ صافیست که کمال لطافت
وصفا ازو در ظاهر مشهود شود چون بدست
صرّاف ذائقهٔ احدیه افتد قطره ازان را
قبول نفرماید بلی تجلّی آفتاب در تراب و مرآت
هر دو موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه
فرق بی منتها در میان **ایدوست لسانی من**
قدری تأمّل اختیار کن هرگز شنیده که یار و
اغیار در قلبی بگنجد پس اغیار را بران تا جانان
بمنزل خود درآید **ای بی انصاف** جمیع آنچه در آسمانها
وزمین است برای تو مقرّر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول
تجلّی جمال و اجلال خود معیّن فرمودم و تو منزل و محلّ
مرا بغیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور

قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت
اغیار دید ولامکان بحرم جانان شتافت و
مع ذلک ستر نمودم و سرّ نگشودم و خجلت ترا نپسندیدم
ای جوهر هوی بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان
بمکان تو آمدم و ترا در بستر راحت بغیر خود مشغول یافتم
وچون برق روحانی بغمام عزّ سلطانی رجوع نمودم
و در مکامن قرب خود نزد جنود قدس اظهار نداشتم
ای پسر جود در بادیه های عدم بودی و ترا بمدد تراب
امریه در عالم ملکیه ظاهر نمودم وجمیع ذرّات ممکنات
وحقایق کائنات را بر تربیت تو گماشتم چنانچه
قبل از خروج تو از بطن امّ دو چشمه شیر منیر برای تو
مقرّر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و

حب ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظل
رحمتم پروردم و از جوهر فضل و مرحمت ترا حفظ فرمودم
و مقصود من از جمیع این مراتب آن بود که بجبروت باقی ما
در آئی و قابل بخششهای غیبی ما شوی و تو غافل چون
ثمر آمدی از تمامی نعیمم غفلت نمودی و بگمان باطل
خود پرداختی بقسمیکه بالمرّه فراموشم نمودی و از باب
دوست بایوان دشمن مقرّ یافتی و مسکن نمودی ای بندهٔ
دنیا در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا
در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست
و بازگشت ای پسر ارض اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر
اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیراکه اراده
من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب نگنجد

ای بیگانه با یگانه شمع دلت برافروخته دست قدرت
من است آنرا بباد های مخالف نفس و هوی خاموش مکن
و طبیب جمیع علتهای تو ذکر من است فراموشش منما
حب مرا سرمایه خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار
ای اهل رضوان من نهال محبت و دوستی شما را در
روضه قدس رضوان بید ملاطفت غرس نمودم و
بنیسان مرحمت آبش دادم حال نزدیک بثمر رسیده
جهدی نمائید تا محفوظ ماند و بنار امل و شهوت نسوزد
ای پسر تراب حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند
لب نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر
نبخشد و عاشق تا بجمال معشوق فائز نشود از جان
نخروشد پس باید حبه‌های حکمت و علم را در ارض

طلب بذر دل دارید و مستور نمائید تا سنبلات
حکمت الهی از دل براید نه از گل در سطر اوّل لوح
مذکور و مسطور است و در سرادق حفظ الله مستور
ای برادر من از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو
و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام یعنی
تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب بیفشان
و باب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز
از بلده طیبه انبات نماید ای پسر روح قفس بشکن و
چون همای عشق بهوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر
و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام ای پسر رماد
براحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه مگذر
و گلشن باقی عیش جاودانی را بگلخن فانی ترابی تبدیل منما

از زندان تن بصحراهای خوش جان عروج کن و از قفس
حزن امکان برضوان دلکش لامکان بخرام ای بنده عشق
از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را
آزاد کن وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را
دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی ای بنده من
گر سلطنت باقیه بینی البته بکمال جد از ملک فانی
درگذری ولکن ستر انرا حکمتهاست و جلوه این را
رموزها و جز افئده پاک ادراک ننماید ای بنده من
دل را از غل پاک کن و بی حسد ببساط قدس احد بخرام
ای دوستان من در سبیل رضای دوست مشی نمائید
و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود یعنی دوست
بی رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و

در اموال او تصرّف ننماید و رضای خود را بر رضای او
ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدّم نشمارد فتفکّروا
فی ذلک یا اولی الأفکار ای رفیق عرشی بد مشنو و بد
مبین و خود را دلیل مکن و عویل بر میار یعنی بد مگو
تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو
بزرگ ننماید و ذلّت نفسی مپسند تا ذلّت تو چهره
نگشاید پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدّس
و خواطر منزّه در ایّام عمر خود که اقلّ از آنی محسوب است
فارغ باش تا بفراغت از این جسم فانی بفردوس
معانی راجع شوی و در ملکوت باقی مقرّ یابی وای وای
ای عاشقان هوای نفسانی از معشوق روحانی چون
برق گذشته اید و بخیال شیطانی دل محکم بسته اید

ساجد خیالید و اسم از احق گذاشته اید و ناظر خارید
و نام آن را کلّ گذارده اید نه نَفَس فارغی از شما
برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاض قلوب تان وزید نصایح
مشفقه محبوب را باد داده اید و از صفحه دل محو نموده اید
و چون بهایم در سبزه زار شهوت و مستی نفس تعیّش
مینمائید ای برادران طریق چرا از ذکر نگار غافل گشته اید
و از قرب حضرت یار دور مانده اید صرف جمال در
سرادق بیمثال بر عرش جلال مستوی و شما بهوای خود
بجدال مشغول گشته اید روایح قدس میوزد و نسائم
جود در هبوب و کلّ بزکام مبتلا شده اید و از جمیع
محروم مانده اید پس زهی حسرت بر شما و علی الّذینهم
یمشون علی اعقابکم و علی آثار اقدامکم هم یمرّون

ای پسران من جامه غرور از تن بر ارید و ثوب تکبر از بدن
بنید ازید در سطر سیم از اسطر بقا که در لوح یاقوتی
بقلم خفی ثبت شده این ست ای برادران با یکدیگر
مدارا نمائید و از دنیا دل بر دارید بعزت افتخار منمائید
و از ذلت ننک مدارید قسم بجان من که کل را از تراب
خلق نمودم والبته بخاک راجع فرمایم ای پسر تراب
اغنیا را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از
غفلت بهلاکت افتند و از سدره دولت بی
نصیب مانند + الکرم والجود من خصالی فهنیئاً لمن
تزین بخصالی ای پسران انسان دشمن مرا چرا در خانه
من جا داده اید و دوست مرا از خود رانده اید اگر چنین است
حرص بیگانه را چرا در قلب جای داده اید و حب غیر مرا

در صدر خود منزل داده اید ای سازج حرص و هوی حرص را
باید گذاشت و بقناعت قانع شد زیرا که لازال حریص
محروم بوده و قانع محبوب و مقبول ای پسر تراب
در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر
فقری را غنا در پیست و هر غنا را فنا از عقب ولکن فقر
از ما سوی نعمتی است بزرگ حقیر مشمارید زیرا که در غایت
ان غنای بالله رخ گشاید و جمال نماید و در این مقام
معنی انتم الفقراء مستور و کلمه مبارکه و الله هو الغنی چون
صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و
آشکار شود و بر عرش غنا متمکن شود و مقر یابد ای پسران
غفلت و هوی دشمن مرا در خانه گذاشته اید و دوست
مرا از خود رانده اید چنانچه حب غیر مرا در دل منزل

داده اید بشنوید بیان دوست را و بر خواهش اقبال نمائید
دوستان ظاهره نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست
داشته و دارند ولکن دوست معنوی شما را لاجل شما
دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدایت شما بلایای
لاتحصی قبول فرموده بچنین دوست جفا مکنید و بکویش
بشتابید این است شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصبع
مالک اسما اشراق فرموده ان افتحوا آذانکم لاصغاء
کلمات الله المهیمن القیوم ای مغروران باموال فانیه
بدانید که غنا سدی است محکم میان طالب و مطلوب
و عاشق و معشوق هرگز غنی بر مقر قرب وارد نشود و
بمدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی پس نیکوست
حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و
از دولت ابدی محرومش نگرداند قسم بجان من که

نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس
اهل زمین را ای فرزند روحانی من از آلایش غنا
پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر من قدم گذار
تا خمر بقا از عین فنا بیاشامی ای پسر من صحبت اشرار
غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزداید مَن
اراد ان یأنس مع الله فلیأنس مع احبائه و مَن اراد
ان یسمع کلام الله فلیسمع کلمات اصفیائه زنهار ای
پسر خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست
اشرار نور جان را بنار حسبان تبدیل نماید ای پسر نور
اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار
جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب
مرده گان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند

ای غافلان گمان مبرید که اسرار قلوب شما مستور است
بلکه بیقین بدانید که بخطّ جلی مسطور گشته و در پیشگاه
حضور مشهود ای دوستان براستی میگویم که جمیع
آنچه در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون روز واضح
و ظاهر و هویداست ولکن سترش از سبب جود و
فضل ماست نه استحقاق شما بگو ای اهل ارض براستی
بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب
عظیمی در عقب گمان مبرید آنچه را مرتکب شده اید
از نظر محو شده قسم بجمالم که در الواح زبرجدی از
قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت شده ای ظالمان ارض
از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام که
از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ

محفوظ و بخاتم عزّ مختوم نمودم ای عاصیان بردباری
من شما را جری نموده و صبر من شما را بغفلت آورده
که در سبیلهای مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی باک
میرانید گویا مرا غافل شمرده اید و یا بیخبر انگاشته اید
ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است بغیبت
میالائید اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود
مشغول شوید نه بغیبت خلق من زیرا که هر کدام از
شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من
ای پسران ملک بدانید چون صبح نورانی از افق
قدس صمدانی بردمد البتّه اسرار و اعمال شیطانی
که در لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود و بر عالمیان
هویدا گردد ای گیاه خاک چگونه است که با دست آلوده

بشکر مباشرت جا به خود ننمائی و با دل آلوده بکثافت
شهوت و هوی معاشرتم را جوئی و بممالک قدسم راه
خواهی هیهات هیهات عما انتم تریدون ای
دوستان من سراج مرده ضلالت را خاموش کنید
و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید که
عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوی
خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند ای پسر هوی
تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت نمودم
تا در هوای قدس معانی پرواز نمائی نه در فضای
ظلمت ظلمانی شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکین
مرا شانه نمائی نه گلویم را بخراشی ای پسر عیش خوش
ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی

بساط قدسی اگر از ملک ادنی برتر خرامی و ملیح است
نشاط هستی اگر از ساغر غیب بیاشامی اگر باین مراتب
فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ شوی
ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران
که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده اید و اهل
ملاء اعلی و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم
حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم البته غرور و نافرمانی
آن را از قلوب محو نموده بقسمیکه اثری از آن باقی
نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم ای بنده من
مثل تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان
باشد و بآن سبب قدر او بر جوهریان مستور ماند پس
از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان

هویدا و روشن آید ای دوست من تو شمس سماء قدس
منی خود را بکسوف دنیا میالای حجاب غفلت را خرق
کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب بدر آئی و جمیع
موجودات را بخلعت هستی بیارائی ای ابناء غرور
بسلطنت فانی ایامی از جبروت باقی من گذشته اید
و خود را بزرد و سرخ میآرائید و بدین سبب افتخار
مینمائید پس بجان خودم که جمیع را در خیمه یک رنگ
تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان
بردارم مگر آنانکه برنگ من در آمده باشند و
آن تقدیس از همه رنگهاست ای ابناء غفلت
بپادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید که مثل شما مثل
طیر غافلیست که در شاخه باغی بکمال اطمینان

بسراید و صبحی صیاد اجل او را بخاک اندازد دیگر از نغمه
و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگان
هوی در سطر اوّل از لوح مسطور است و در سرادق حفظ
مستور ای بنده من ملک بی زوال را بانزالی از دست
منه و شاهنشهی فردوس را بشهوتی از دست مده
ای پسر انسان شبنمی از ژرف دریای رحمتم بر عالمیان
مبذول داشتم و احدی را مقبل نیافتم زیرا که کلّ از خمر
باقی توحید بماء کثیف نبید اقبال نموده اند و از کاس
جمال قدس بجام فانی قانع شده اند فبئس ما هم یقنعون
ای پسر خاک از خمر بیمثال جمال محبوب لایزال چشم مپوش
و بخمر فانیه کدره بگشا از دست ساقی احدیه کؤس بقا بر گیر
تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی بگو

ای پست فطرتان از شراب صافی قدسم چرا بآب فانی
رجوع نموده اید ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق
بهوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در
فضای قدس ربانی بیارام یا ابن العز لازال هدایت
باقوال بوده و این زمان بافعال گشته یعنی باید جمیع
افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال
کل شریکند لکن افعال پاک مقدس مخصوص دوستان
ماست پس بجان سعی نمائید تا بافعال از جمیع ناس
ممتاز شوید • کذلک انصحناکم فی الواح قدس منیر یا ابن
الانصاف در لیل جمال هیکل قدس بقا از عقبه زمردی
وفا بسدره منتهی راجع شد و گریست گریستنی که
که جمیع ملا اعلی و کروبین از ناله او گریستند و بعد از

سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر
در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا از اهل ارض نیافتم
و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی
چندی در دست کلاب ارض مبتلا شده اند در این
وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب بیرون
دوید و سؤال از اسامی ایشان نموده و جمیع مذکور شد
الّا اسمی از اسما و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم
از لسان جاری شده اهل غرفات از مکامن
عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع
بر تراب ریختند در این وقت ندا از مکمن قرب
رسید زیاده براین جایز نه • انّا کنّا شهدآء علی ما
فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون ای فرزند کنیز من

از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش و از مشرق بیان
سبحان اشراق انوار شمس تبیان من غیر ستر و کتمان
مشاهده نما تخمهای حکمت لدنیم را در ارض قلب طیب بیفشان
و بآب یقین آبش ده تا سنبلات علم و حکمت من
سرسبز از بلده طیبه انبات نماید ای بندگان من شما اشجار
رضوان قدس منید باید باثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید
تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کل
لازم که بصنایع و اکتساب مشغول شوند این است اسباب غنا
یا اولی الالباب. و ان الامور معلقة باسبابها
و فضل الله یغنیکم بها. و اشجار بی اثمار لایق نار
بوده و خواهد بود ای بندگان من پست ترین ناس
نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه

از اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس معطله
مهمله ارجح و عند الله مذکور ای بنده من بهترین ناس
آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی
القربی و فقراء ارض نمایند. حبّاً لله رب العالمین.
یا هو آفتاب حقیقی کلمة الهی است که تربیت اهل
دیار معانی و بیان منوط باوست و اوست روح
حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد و عنایت
او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآتی بلون او
ظاهر مثلاً در مرایای قلوب حکما تجلی فرموده حکمت
ظاهر شد و همچنین در مرایای افئده اهل صنعت
اشراق نمود صنایع بدیعه منیعه ظاهر شد و در افئده
عارفین تجلی فرمود بدایع عرفان و حقایق تبیان

ظاهر شده جمیع اهل عالم وانچه در او ظاهر بانسان
قائم واز او ظاهر وانسان از شمس کلمهٔ الهیه خلق
وجمیع اسماء حسنی وصفات علیا طائف حول کلمه
بوده وخواهند بود اوست نار الهی وچون در صدور
برافروخت ماسوی الله را بسوخت افئدهٔ عشاق
از این نار در احتراق واین نار حقیقت ماء است که
بصورت نار ظاهر شده • ظاهرها نار وباطنها نور •
از این ماء کل شیئ باقی بوده • ومن الماء کل شیئ حی •
از خدا میطلبیم که از این ماء عذب الهی واز این
سلسبیل روحانی بیاشامیم واز عالم وعالمیان
در سبیل محبتش بگذریم • البهاء علی اهل البهاء •
عروس معانی بدیعه که ورای پردهای بیان مستور

ونهان بود بعنایت الهی والطاف ربانی چون شعاع
منیر جمال دوست ظاهر وهویدا شد شهادت
میدهم ای دوستان که نعمت تمام وحجت کامل وبرهان
ظاهر ودلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از سبل
انقطاع چه ظاهر نماید • وکذلک تمت النعمة علیکم
وعلی من فی السموات والارضین والحمد لله رب العالمین •

هو العلی العلی الاعلی

ای بلبلان الهی از خارستان ذلت بگلستان
معنوی بشتابید وای یاران ترابی قصد آشیان
روحانی فرمائید مژده را بجان دهید که جانان تاج
ظهور برسر نهاده وابوابهای گلزار قدم را گشوده
چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد

و گوش شما را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان
بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر باز آمد
و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده
ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال
تبدیل نمائید و ستم هجران را بشهد لقا بیامیزید
اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و
حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی
از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب
عشاق مینماید و محبوب جویای احباب گشته این
فضل را غنیمت شمرید و این نعمت را کم نشمرید نعمتهای
باقیه را مگذارید و باشیای فانیه قانع مشوید برقع
از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید

تا جمال دوست بینید و نشنیده بشنوید ای بلبلان فانی
در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار
و جوهر جمال نزدش بیمقدار پس از جان بخروشید
و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید
که شاید ببوستان وصال درائید و از گل بیمثال
ببوئید و از لقای بیزوال حصه برید و از این نسیم خوش
صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحه قدس روحانی
بی نصیب نمانید این پند بندها را بگسلد و سلسله
جنون عشق را بجنباند دلها را بدلدار سپارد
قفس شکند و چون طیر روحانی قصد آشیان قدسی
کند چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه

وقتها که بآخر رسید وچه ساعات که بانتها آمد و جز
اشتغال بدنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نمائید تا
این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون
برق میگذرد و فرقها بر بستر تراب مقر و منزل گیرد
دیگر چاره از دست رود وامور از شصت شمع با قی
بی فانوس روشن ومنیر گشته ای پروانگان بی پروا
بشتابید وخود را بر آتش زنید وای عاشقان بیدل
وجان بر معشوق بیائید وبی رقیب نزد محبوب دوید
گل مستور ببازار امد بی ستر وحجاب امد وبلبل ارواح
مقدسه ندای وصل میزند چه نیکوست اقبال مقبلین
فهنیئاً للفائزین من انوار حسن بدیع

بنام یکتا خداوند بی مانند

ای حیدر

[illegible]

ندایت مرّة بعد مرّة وکرّة بعد کرّة وطوراً بعد طور
اصغا شد اگر قلم اعلی ایامی صامت مشاهده شد
یعنی جواب اظهار نداشت باسی نبوده ونیست انّ
ربّک یفعل ما یشآء ویحکم ما یرید واین علم بمبارکه اسم
اعظم بما علی المقام منصوب بوده وخواهد بود طوبی لک
وللّذین نبذوا اهوآئهم واخذوا ما یرتفع به دین الله
وامره بین عباده یا علی بلایای لاتحصی قبول نمودیم و
در سبیل الهی حمل نمودیم انچه را که بقلم محدود نگردد و بمداد
محصور نشود که شاید نفوسی از آلایش اوهام پاک شوند
وبآسایش ابدی فائز گردند رحیق اتحاد وکوثر وداد
از ید واضع ملکوت ایجاد جاری وساری است و
کل در بیدای حیرت واختلاف سائر ای علی از حق جلّ وعزّ

بطلب که یک نسیمی از رضوان تقدیس نفحه رسد که شاید
روایح کریهه اختلاف را از مابین محو نماید اگر شخصی الیوم
لله تمکین شخصی نماید آیا از شأن او چیزی بکاهد لا و نفسی
الحق بلکه بلند شود و حق نفسه او را مرتفع نماید یا علی
حق سمیع است و بصیر است لایعزب عن علمه من شیئ
هر نفسی الیوم سبب اتحاد شود و اصنام اختلاف را
باسم حق بشکند او در جمیع لسان مذکور و در جمیع
الواح مسطور آید بگو ای دوستان بشنوید ندای مظلوم را
و لله بحبل الفت متمسک شوید و بذیل اتحاد متشبث
کل جهد را در این فقره مبذول دارید که شاید انوار
وفاق و اتفاق آفاق را روشن نماید اسرا اهل ارض
صاد که فی سبیل الله از خانه و دیار خود دور مانده اند

بین جمیع لدی الوجه مذکورند لعمر الله قد نزل لهم ما ناح به الملاء الاعلی
والذین طافوا حول عرش العظیم ان شاء الله باید با جنحه سرور
طیران نمایند چه که انچه بر ایشان وارد شد لله بوده
سوف نظهر فی الملک ما کتب الله لهم فی کتابه الحفیظ
جمیع را تکبیر برسان و بعنایات الهی مسرور دار بر
حسب ظاهر اگر چه مخصوص هر یک چیزی ارسال نشد
این نظر بحکمت بوده قد شهدت الذرات بذکری
ایاهم و اقبالی الیهم و عنایتی لهم کذلک نطق قلمی و
لسانی و عبدی الذی کان قائماً لدی الوجه و تحرر
ما نزل من ملکوت علمی و جبروت بیانی البدیع و اکثر
بعضی از اسباب با وطان خود رجوع نمایند باشی شود

وثیت از حق جلّ وعزّ بطلبید که ان نفوس مقبله که
از کأس بأسآء وضرّآء در سبیل مالک اسمآء آشامیده اند
بکمال بهجت وسرور از افق سمآء استقامت منیر و
روشن باشند • کبّر من قبلی من اقبل الی وجهی وقام
علی صراطی وتمسّک بامری العظیم الحمد لله رب العالمین •

یا امتی

لا تحرّکی لسانک الّا بذکری ولا توجّهی الّا بوجهی
فامحی عن قلبک کلّ شیئ الّا حبّی ثمّ سمعک الّا
عن بدائع وصفی کذلک ینصحک المحبوب انّ
انت من السّامعین ای کنیز من بدایع ذکرم را
فراموش مکن وجز ذکر منیعم را در قلب جای مده
واز اقبال دنیا وانچه در اوست مسرور مشو واز افقاد

ان محزون مباش شئون دنیا شئون ظلّ است که حینی موجود
وحینی مفقود است بر چنین چیزی عاقل دل نبندد بلکه
باطل انگارد چنین گمان مکن که دنیا مقصود از او نعمتهای
مقدّره در او یا زینتهای ملوّنه در اوست چه که این
اشیآء مصنوع حقّند ومظاهر صنع اویند بلکه
مرایای صنعیّه الهیّه اند ومظاهر تجلّی قدریّه بلکه مقصود
از دنیا ستر این جمال بی مثال است وسر ضمیر از طلعت
بیزوال این است که تجنّب از چنین اشخاص لازم و
اعراض واجب والیوم اصل دنیا غفلت از ذکر حق است
وحبّ اعدای من ای کنیز من بر حبّم ثابت شو
واز غیرم چشم بر دوز این است وصیّت قلم اعلی
امه خود را •

هو الناطق فی ملکوت البیان

جناب آقا سید علی محمد خان علیه بهاء اللّه

قد اتی الامر و ظهر الحکم و نادی المناد امام وجوه العباد الملک لله مالک الایجاد • طوبی لسمیع سمع النداء من الافق الاعلی و قام متوجهاً الیه و قال سبحانک اللهم یا الهی و سیدی و سندی و سبحانک اللهم یا محبوبی و مقصودی و اعلی درجائی اشهد بفردانیتک و وحدانیتک و بما نطق به لسان عظمتک و ما کان مسطوراً من قلم امرک فی کتبک و صحفک و زبرک و الواحک و اشهد بانک خلقتنی لعرفان مشرق ظهورک و مظهر نفسک اسئلک یا مالک الوجود و مربی الغیب و الشهود باسمک الذی به

ظهرت لئالی الاسرار بمفتاح اسمک المختار و انجذبت به افئدة الابرار بان تکتب لی ما کتبته لاصفیائک و امنائک و اولیائک انت الذی لاتخیب آملیک و لاتطرد عن بابک قاصدیک لا اله الا انت الغفور الکریم • سبحانک اللهم یا اله الاسماء و فاطر السماء اسئلک باسمک الاعظم الابهی بان تؤیدنی علی ما یرتفع به مقامی و شأنی بین عبادک و خلقک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم •

جناب [illegible] علیه بهاء اللّه

بسمی الحاکم بین الانام

قل سبحانک اللهم یا الهی کیف اذکر ما اعطیتنی بجودک و اکرمتنی بفضلک بحیث هدیتنی الی صراطک المستقیم و نبأک العظیم و سقیتنی رحیق بیانک من آیاتک و کوثر فضلک من کتابک اشهد یا الهی بعظمتک و اقتدارک و سلطنتک و

اختیارک آه آه من بعدی عن ساحة قربک و
فراقی من بساط لقائک اسئلک بوجد العالم و
مربی الامم باسمک الاعظم بان تکتب لی من قلم القدم
اجر لقائک والحضور امام وجهک والقیام لدی
بابک آه آه ای ربّ جعلک یا محبوب العالم و بغض
الامم واشاهد اقبالک و اعراضهم عن شاطی بحر
رحمتک انت الّذی خلقت العلمآء والامرآء لذکرک
وثنائک وخدمة امرک فی بلادک فلمّا اظهرت نفسک
قاموا علیک بظلم ناح به المقرّبون و اقبلوا الیک
باسیاف البغضآء وورد علیک ما اخذت به
الاحزان کلّ الوجود لا اله الّا انت المهیمن القیّوم

هو المهیمن علی الاسمآء

تبارک الّذی نزّل الآیات واظهر البیّنات و نطق
امام الوجوه بما ارتعدت به فرائص کلّ غافل مردود

جناب [illegible]

سبحان الّذی اظهر ما اراد بقوله کن فیکون ما منعه سطوة
الجبابره ولا اعراض الفراعنه الّذین انکروا ما نزّل من
لدی الله مالک الغیب والشهود الٰهی اذا وجدت
عرف الظهور قل سبحانک اللّهم یا الٰهی اسئلک باسمک
الفیاض وسبحانک اللّهم اسئلک باسمک الفضّال
بان تجعلنی من الّذین شربوا رحیق الوصال من ایادی
عطائک وکوثر اللقآء بجودک والطافک ای ربّ
ترانی مقبلاً الیک وناظراً الی افق فضلک اسئلک
بان تنزّل علیّ من سمآء جودک ما یقرّبنی الیک ثمّ قدّر
لی ما ینصرنی ویحفظنی فی کلّ عالم من عوالمک انک
انت المقتدر المهیمن العزیز الودود

هو السامع المجیب

در این حین اتمّ الکتاب باعلی الندآء اهل ارض را ندا نمود

[illegible]

وبشرق وحی الهی وبمصدر راوامر ربانی دعوت فرمود
یا اهل بها مقام خود را بدانید و قدر ایام را بشناسید
لله الحمد جنگ وجدل از میان برخاست ونور عدل
از افق اراده حق جل جلاله اشراق نمود وخباء فضل در
قطب امکان مرتفع طوبی از برای قاصدیکه خالصاً
لوجه الله در ظلش مأوی گزید امروز باب عنایت مفتوح
ومنادی عظمت باین امت در هر حین ندا میفرماید
ای صاحبان سمع ندایش را بشنوید وای دارای بصر
بافقش توجه نما مقام این یوم تحدید نشود واز اندازه
وحد مقدس ومبرا است از حق بطلبید عالم را به
انوار اسم اعظم منور فرماید وعباد خود را از بحر عطا
محروم ننماید اوست قادریکه قدرت مشرکین اورا از
اراده منع ننمود واز مشیت باز نداشت ❊ قل لک الحمد

یا الهی بما ایدتنی وعرفتنی وذکرتنی بما لا ینفد عرفه بدوام
الملک والملکوت ❊ انک انت العزیز الفضال ❊

هو الظاهر فوق عباده

آثار حق جل جلاله از هر جهتی ظاهر وهویدا وتجلیات انوار
ظهورش از ماسوایش مقدس ومبرا کوثر بیان از قلمش
جاری وسلسبیل عرفان بامرش ظاهر وشهود یک قطره
از آن اهل قبور را برانگیزاند وبحیات ابدی فائز فرماید
مقصود از قبور غفلت نفس وهوی بوده وهست اموات
آن قبور موتشان اشد واعظم از اموات ظاهره است
لله الحمد آنجناب کوثر عرفان از ید عطاء مقصود عالمیان
آشامیده وفائز شد بآنچه اکثر اهل عالم از آن محرومند
از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید واز تو ظاهر نماید آنچه
را که سبب اعلای کلمه وارتقاء نفوس است امور را
باو تفویض نما وبر او توکل کن ❊ قل الهی الهی وسیدی

خطاب بآقا جان [illegible]

و سیّدی و محبوبی توکّلت علیک و فوّضت اموری الیک
ولا اعلم ما ینفعنی وانت اعلم منّی وتعلم ما یقرّبنی و
ینجینی قدّر لی من قلمک الاعلی ما یؤیّدنی علی الاستقامة
علی امرک وذکرک بین عبادک بالحکمة والبیان ای
ربّ تری عبدک تمسّک بحبل فضلک وتشبّث
بذیل رحمتک قدّر له کلّ خیر کان فی کتابک انّک
انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الّا انت الغفور الرّحیم

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد پروردگار عالم را که کلّ را تربیت فرمود و خود را
در کتاب اعظم ربّ العالمین نامید ظهور و بروز
این مقام اعلی در این ظهور اعظم ظاهر چه که عنایتش
کلّ را اخذ نموده و سحاب رحمتش بر جمیع باریده فیضش
وجود را احاطه نموده و فضلش غیب و شهود را وبعد

برادر مکرّم جناب آقا [illegible] علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

دو نامه از آن جناب مکرّم و دوست معظّم رسید امّا
اوّل مصلحت ندانست که امام وجه عرض شود امّا ثانی
عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق
مالک المآب فی الجواب قوله تبارک وتعالی

هو السّامع المجیب

یا رسول اسمع ندآء الله العزیز الودود الآن السّدرة
تنطق والاثمار تنادی والمبشّر امام الوجه یقول
لک الحمد بما اظهرت جمالک وما کان مستوراً فی علمک
ومرقوماً فی کتبک وزبرک والواحک لا اله الّا
انت المهیمن القیّوم هذا یوم فیه افترّ ثغر العالم
بما اتی مالک القدم باسمه الاعظم ابشروا یا ملاء الارض
ثمّ استمعوا ما نطق به مکلّم الطّور ایّاکم ان یمنعکم
ما عندکم عن رحیقه المختوم اقبلوا بقلوب نورآء
وخذوا کأس الرّحیق باسمه الابهی ثمّ اشربوا منها

بذکره العزیز المحبوب **یا رسول** کنتَ حاضراً
لدی المظلوم رأیتَ آثاره وسمعتَ بیانه و
عرفتَ اخلاقه ینبغی لک انْ تذکره بین الأدیان
بالروح والریحان انّ ربّک هو الآمر المهیمن علی
ماکان ومایکون ✦ اِعلم بالحقّ الیقین انّه لایعزب
عن علمه من شیٔ وهو الحقّ علّام الغیوب ✦ نسئل الله
انْ یُؤیّدک ویقدّر لک مایجعلک مستقیماً علی امره
ومتمسّکاً بحبله الممدود ✦ انّا ذکرناک مرّة بعد مرّة قبل
ورودک وبعده یشهد بذلک عباد مکرمون ✦ احفظ
ما اوتیتَ باسم ربّک وقل لک الحمد یامالک الوجود
بما ایّدتنی علی الأقبال الیک والحضور امام وجهک
بعد علمک بجریراتی واشهد انّک انت العطوف
الغفور ✦ قل الهی الهی اسئلک بعنایتک الکبری
وآیاتک العظمی وامواج بحر غفرانک وباشراقات

نیّر عفوک بان تقدّر لی مایقرّبنی الیک ثمّ ایّدنی
یا الهی علی مایرتفع به امرک انّک انت الله
الفرد الواحد المهیمن القیّوم **انتهی** فضل وعنایت
حقّ جلّ جلاله شامل احوال آنجناب بوده مدّتی
تشریف داشته‌اند وظهورات عنایات حقّ
جلّ جلاله را ببصر خود مشاهده نموده‌اند قبل از
سؤال عنایت فرمودند پذیرائی نمودند خود
شاهد وگواهند بر اشراقات آفتاب فضل
ورحمت حین رجوع عمل شد آنچه که دلیل بود
بر عدم اسباب اینقدر عرض میکنم آنچه در آن
یوم بآن جمع داده شد الی حین ذکرش باقی است
واین عبد هم بجهت کثرت تحریر که خود آن برادر
مکرّم میدانند وهم متحیّر بوده که چه عرض نماید در ارسال

جواب توقف نمود باری از حق جل جلاله سائل و آمل
باب عنایتش را بگشاید و این تنگیها را بوسعت
تبدیل نماید اوست قادر و توانا محزون مباشید
قسم بآفتاب حقیقت که از افق سجن مُشرق در عراق
وقتی شد که خود جمال قدم روح من فی ملکوت
الأمر والخلق له الفداء برحسب ظاهر پیراهن
عوض نداشتند همان بود که میشستند و می پوشیدند
این کلمه را مستور دار مقصود آنکه ان جناب بدانند
که از قبل امور بچه نحو بوده و از تنگی که بر ایشان
وارد شده محزون نباشند فقر و غنا نزد
خلق سبب علوّ و دنوّ ست ولکن عند حق مقام و
رتبه باقبال و استقامت و ایقان ست آن
جناب در سجن بوده اند در فتار و معاشرت حق را

[illegible]

دیده اند احتیاج بعرض این فانی نیست تالله الحمد
حب حق در قلب شما هست این دُرّ ثمین را تمام من
عالم قیمت ندانند و از تعیین و تحدید و قدر و
مقام عاجز و قاصر دوستان را تکبیر و سلام
برسانید * البهآء والذکر والثنآء علی جنابک
و علی من تمسّک باله العزیز الجمیل * والحمد لله العلیم الخبیر *

خ ادم فی ۲۰ شهر رجب سنة ۱۳۰۵

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مقصودی را لایق و سزا که ببیان خلق نمود و
بگفتار جذب فرمود و بکلمه مبارکه افئده مطمئنه را
بطراز حیات جدیده بدیعه بیارآست * البهآء
والذکر والثنآء علی اولیائه الذین تمسّکوا بحبل
الخدمة و فازوا بالأستقامة ونطقوا بالحکمة و عملوا

[illegible]

بما امروا به من لدی الله رب العرش العظیم اولئک
عباد وصفهم الله من قبل ومن بعد فی کتابه المبین
هم الذین شربوا رحیق البیان من کأس عنایة
ربنا الرحمن وفازوا بارشاد الخلق وهدایتهم
الی صراطه المستقیم **وبعد یا محبوب فؤادی** در این حین
که ساعت ده از یوم بیست ویکم ماه مبارک رمضانست
نامه حبیب روحانی جناب آقا رسول علیه بهاء الله که
بان حضرت نوشته بودند وارسال نمودند امام
وجه مقصود عالمیان عرض شد بعد از عرض این
کلمات عالیات این حین نازل روحی لعنایته الفداء
فرمودند یا عبد حاضر کلمات رسول مؤثر واقع شد
از اقرار واعترافش انجم الطاف مشرق وشموس
فضل طالع لله الحمد ذکر نمود آنچه را که ازبرای

هر نفسی سبب تنبیه قبل وبعد بوده وهست امید
آنکه از کوثر بیان مقصود عالمیان واز نار سدره
مطهره مشتعل شده بتمام وجود بر خدمت امر
حضرت موجود قیام نماید **یا رسول** علیک بهائی قد
نطقت بالحق امروز که بیست ویکم شهر رمضانست
اهل ایران از ذکور واناث عالم وجاهل در مساجد
ومعابد ومحافل بمدح وصی ولعن مرادی مشغولند
در غفلت این حزب تفکر نما غافل از آنکه هر یک
از آن نفوس صد هزار کره از ابن مرادی اشقی
واطغی وابعد واضل بوده وهستند چه که مولی
العالم بفتوای آن نفوس شربت شهادت نوشید
وحال هم بسب ولعن حق واصحابش مشغولند
ذکر وصی واقرار بان سبب ارتفاع مقام ورتبه

می‌شود نه علّت کفر اگر از عدم ادراک و اقرار
کفر ظاهر شود اثبات توحید محال بنظر می‌آید باری
جهل ناس مانع از کفّار بوده و هست نسئل الله
ان یؤیّد الکلّ علی ما یحبّ و یرضی لله الحمد فائز
شدی و دیدی و شنیدی حال باید باستقامت
تمام و حکمت و بیان با عباد آن ارض معاشرت
نمائی لعلّ یحدث بذلک امراً آن ارض
مستعدّ است فی الحقیقة اگر صابری و منقطعی یافت
شود سبب هدایت و اقبال نفوس غافله خواهد
شد لیس هذا علی الله بعزیز دوستان را
ذکر مینمائیم و وصیّت میکنیم بعدل و انصاف
و دیانت و امانت و تقوی الله المهیمن القیّوم
انتهی فی الحقیقة نامه آن جناب بعد از عرض در

حضور سبب ظهورات عنایات گشت هنیئاً
لجنابک و مریئاً لجنابک انشآء الله در آن
ارض ساکن شوند و بنار الله و نوره عباد را متذکّر
و مشتعل دارند وقتی از اوقات این کلمه علیا از
لسان منزل آیات ظاهر فرمودند از حق مطلب
اولیای خود را مؤیّد فرماید بر همّتیکه بآنچه سبب
تقدیس نفس و ارتفاع کلمة الله است انتهی لله الحمد از
بیان آن جناب همّت ظاهر بود و توجّه و اقبال
باهر انشآء الله فائز شوند بآنچه که اراده نموده اند
و لوجه الله خواسته اند انّ الخادم یسئل الله ربّه
ان یؤیّدک و یوفّقک و یمدّک انّه علی کلّ شیء
قدیر و بالاجابة جدیر البهآء و الذّکر و الثّنآء
علی جنابک و علی الّذین یسمعون و یعرفون ما نزّل من

لدی الله ربنا وربکم ورب العرش العظیم والکرسی
الرفیع • والحمد لله مالک هذا الیوم البدیع •

خ ادم فی ۲۱ شهر رمضان المبارک
سنه ۱۳۰

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مقدس از زوال وانقلاب و تغییر و محو بساط
حضرت قیومی را لایق و سزاست که بکتاب اولوالالباب
را در مآب بافق ظهور دعوت فرمود عنایتش
عالم وجود از غیب و شهود را احاطه نمود سبیلش
بمثابه سراج روشن و منیر و دلیلش بمثابه آفتاب
مشرق ولائح فرات رحمت بیانش نصیب
تشنگان مدینه معرفت • جل جلاله و عم نواله •
سبحان الله مع ذلک کوران ندیده اند والحمد لله
که ندیده اند هرچه رقیب کمتر کار عشاق محبوبتر

حبیب روحانی جناب اقا رسول علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

وخوشتر ای عشاق بیائید بیائید محبوب ظاهر
رقیب کمیاب وقت آنست کاس وصال را
از ید غنی متعال برگیریم ودرغمًا للعباد بنوشیم هزار
حیف وصد هزار اسف حضرت مقصود بوجود من
غیر ستر و حجاب مشهود مع ذلک اهل عالم بعضی
معرض وبرخی متحیر وحزبی مبهوت آیا بچه عذری
متعذرند اگر بگویند حجت الهی کتابست صد کتاب
تسلیم مینمائیم واگر گفته شود بینات در اکثر کتب
وصحف والواح نازل شده آنچه که هر بصیری شهادت
میدهد بر قدرت واحاطه علم حق جل جلاله آیا
انسان بصیر بقطره از بحر اعظم منع می شود ویا بذره
از آفتاب چه سکریست کل را اخذ کرده لعمر
مقصودنا جزای اعمال کل را اخذ کرده واز شطر احدیه

منع نموده ازحق میطلبیم غافلان را آگاهی بخشد و
نائمان را هوشیاری حلم حق جلّ جلاله ازبرای کلّ نجات
میطلبد • انّه هوارحم الرّاحمین • واکرم الاکرمین وبعد
نامه ان حبیب روحانی رسید عرف تسلیم ورضا
ازاو ساطع ومژده صحّت وسلامتی ازان ظاهر
وبعد ازملاحظه وقرائت قصد ملکوت اعلی نموده
امام وجه بعداز اذن بشرف اصغا فائز • هذا ما نزل فی الجواب
قوله تبارک وتعالی

هو الشّاهد الخبیر

کتاب انزله المظلوم وفیه یبشّر العباد بکوثر الله المهیمن القیّوم •
انّه هو بیانه فی جبروت عرفانه طوبی لمن سمع وقال لک
الحمد یا مالک الغیب والشّهود • قد ماج بحر الایقان
عن یمین الرّحمن وهاج عرف الوحی اذ استوی جمال
القدم علی عرش اسمه الودود • قد استضاء عوالم

الحکمة والبیان من انوار شمس ظهوری ولکنّ القوم اکثرهم
لا یفقهون • انکروا ما ظهر بالحقّ وما نزّل بالفضل الا انّهم
لا یشعرون • یسمعون ایات الله وینکرونها ویرون
بیّناته ویعرضون عنها لعمری انّهم من الّذین نقضوا عهد الله
ومیثاقه وترکوا ما امروا به فی لوح محفوظ • اسمع النّداء
من شطر السّجن انّه یقرّبک الی الله مالک الوجود •
ایّاک ان تحزنک اشارات الّذین اعرضوا عن
الحقّ وشبهات الّذین کفروا بالله مالک الملکوت •
قل یا ملاء الارض اتّقوا الله ولا تتّبعوا کلّ جاهل محجوب •
انظروا ثمّ اذکروا اذ اتی محمّد رسول الله بایات واضحات
انکره القوم وارتکبوا ما تفرّقت به ارکان الکلمة وناحت
جواهر الوجود • تعالوا ثمّ انصفوا بایّ حجّة آمنتم برسل الله
من قبل وبایّ برهان اعرضتم عن الحقّ علّام الغیوب •

الذی ینادی باعلی الندآء امام وجوه الوری الملک لله
مالک یوم الموعود • یاقوم لکم ان تأتوا بما عندکم ولنا
ان نلقی علیکم کلمة الله المقتدر العزیز المحبوب • ایاکم
ان تمنعکم کتب العالم عن کتاب الله الذی ینطق فی هذا
المقام المحمود • قل تالله هذا یوم ینطق فیه ام الکتاب و
تنادی الاشیآء قد اتی الوعد والموعود فی کل شأن
ینطق انه لا اله الا انا المهیمن القیوم • بلسان
پارسی ندای الهی را بشنو شاید غافلان بهوش آیند
ومردگان از رحیق بیان رحمن بحیات ابدی فائز گردند
امروز آفتاب عنایت از اعلی افق عالم مشرق ولائح
ونیر فضل از قطب سمآء قلب اعلی طالع ولامع حیف است
عباد امروز از فیض فیاض حقیقی محروم مانند امطار رحمت
در کل حین هاطل آیات عظمت در لیالی وایام نازل

بگوای مردگان امروز ید عطا سلسبیل بقا عنایت میفرماید
خود را منع منمائید آفتاب کرم بمبارک اسم اعظم
روشنائی معنوی میبخشد خود را محروم مسازید این
یوم را شبه ومثلی نبوده ونیست متوکلاً علی الله قصد
ذروه علیا ومقام اعلی که معرفت حق جل جلاله است
نمائید بگو یا اولیائی اوهامات را بقوت همین
بگذارید وبقدم راسخ مستقیم در خدمت امر قیام کنید
از حق میطلبیم شما را تأیید فرماید وبجنود حکمت و
بیان مدد نماید اوست مقتدریکه کل کائنات بر
قدرتش معترف طوبی از برای نفسیکه شبهات عوالم
ظنون واوهام او را از انوار یقین منع ننمود باسم
حق جل جلاله سد را بشکنید وحجبات مانعه را خرق
کنید تا بلآلی بحر رحمت الهی فائز گردید • انه هو الفضال

وهو الغفار • دوستان را از قبل مظلوم ذکر نما و بکوثر
عنایت ربانی بشارت ده • انّ ربّک هو المشفق الکریم
انتهی لله الحمد فائز شدید بانچه آمل مقرّبین بوده حال
بصبر و سکون و مدارا و وقار عباد را بافق عرفان
دعوت نمائید احوال ان ارض وانچه دراو واقع
شده ویا بشود کل در ساحت • لایعزب عن
علمه من شیء • ظاهر و مشهود ولکن مکرّر فرمودند •
اسم ستّار امام وجه قائم و ملتمس و هم چنین
اسم صبّار لذا الی حین ستر شده انتهی الأمر بید
ربّنا یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید • الحمد لله ان حبیب
روحانی بعد از فوز بحضور و لقا مؤیّد شدند بر خدمت امر
الله هر نفسی لوجه الله قیام نماید و خیرخواه احزاب عالم
باشد مدد غیبی اورا اعانت نماید مکرّر ذکر ان جناب
در ساحت اقدس مذکور واین خادم از حق جلّ جلاله

سائل در هر حین عنایتش شامل شود و فضلش معین •
انه هو الغفور الرحیم • ودیگر اینکه عریضه دوست مکرّم جناب
لا محمّد صادق علیه بهآء الله رسید و در ساحت اقدس
عرض شد ویک لوح مقدّس مخصوص ایشان از
سمآء مشیّت نازل وارسال شد • یسئل الخادم
ربّه بان یوفّقه علی ذکره وخدمته امره انه هو السامع
المجیب • فی الحقیقه از عریضه ایشان عرف محبّت
واستقامت متضوّع نعیماً له الحمد لله انچه سزاوار
بوده عرض نموده وهم چنین انچه لازمه ایمان وایقان
بوده ذکر کرده • انّ الفضل بید الله ربّنا وربّکم یقدّر
لمن یشآء ما یشآء وهو المقتدر القدیر • باری له الحمد
وله الشکر وله الاقتدار وله الاختیار • قد انزل
لمجتبیه من سمآء علمه ما انجذبت به افئدة برّیّة •

انسان در عظمت غایت فضل و رحمتش متحیّر ازاو
میطلبیم اعمال و افعال و اقوال ناقصه ما را کامل فرماید و بطراز
قبول مزیّن دارد اوست قادر و اوست مهربان ٭ لا اله
الّا هو العزیز المستعان ٭ و دیگر نامه برادر مکرّم جناب حاجی
حسن علیه بهاء الله که باین عبد ارسال نموده بود نزد رسید
لله الحمد سبب فرح و سرور و بهجت شد چه که بذکر حق
جلّ جلاله مزیّن بود و بعد از قرائت و اطّلاع قصد مقام
اعلی نموده امام وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت
و یک لوح امنع اقدس از سماء مقدّس مخصوص ایشان
نازل و ارسال شد انشاء الله از بحر بیان مقصود
عالمیان قدحاً بعد قدحٍ و کأساً بعد کأسٍ بیاشامند ٭
رغماً للّذین کفروا بالله و آیاته و اعرضوا عن لقائه و
انکروا ما ظهر من عنده ٭ لله الحمد نفحات فضل ایشان را
احاطه نمود حق شاهد و گواه که این عبد لازال از برای

دوستان در ساحت مقصود عالمیان مسئلت نموده
آنچه را که مقدّس از نظیر و مانند است و از برای ایشان هم
مخصوص تأیید طلب نموده و قوّت بر حفظ آنچه عطا فرموده ٭
انّه هو اقدر الاقدرین و اکرم الاکرمین ٭ باید در لیالی
و ایّام بنصرت مشغول باشند و همچنین بتهذیب نفوس
و اصلاح عالم البتّه شنیده اند راعی غنم در جابلقا
که قابل ذکر نبوده بمجرّد اقبال حامل اسرار و هادی ابرار
گشت و همچنین بایع حوت دارای اسرار ملکوت شد
و او در کتب قبل بپطرس و بلسان عرب بشمعون
موسوم ثمّ لله الحمد ایشان در چند یوم قبل بطراز عفو
حقیقی مزیّن گشتند حال دارای مقام نفیسی هستند
که بدعا بدنیا آمده ٭ قد طهّره الله بفضله و رحمته ٭ چندی
قبل هم مخصوص ایشان لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد

انّه یشهد له انّ ربّنا و ربّه هو الفضّال الکریم * هر صاحب بصر
و انصافی آگاه است که هادی دولت آبادی از اصل
امر بهیچ وجه مطّلع نبوده و غفلت و گمراهی و بی ادراکیش
بمقامی رسیده که تازه بترتیب حزبی مثل حزب شیعه
مشغول شده بسیار مناسب است که شخصی از او سؤال
نماید حزب قبل که سالها خود را اعلم و افضل و اشرف
واقعه میدانستند در روز جزا جزا چه شد و ثمره
اعمال چه بود جز آنکه ارتکاب نمودند آنچه را که ارکان
فردوس اعلی و اهل جنّت علیا معلوم و واضح گشت که
اخسر اهل عالم بودند * لعمر ربّنا و ربّکم * ارتکاب نمودند
آنچه را که عین انصاف میگرید و قلم اعلی نوحه میکند
الی حین علمای گمراه ایران بر منابر حق را لعن مینمایند این بود
عمل شیعه در یوم قیام حال این بی ادراک غافل بذکر وصی
و نقیب و نجیب و امثال آن مشغول است و اراده

نموده یک جا بلقای ظنون و جابلسای اوهام و یک
ناحیه کذبه از برای ناس بیچاره ترتیب دهد * لعمر
محبوبنا و مقصودنا * بر جمیع نفوس واجب و لازم است
که عباد را از شرّ آن غافل حفظ نمایند که بمثابه اوهام
قبل مبتلا نشوند این خادم از حق مسئلت مینماید که
هیچیک از عباد خود را محروم نفرماید و او و امثال او را
از بحر علم منع نکند مسکین غافل است نمیداند حبّ
ریاست اخذش کرده در ظهور نقطه اولی روح ما سواه
فداه علمای عصر طرّاً از حبّ جاه و مقام از مالک انام
محروم نمود فتوی بر قتلش دادند و اصحابش را در هر
شهری شهید نمودند ارتکاب کردند آنچه را که * یستحی
القلم ان یجری علی ذکره و اللسان عن بیانه * در این
اراضی شخصی باسم مهدی ظاهر احدی از او اعراض
ننمود حال بقدر صد هزار نفس حولش جمع شده مع آنکه

حال او معلوم نیست و مشرق آیات الهی و مظهر نفس ربانی
در ایران ظاهر شد علما جمع شدند و بذلت کبری آویختند
و شهیدش نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین این
ایام مکرر نامه های محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهآء الله
الابهی رسید و در هر نامه ذکر ان جناب و جناب مذکور
و آقا محمد اسمعیل و آقا علی و سایر دوستان علیهم بهآء الله
بوده و استدعای لوح از برای هر یک بوده چندی
قبل مخصوص بعضی نازل و ارسال شد و حال هم در
جواب عرایض نازل و نامه هائیکه از ان ارض
بخود ایشان هم نوشته اند ارسال داشته و در
باره هر یک استدعای عنایت نموده کل در محضر لا
یعزب عن علمه من شیئ عرض شد و جواب عنایت
گشت کل ذلک من فضله المحیط و رحمته التی سبقت
الاشیآء انه هو العزیز الفضال و انیکه درباره جناب

عبد الحسین خان علیه ۹،، ذکر نمودند از قبل مخصوص ایشان
نازل شد انچه که سبب بقآء ذکر ابدی است و نزد
حضرت امین ارسال شد که ارسال دارند انیعبد هم
بتکبیر خدمت ایشان میرسانند و از حق جل جلاله مطلبد
مدد فرماید و توفیق عطا کند بر حفظ عنایایکه شبه و
مثل نداشته و همچنین از قبل در جواب عریضه
جناب حاجی علی علیه بهآء الله نازل شد انچه که روح
حیوان است از برای جسد عالم و یک لوح امنع اقدس
هم مخصوص جناب آقا محمد اسمعیل علیه ۹،، نازل و ارسال شد
هنیئاً لهم و مریئاً لهم امید است که باستقامت کامل
و همت تمام بر نشر آثار و القآء کلمه محبوب عالمیان مؤید
و موفق شوند ذکر جناب خدا بخش علیه بهآء الله
را نمودند تا لحمد او باثر قلم اعلی فائز شد طوبی
له و للذین ما منعهم حوادث العالم و شؤناته عن الله رب

العرش العظیم • و بعد از عرض ذکر اسم ایشان امام کرسی
مقصود عالم این کلمات عالیات نازل • قوله تبارک و تعالی
یا رسول نفوس مذکوره بنار سدره مبارکه مشتعل و بنور
امر منور گشتند خدا بخش را از قبل مظلوم تکبیر برسان
و بامواج بحر فضل الهی بشارت ده امروز هر نفسی
بافق اعلی توجه نمود دران حین عفو الهی شامل حال اوست
از جمیع جهات حقایق اشیا بلسان سرّ او را بشارت
میدهند و تهنیت میگویند و میگویند نیکوست حال تو
چه که بطراز غفران مزین گشتی و باکلیل عدل مطرز •
طوبی للفائزین و هنیئاً للفائزات الامر بید الله رب العالمین •
انتهی جواب هر یک از مطالب آن جناب روحی له الفدا از سماء
عنایت الهی نازل و ارسال شد ان شاء الله آذان
و ابصار از انوار بیان رحمن طاهر و مقدس گردد
و کل بکلمه مبارکه • لک الحمد یا اله العالم • و لک الثناء یا مالک

الاسماء • ناطق گردند • و فی آخر القول الذکر و التکبیر
و البهاء علیک و علی من یسمع الکلمة و یجیب الله من اهل
هذا المقام الکریم • الحمد لربنا العلیم الحکیم • خادم

فی ٩ شهر ذی القعده
١٣٠

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

الحمد لله الذی ظهر و اظهر ما انکسرت به اعناق الفراعنة
و ارتعدت فرائص الجبابرة الذین انکروا حجة الله و برهانه
و اعرضوا عن سلطانه و جاحدوا بآیاته و هم علماء
الایران الذین افتوا علی مشرق آیات الله و مطلع بیناته
و سفکوا دمه و قتلوا اولیائه و احبائه ان الله بریء
منهم ثم الملاء الاعلی و اهل الجنة العلیا ثم الذین طافوا
عرشه العظیم • و التکبیر و البهاء علی الذین ما منعتهم
الضوضاء و لا زماجیر الذین نقضوا عهد الله المقتدر القدیر •

زیارت [illegible] حضرت [illegible] آقا [illegible] از لسان عظمت نازل فرمودند

لک الحمد یا الهی بما نوّرت اهل البهاء بنور معرفتک
وانزلت لهم من سماء عطائک ما قرّت به اعین المخلصین
من خلقک اسئلک بان تجعلهم آیات ذکرک و
رایات امرک فی بلادک انّک انت المقتدر القدیر
وبعد نامه آن حبیب روحانی بمثابه مبشّر معنوی از
دیار معانی رسید با مژده های متعدّده اوّل مژده
محبّت الهی ثانی قیام بر خدمت امرش و ثالث خبر
صحت و سلامتی آن جناب هر یک فی الحقیقه نعمتیست
کامل و غایتیست شامل از قرائتش نسائم فرح
مرور نمود و عرف بهجت متضوّع گشت حمد مقصود
عالمیان را که آن حبیب روحانی را بنار سدره اش مشتعل
فرمود اشتعالیکه حرارتش از کلمات نامه ظاهر و
بعد از قرائت قصد کعبة الله نمود امام وجه عرض شد
و بشرف اصغا فائز گشت • هذا ما نطق به لسان

الرحمن فی ملکوت البیان قوله اشرق نوره و ظهر سلطانه

هو المشفق الکریم

• یا رسول علیک بهاء الله مالک الغیب والشهود •
امروز جمیع اشیا بذکر و ثنا و تسبیح و تحمید مشغولند •
در این حین آفتاب • قد اتی الوهّاب • میگوید
و اشجار ظهر المختار • والملاء الاعلی بما قد کشف الحجاب
و استوی علی عرش البیان مالک ملکوت الاسماء
ناطق و متکلم ذرات عالم هر یک دیگری را بشارت
میدهد بانوار ملکوت و ظهور مالک جبروت ولکن
آذانیکه لایق اصغا باشد قلیل مشاهده میشود
در جمیع کتب و صحف و زبر این یوم بیوم الله نامیده شده
ولکن اکثر اهل عالم غافل و محجوب و معرضین بیان
بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی و اخماد نار
سدره ربّانی مشغول این مظلوم از اوّل ایّام الی

حین در دست اعدا مظلوم و اسیر مع ذلک گفته اند آنچه را که هیچ
ظالمی نگفته بگو ای قوم امروز این کلمهٔ مبارکه که جوهر کتب
و صحف است از قلم اعلی مسطور و امام وجه مولی الوری
منصوب ◆ و هی کلمة تفعل ما یشآء و یحکم ما یرید
یا ایها الناطق بثنائی اگر عباد ارض بر کنز مستور در این کلمه
مبارکه آگاه شوند کل بجان قصد طواف نمایند و از
ما عندهم بما عند الله تمسک جویند امروز فرات رحمت
از قلم جاری و نور بیان از افق سمآء امکان مشرق
و لائح و بحر علم امام وجوه عالم مواج ولکن نفوسیکه
بنار ضغینه و بغضا مشتعلند از کل محروم و ممنوع
پستی فطرت بمقامی رسیده که بقصصهائی کذبه
قبل مشغولند نفسیکه امام وجه بخدمت مشغول باو تمسک
نموده اند و از حق غافل و محجوب فرات رحمت باعلی
الندآء میفرماید ای قوم بانصاف تمسک نمائید
و بعدل تشبث ◆ لا تغنیکم الاوهام عن مالک الانام

والظنون عن اسمه القیوم ◆ ضعوا کتاب انفسکم و خذوا کتاب
الله رب ما کان و ما یکون ◆ انه ینادی باعلی الندآء
یا ملاء الارض و السمآء انصفوا فی هذا الامر الذی به
ارتعدت فرائص العالم و افئدة الامم و فیما ظهر من
عنده و لاتکونوا من الذین ینظرون و ینکرون یسمعون
الندآء و ینکرونه و یسمعون الآیات و یجادلون بها الا
انهم لا یفقهون ◆ قل یا قوم انی کنت راقداً ایقظنی
الندآء و کنت صامتاً انطقنی الحق علام الغیوب ◆ و
امرنی بالندآء فی هذا الفضآء لیس هذا جرمی ان انتم
تنصفون ◆ اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا اهوآء
کل جاهل و لا تعقبوا الذین کفروا بالشاهد و المشهود ◆
لولا البهآء من یقوم امام الوجوه و من یهدی العباد
الی صراط الله العزیز الودود ◆ به نفخ فی الصور و قام
اهل القبور و ظهر امر الله امام اعین الامرآء و الملوک ◆

به انتشرت آيات الله وظهرت الاسرار واشرقت الانوار
وماجت البحور يارسول عليك غايتي قد كنت ماشياً
في البيت وناطقاً بما منع عن عرفانه احزاب الارض
وعن اصغائه آذانهم الا من شاء الله مالك هذا المقام المرفوع
دخل العبد الحاضر بكتابك وعرضه لدى المظلوم ذكرناك بهذا
الكتاب المختوم الذي ينادي ويقول قد اتى الموعود وهذا هو
الموعود • اتقوا الله يا قوم ولا تتبعوا كل جاهل مردود •
قد وجدنا من كتابك عرف حبك وخدمتك لله رب
الغيب والشهود • طوبى لقلمك ولسانك ولقلبك
ولمن يسمع قولك في هذا النبأ الاعظم الذي ظهر
امراً من لدى الله مالك الوجود • قل الهي الهي اسئلك
بمظلوميتك وسجنك وبما ورد عليك في سجن ارض
الطاء وبانوار ظهورك والمقامات التي تشرفت بقدومك
والمدائن التي تنورت بانوار وجهك وبالاشياء

التي تزينت بلحاظك والهواء الذي ارتفعت فيه
زفراتك وبما ورد على اوليائك بان تؤيد عبادك
على الرجوع اليك يشهد كل منصف بعظمتك واقتدارك
وبحر جودك وسماء فضلك اى رب ايدهم على
ما تحب وترضى ولا تمنعهم عن منبع علمك ومطلع
حكمتك ومشرق اياتك الكبرى ومصدر امرك العلى
الابهى انت الذي في قبضتك ازمة الرتبة العليا
وزمام من في الارض والسماء قدر بارادتك ما يقرب
العباد الى ساحة عزك وبساط عظمتك ثم انصرهم
بجودك وقدرتك وبجنود الحكمة والبيان ليسرعوا
بقلوبهم اليك ويدعوا ما سواك انك انت المقتدر
على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى
يا حبيب اين ايام مظهر اين آيه مباركه فرقان است
كه ميفرمايد • ولهم اعين لا يبصرون بها • الى آخر الآية •

چه که مشاهده می شود عیون در ظاهر موجود ولکن اکثر
احزاب از مشاهده ممنوع و هم چنین آذان موجود
ولکن از اصغا محروم طلسم اعظم ظاهر ولکن
احدی شاعر نه باعتقاد خود ناطقه و نغمة الله
کلیل و اخرس مخصوص معرضین بیان که گویا از ادراک
و صدق محرومند تازه ذکر نخود طلای معاویه بمیان
آمده و این از اکاذیب حزب شیعه است آنچه در
دست همین این فئه بوده و هست اکثری از صدق
خارج معاویه جهرة عمل مینمود آنچه را اراده میکرد
خوف از کسی نداشت که باین امور مشغول شود یا حبیبی
انصاف و عدل از میان برخاسته و مقام این دو
ظلم و اعتساف جالس در این صورت • یعملون
ما یشاؤن • و یقولون ما یریدون • لا یمنعهم شیئ
اولئک رکبوا علی افراس النفس والهوی و یجولون

فی مضمار الغوایة والشقا لا یخافون الله ولا یستحیون عن
عباده یعملون ما لا عمله احد من قبل و یقولون ما لا قاله
عباد ظالمون • اولی الخ از ذکر نفوس غافله بگذریم و
بذکر الله و ثنائه مشغول گردیم اگرچه ان هم نظر بنصیحت
عباد گفته می شود شاید نفحات صدق را بیابند و
بافحش توجه نمایند • نسئل الله ان یسقیهم کاس من
الصدق وقد جائن العلم لیرجعوا الیه خاضعین خاشعین
انه هو اقدر الاقدرین واکرم الاکرمین • الحمد لله که
ان حبیب روحانی باستقامت تمام و توجه کامل
بر خدمت امر قیام نموده اند در ایامیکه بصر و سمع
بمثابه عنقا شده باسم موجود و بمعنی مفقود
جزای اعمال کل را اخذ نموده • فسوف یجدون
انفسهم فی عذاب مبین • خدمت دوستان
ان ارض ذکر و ثنا و تکبیر و بهاء میرسانم واز

حق جل جلاله بطلبم هر یک را بمثابه جبل مستقیم و بمثابه
بحر در این امر اعظم مواج فرماید و از برای هر یک مقدّر
فرماید آنچه را که فنا اخذ ننماید و تغییر نیابد اوست
توانائیکه توانائی عالم و امم نزدش معدوم و مفقود
این خادم لازال کل را در ساحت اقدس ذکر نموده
و مینماید • انّه ولی المخلصین و مقصود من فی السموات
والأرضین • اینکه ذکر تقدیس و تنزیه و استقامت
و امانت و دیانت و وفای دوستان آن ارض را
یعنی کرمانشاه مرقوم داشتید بعد از عرض در
ساحت امنع اقدس این کلمات عالیات از سماء
عنایت منزل آیات نازل • قوله تبارک و تعالی
یا اولیائی قد ذکرکم من احبّنی ذکرنا کم بذکر تطوف
حوله الاذکار • انّ سدرة المنتهی اراد ان یرسل الیکم

ثمرة بدیعة جنیّة و بحر البیان ان شرّفکم بموج
من امواجه و شمس الحقیقة تجلّی من تجلّیاتها لیأخذکم
جذب العنایة والالطاف بحیث لا تمنعکم السن
المشرکین و مقالات المنکرین و سطوة الظالمین و
شبهات الناعقین الذین کفروا بالله رب العالمین •
یا حزب الله افرحوا و یا جند الله افرحوا • چه که الیوم
بتصدیق حق جل جلاله صاحب سمع و بصرید و دارای
نور محبت الهی فائزید بانچه که امل مرسلین بوده این مقام
بزرگست و این رتبه عظیم جهد نمائید شاید بروح
و ریحان کلّ راهها را بجر علم الهی رسانید و بصراط
مستقیم راه نمائید لازال مذکور بوده و هستید •
اشکروا ربّکم الرحمن بهذا الفضل العظیم • و هذا الذکر
الذی جعل الله کل حرف منه کنزاً عنده انّه هو ولی

المخلصین والمستقیمین لا اله الا هو الفرد العلیم الحکیم * سبحانک
یا الهی و المذکور فی قلبی تری اولیائک بین ایادی الظالمین *
وورد علیهم فی ایامک ما ذابت به اکباد الوجود من الغیب
والشهود * اسئلک باسمک الذی به نجیت الکلیم
وبالعصاء التی غلبت علی الاسیاف باسمک القدیر *
بان تنصر اصفیائک بجنودک التی غلبت من فی السموات
والارض * وبآیاتک التی بها اهتز الملاء الاعلی والجنة
العلیا والذین طافوا العرش فی کل الاحیان * ای رب
فانزل علیهم من سماء رحمتک امطار جودک وبرکتک
وقو قلوبهم بقوتک وارکانهم بقدرتک لئلا
تخوفهم سطوة المعتدین من عبادک والمشرکین من
خلقک * ای رب ترانهم متوجهین الی افق
عنایتک وبحر رحمتک اسئلک ان لا تخیبهم عما

ارادوا فی ایامک انک انت القوی الغالب القدیر انتهی
صد هزار شکر و حمد مقصود عالم را که آن جناب را مؤید فرمود
تا بیدیکه حق جل جلاله شهادت داده بر آن و آن شهادت
کافی است دیگر شهادت بنده و امثال بنده لایق ذکر نه *
یسئل الخادم ربه بان یزین عباده واحبائه بما تبقی به
اسمائهم واذکارهم بدوام ظهور اسمائه وصفاته * و
اینکه درباره مرفوع حاجی ابراهیم و ابن شان آقا
قاسم علیهما بهاء الله مرقوم داشتید امام حضور عرض شد *
قوله تبارک وتعالی یا ایها الناظر الی الوجه سمعنا
نداک وقبلنا شفاعتک وعفونا عن الاول ونسئل الله
ان یغفره بجوده ویکفر عنه سیئاته ونسئله تعالی ان یؤید
القاسم علی ذکره وثنائه وخدمته امره ویوفقه علی ترک
ما نهی عنه والعمل بما امر به فی کتابه المبین * کبر علیه من قبلی
وبشره بذکری ایاه لیکون من الشاکرین العالمین * فرح

يا رسول بعنايتی لهما وفضلی عليهما انّ ربّك هو الفضّال
الكريم ✦ بذكری ماج بحر الغفران وهاج عرف عفو ربّك
الرّحمن انّه هو الغفور الرّحيم انتهی ذكر جناب آقا محمّد اسمعيل عليه بهاء الله
را نموده اند كه اراده زيارت بيت الله را دارند
بعد از عرض اين آيات باهرات از امّ الكتاب نازل ✦
قوله تبارك وتعالی يا محمّد اسمعيل عليك بهاء الله ولّ وجهك
شطر بيت الله ربّ العرش العظيم ✦ اقبل اليه باقبال
يتضوّع به عرف الخلوص بين العباد ونفحات محبّة ربّك
ربّ العالمين ✦ قد جاء الأذن من شطر الفضل لتشكر الله
ربّك وربّ آبائك الأوّلين ✦ كذلك ماج بحر عناية
ربّك وذكرك بما انجذبت به افئدة المخلصين انتهی
لله الحمد باذن فائز شدند ان شاء الله فائز شوند بآنچه كه
اراده نموده اند اگر عباد اجر لقا را بدانند و بيابند كلّ از

جان و مال خود هم بگذرند كه شايد بآن فائز شوند بغية از
حق جلّ جلاله سائل و آمل كه ايشان را مؤيّد نمايد به
اعمالی كه سبب بقا و علّت رضا است ✦ انّ ربّنا هو
السّامع المجيب ✦ اينكه درباره غافلين يعنی معرضين
بيان دعا و بغضايشان مرقوم داشتند فی الحقيقه
اين عبد متحيّر بل عالم متحيّر چه كه آن نفوس در ساحت امر
نبوده اند و از اصل امر آگاه نيستند جميع آنچه نازل شده
در بيان شاهد و گواه اين امر است ✦ لولاه ما ظهر نقطة
البيان و ما نزّل البيان ✦ از حق ميطلبيم عباد را
انصاف عطا فرمايد غفلت آن نفوس و عدم ادراك اين
بمقامی است كه ميرزا يحيی با هفتاد نفر در هجرت از
عراق همراه بود مع ذلك بر يدها اخبار نموده كه من
با حضرات نبوده ام و آن جاهلها هم پذيرفته اند جلّ

بمقامی است که اهل مدائن علم متحیّرند سالها اینعبد حب الاُم
با او بوده و این قوم غافل یک نفر از اینعبد سؤال نمود
که لوجه الله آنچه حقیقت است گفته شود ولی چنین نمیدانند
الواحیکه نزد نقطه اولی روح ما سواه فداه ارسال شده
از که بوده • ولکن یعلمون لو ینصفون و یفهمون لو
یصدقون • جزای عمل ابصار را منع نموده و آذان را
محروم داشته • سوف یرون جزآء اعمالهم اذاً لا ینصرون •
نسئل الله ان یعرّفهم و یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی
انّه لا اله الّا هو المهیمن القیّوم • اینکه ذکر فرمودند جناب
حاجی علی علیه بهآء الله بانشطر آمدند لأجل نصیحت و
هدایت • من خرق الحجاب باصبع القدرة والاقتدار •
و همچنین ذکر محبوب فؤاد جناب ملا میرزا ابو الفضل
علیه بهآء الله الابهی نمودند این مراتب در پیشگاه مقصود

عالمیان باصغا فائز گشت • قوله تبارک و تعالی • یشهد
القلم الاعلی بفضل الفضل قد نزّل له من سمآء البیان
ما لو یلقی علی الاشیآء یرتفع ندائها و نذکره فی هذا
الحین بما تیضوّع به عرف العرفان فی الامکان نسئل الله
ان یحفظه و یمدّه بجنود الحکمة و العرفان و یجعله علماً باسمه و
رایة لذکره بین الانام انّه هو العزیز العلّام • و
نذکر من سمّی بنجفعلی علیه بهائی قد قبل عمله فی سبیل الله
یشهد فی هذا الحین لسان العظمة انّه هو الشاهد العلیم •
یا علی طوبی لسمعک بما سمع و لبصرک بما فاز بآثار الله و
لسانک بما نطق بثنائه الجمیل • قل لک الحمد یا مقصود
العالم بما عرّفتنی و هدیتنی الی صراطک الواضح المستقیم •
اسئلک بان تقدّر لی خیر الآخرة والاولی انّک انت
المقتدر القدیر انتهی این عبد هم خدمت ایشان ثنا و تکبیر

میرساند و از حق میطلبد آنچه را که سبب اعلاء کلمهٔ اوست
بامین عباد   و اینکه ذکر حبیب روحانی جناب آقا
سید مرتضی علیه بهاء الله را نمودند و همچنین ذکر
محبت و استقامت و ماورد علیه را این مراتب هم
تلقاء عرش عرض شد • قوله جل جلاله و عم نواله یا مرتضی
نشهد انک فزت بلئالی الحکمة والبیان التی کانت
مخزونة فی قلمی الاعلی و فزت بایامی و ماکان مسطوراً
فی کتب الله رب العرش والثری و رب الکرسی الرفیع •
ارسلنا الیک من قبل ما لا تعادله کتب القوم یشهد بذلک
من عنده اللوح المحفوظ • لا تحزن عما ورد علیک قد
ورد علینا فی ارض الطاء ما ناح به المقربون • قل الهی
الهی لک الحمد بما سقیتنی کوثر الحیوان من ید عطائک و
ایدتنی علی عرفان مشرق آیاتک و مطلع امرک و نورت

قلبی بنور معرفتک ای رب انا عبدک وابن عبدک احب
ان اکون خادماً فی کل الاحوال لامرک و ناطقاً بثنائک
انت الذی خلقتنی و علمتنی و عرفتنی و ذکرتنی مرة بعد
مرة اسئلک بنفحات وحیک و ماکان مکنوناً فی
خزائن کتبک و زبرک والواحک بان تکتب لی
ما یقربنی الیک فی کل الاحوال ای رب ان المسکین اراد
شمس غنائک والمرید بحر فضلک اسئلک بالبحور التی
ماجت فی افئدة اولیائک والنار التی نطقت
باذنک فی سدرتک بان توفقنی علی ما یرفعنی انک
انت المعطی الکریم لا اله الا انت الفضال الغفور الرحیم یا مرتضی
محزون مباش دنیا لا زال در تغییر و تبدیل بوده و هست •
انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان • ان بعد العسر یسراً •
نسئل الله ان ینزل علیک من سماء رحمته برکة من
عنده و عنایة من لدنه و یزینک بطراز عزته و یقدر لک

ما تقرّ به عينيك انّه هو المقتدر القدير • لا اله الّا هو العليم الحكيم •
انتهى الحمد لله ایشان موفق بوده و هستند چه که از برای
ایشان از قلم اعلى نازل شده انچه که ثروت عالم معادله
بیک حرف ان ننموده و نخواهد نمود اینکه درباره توقف
دران ارض مرقوم داشتند • نعم ما عملتم • و اشتغال
بعلم طب هم مقبول واقع شد فرمودند نسئل الله بان
یوفقک و یؤیدک و یجعل ذکرک و طبابتک شفاء
للأمراض انّه هو العزيز الفيّاض انتهى و اینکه درباره جناب
على پاشا خان علیه بهاء الله مرقوم داشتید از قبل
عریضه ایشان را حبیب فؤاد جناب آقا شیخ محمد علیه بهاء
الله و عنایته ارسال نمودند جواب از سماء عنایت نازل
و ارسال می شود و ذکر جناب علی اکبر خان ایده الله
را نموده بودند یک لوح مبارک هم مخصوص ایشان نازل
و ارسال می شود اگر استعداد شان اقتضا نماید عطا

نمایند شاید از بحر معانی بیاشامند حسب الخواهش
ان جناب مخصوص هر یک از نفوس مذکوره که با فق
ظهور ناظر لوح بدیع منیع ارسال می شود انشاء الله بان
فائز شوند و بما ینبغی عامل واینکه درباره جناب
اقا خدابخش علیه بهاء الله و محبت و اعانت ایشان
مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس
لسان عظمت باین آیات ناطق • قوله تبارک و تعالی
یا خدابخش مظلوم مکرر ذکرت را نموده الحمد لله بعنایات
فائز و در خدمت مؤید و باقبال موفق و باستقامت
مشرف از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر انچه سبب
ارتفاع کلمه و خدمت امر است • انّا مع الّذين قاموا
على خدمة الأمر و نصروا ربّهم العليم الحكيم • خذ
كأس البقاء من ايادى عطاء ربّك مالك الأسماء
و فاطر السّماء ثمّ اشرب منها رغماً لكلّ فاجر عنيد
و كلّ ظالم مريد • انّا كنّا معك و سمعنا ندائك و

توجّهک و اقبالک نسئل الله ان یکتب لک خیر ما انزله
فی کتابه المبین الحمد لله اذ هو مقصود العالمین انتهی
و هم چنین ذکر جناب حکیم لاله زار علیه بهآءالله را نمودند الحمد لله
ذکر ایشان و جناب آقا خدابخش علیهما بهآءالله در ساحت
اقدس بوده و بعد از عرض انفقره هم در پیشگاه حضور
این آیات مخصوص ایشان نازل قوله تبارک و تعالی
یا لاله زار علیک بهائی ذکرناک من قبل و فی هذا الحین
اشکر ربک بهذا الفضل المبین لا تعادل بذکره
اذکار العالم و لا بکلمة کتب الامم اعرف و کن من الشاکرین
قل الهی الهی ذکرتنی فوق مقامی لیس هذا الا من بدایع
فضلک و امواج بحر عطائک اشهد انک انت الفیاض
و انک انت المقتدر المختار اسئلک بان تکتب لی
ما کتبته لاصفیائک ثم ارزقنی اجر لقائک انک
انت المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر انتهی عبد فانی

هم خدمت ایشان و جناب آقا خدابخش علیهما بهآءالله
تکبیر برساند و تأیید بطلبد اینکه در استقامت و
خدمت ایشان مرقوم داشتید انفقره فی الحقیقه
در مثل این ایام مقامات بزرگ و علامات عظیم
از حق جل جلاله از برای ایشان تأیید مسئلت مینمایم
انه هو المؤید الکریم ذکر جناب آقا شیخ محمد ایده الله
علی ما یحب و یرضی را نمودند بعد از عرض امام حضور این
فقرات از سماء مشیت نازل قوله تبارک و تعالی
یا رسول علیک بهآءالله مالک الوجود ذکر جناب شیخ محمد
را نمودی از حق میطلبیم او را تأیید فرماید و توفیق عطا
کند تا باستقامت تمام ما بین انام بذکر مالک ایام
مشغول گردد بگو یا شیخ قسم بآفتاب حقیقت که از
افق سماء سجن طالع از اول این امر احدی مطلع نه جز

دو نفس و هر دو هم صعود نمودند٭ العلم عند الله ربک رب العالمین
انا نوصیک و الّذین آمنوا بالعدل و الانصاف و قرائة
ما نزّل و التّفکر فیما ظهر٭ این دو دو جناح از برای
وجود انسان را بمطلوب میرساند این مظلوم از
اوّل امر الی حین در دست اعدا مبتلا بوده گاهی در حبس
و هنگامی اسیر و وقتی تحت سلاسل و در آنی خود را حفظ
نکرده باقتدار تمام و توکّل ثابت و تفویض راسخ
من علی الارض را از ملوک و مملوک و دون آن بمطلع
هدایت کبری و صراط الله مولی الوری دعوت نموده
بکمال تصریح بملوک اظهار نمودیم آنچه را که سبب اصلاح
عالم و راحت امم بوده٭ ما منعتنی سطوة الملوک و لا
ضوضاء الملوک نطقت امام وجوههم بما امرت به من
لدی الله المهیمن القیّوم٭ و خود آن جناب بر آنچه ذکر شد
گواهند و البتّه لوح حضرت سلطان را شنیده اند که

من غیر ستر و حجاب بید بدیع ارسال نمودیم و چون امام
وجه سلطان حاضر شد کتاب را بلند نمود٭ و قال
قد جئتک من النّباء الاعظم بکتاب عظیم٭ و همچنین بعضی
از ملوک دیگر را هم من غیر ستر تبلیغ نمودیم و امر الله را اظهار
داشتیم بقسمیکه حال در هر بلدی علم انّه هو الله مرتفع
و رایة یفعل ما یشاء منصوب و چون فی الجمله عرف قمیص
بیان ما بین اهل امکان تضوّع نمود بعضی از خلف
حجاب با اسیاف بیرون آمده قصد این مظلوم نمودند٭
انصف بالله یا محمّد لولا البهاء من یقوم بین الوری
و لولاه من ینصر امر الله ربّ العرش و الثّری و من
یذکره بین الاعداء٭ از حق میطلبیم آن جناب را
تأیید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارک است منقطعاً
عمّا سوی الله بذکر و ثنای حق جلّ جلاله قیام نمائید

در بحر و امواجش نظر کنید و هم چنین در سدره و اثمارش
آیا اگر این یوم شجری ظاهر شود و باثمار لاتحصی مزین شود
از ان انکار نمود و یا امواج بحر را مستور داشت لا والله
مگر نفوسیکه از کأس انصاف نیاشامیده اند و از
بحر عدل محرومند حال معادل جمیع کتب الهی از قبل
و بعد بل ازید نازل و حاضر آیا بنقطه بیان بچه ایمان
اورده اند بکدام حجت و بکدام دلیل امروز سبیل
واضح و دلیل نازل ✦ و ام الکتاب باعلی الندآء قد
اتی الوهاب میگوید ✦ ولکن القوم لایسمعون ولایشعرون ✦
بنهر ستم تمسک کنند و از بحر محروم بشنو ندای مظلوم را و
باصبع اقتدار حجبات و سبحات اشرار را شق نما
و خرق کن و اصنام ظنون را بقوت خلیل آفاق
بشکن لعمر الله ظلم ظالمین سبب شد و حقیقت امر از

عیون و ابصار مستور گشت نفوسیکه در کمال راحت
بوده اند و در این امر بهیچ وجه ضرری بر انها وارد نه حال
بمظلومیت مذکورند این است شأن تو همین ان
جناب در حزب شیعه و علمای ان تفکر نمایند هزار
و دویست سنه بقول خود بحبل وصایت تمسک جستند
و در ذکر مراتب و مقامات ایشان اختلاف ظاهر
و الی حین یکدیگر را لعن کرده و میکنند آیا ثمر ان نفوس
و جزای ایشان در یوم جزا چه بود و چه شد ثمر
اقوال هزار و دویست ساله انکه جمیع علما بر منابر
حق را لعن نمودند و سب کردند بالاخره بر سفک دم
اطهرش فتوی دادند این امری است که خود ان جناب
و سایر عباد اگر بصدق تکلم کنند تصدیق مینمایند
و حال هم بعضی بترتیب چنین حزبی مشغولند ✦ قل
خافوا الله و لا تتبعوا اهوائهم اتبعوا الذی به هاج

العرف وماج البحر وغردت حمامة البيان في الفردوس
الأعلى على أعلى الأغصان يا ملأ الإمكان تالله قد أتى
الرحمن بسلطان ما خوفته سطوة الأمراء ولا إنكار
العلماء ولا ضوضاء الذين كفروا بالله مالك يوم الدين ٭
قل اسمعوا ندائي ثم ارجعوا إليه إن باب العطاء
مفتوح على وجوه من في السموات والأرضين ٭ قل
إياكم أن تمنعكم شبهات أهل الفرقان أو نعاق
أهل البيان الذين نقضوا ميثاق الله وعهده و
كفروا بالذي قال المبشر في حقه إنني أنا أول العابدين
قل يا ملأ البيان تالله لا ينفعكم اليوم ما عندكم اسمعوا
ما غرد به عندليب البيان على أعلى الأغصان قال
وقوله الحق ٭ وقد كتبت جوهرة في ذكره وهو أنه
لا يستشار بإشارتي ولا بما ذكر في البيان ٭
اتقوا الله ولا تتبعوا أهواءكم انظروا الشمس وإشراقها

وتجلياتها وأنوارها ثم السدرة وأثمارها وأوراقها
إياكم أن تمنعكم أوهام الخلق عن الحق ضعوا ما لدى
الله وراءكم ثم أسرعوا بقلوب نوراء ووجوه بيضاء
إلى مقام فيه ارتفع حفيف سدرة المنتهى الملك
لله رب العرش العظيم ٭ إياكم أن تمنعوا الأبصار
عن مشاهدة الأفق الأعلى والآذان عن إصغاء
ندائه الأحلى والقلوب عن الإقبال والوجوه
عن التوجه إلى الله رب العالمين ٭ إنك إذا
شربت رحيق العدل من كأس بياني وأخذك
سكر كوثر عرفاني قل إلهي إلهي لك الحمد
بما أظهرت الصراط وأنزلت الآيات وبما
هديتني إلى مشرق وحيك ومطلع أوامرك و
مصدر أحكامك وأسمعتني نداءك إذ
كنت بين أيادي أعدائك وأظهرت ما كان

مستوراً عن اعین عبادک ومکنوناً فی علمک اشهد
انّک ذکرت عبادک اذ کانوا صامتین عن ذکرک
واقبلت الیهم اذ کانوا معرضین عن افقک
اشهد انّ رحمتک سبقت وعنایتک احاطت
اسئلک یا اله الوجود ومالک الغیب والشهود باسمک
الّذی اذا اشرقت من افق سماء ارادتک
خضعت له الاسماء وبامرک الّذی به سخّرت الارض
والسّماء بان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و
التمسّک بحبل فضلک والتشبّث باذیال رداء
کرمک ثمّ قدّر لمن رجع وانصف فی امرک خیر
الآخرة والاولی انّک انت مولی الوری وربّ
العرش والثری انتهی لله الحمد ذکر جناب شیخ از قلم اعلی
نازل انشاء الله محلّ از برای قبول مستعد حق

شاهد وگواه که این خادم مدّتی بود مدید که اراده
داشت بایشان شرحی نوشته ارسال دارد و
لوجه الله وفی سبیله آنچه را عالم است اظهار نماید
چه که جناب امین علیه بهاء الله در سنه قبل از
ایشان ذکر خیر نموده اند وهم چنین از مقام دیگر
هم ذکر ایشان رسید وان جناب هم در این کرّه
ذکر نموده اند در هر حال از غنیّ متعال ومقلّب احوال
ومظهر آمال مطلبم ایشان را مؤیّد فرماید لیکون
علماً باسمه فی بلاده انّه علی کلّ شیء قدیر امر الله اظهر
از شمس است وارفع از سماء هر بصیری شاهد وهر
سمیعی گواه از اوّل ابداع الی حین شبه این ظهور
اعظم نیامد ظاهر نشد ولکن بی انصافهای عالم که
از عدل محروم‌اند واز مشاهده ممنوع بکمال جدّ وجهد

در ستر آفتاب جهانتاب مشغول گشته اند ولکن هیهات
هیهات اید وقتیکه ابصار حدیده و آذان واعیه
از کلمة الله ظاهر شود ما لوی الله را معدوم شاهد
کنند و بنظر دوست یکتا توجه نمایند یا حبیب فؤادی
الی حین احدی بر حقیقت امر مطلع نه اگر تفصیل اوّل امر
ذکر شود کلّ بصراط مستقیم و نباء عظیم تمسّک نمایند
میرزا یحیی در این سفر با هشتاد نفر بوده امام وجه
قادر بر تکلّم نبوده ولکن متوهّمین بخیال خود این امری
را که هشتاد نفر دیده اند بانکار او انکار کرده اند
این است شأن ناس در ارض سرّ مباهله ظاهر
امام وجوه صد نفر از اصحاب که در ان ارض جمع
شده بودند قدرة الله باهر من یقدر ان یتکلّم
امام وجهه ظلم امیر نظام سبب ارتفاع ذکر او شد

لحفظ سدء اگر باثار الله بعین بصیرت منقطعاً عن
دونه ملاحظه نمایند بر اصل امر آگاه می شوند اذاً
یظهر نور التوحید و یشهد کلّ ذی انصاف بقدرة
الله و سلطانه و بعظمته المهیمنة علی من فی السموات
والارضین باری اگر مصلحت بدانند از قول این
عبد سلام و تکبیر برسانند نسئل الله تبارک و تعالی
ان یؤیّد جنابه علی اظهار امره منقطعاً عن دونه و
یرفع به ذکره بین خلقه انّه علی کلّ شیئ قدیر ذکر
آقایان جناب آقا سیّد ۲۰۲ خ ۱ و جناب
آقا میر سیّد ۵۴ و آقا میرزا مرتضی علیهم بهاء الله
را نمودند که بافق اعلی مقبلند و برحیق مختوم فائز
ذکر شان در ساحت امنع اقدس مذکور و مخصوص
هریک نازل شد انچه که سبب هدایت کبری
و حجّت عظمی است از برای اهل ناسوت انشاء الله

از کوثر معانی و بیان که در کلمات مقصود عالمیان مستور است
بیاشامند و قسمت برند این عبد هم خدمت هر یک
تکبیر میرساند و از حق جلّ جلاله میطلبد ایشان را
تأیید فرماید بر اعمالیکه ذکرش در کتاب الهی باقی و
پاینده ماند. انّه هو الغفور الکریم وهو السامع المجیب.
امید هست که عباد ارض طرّاً از نفحات الهام بافق
ظهور مالک انام توجّه نمایند و از کوثر بیان محروم نمانند.
انّ ربّنا هو الفیّاض الفضّال التوّاب الغفور الرّحیم.
علیه توکّلنا و الیه فوّضنا الامور انّه هو ارحم الرّاحمین
و اکرم الاکرمین. البهآء و الذّکر و الثّنآء علیکم
و علی من معکم و یسمع قولکم فی هذا النّبأ العظیم.
و الحمد لله العلیم الحکیم خادم فی ٧ جمادی الثّانی ١٣٠٤
حسب الامر با جناب شیخ مدرّس مدارا لازم از حق مطلبید

دارای یک وجه باشند این مقامی است بزرگ
و اگر آن جناب مصلحت دیدند آنچه نازل شد مخصوص او
از برایش قرائت نمایند شاید اگر بدستش افتد سبب
احداث بعض امور شود در هر حال از حق میطلبیم تأیید
فرماید. انّه علی کلّ شیئ قدیر. ولکن آن حبیب روحانی
باید در جمیع احوال متمسّک باشند بحکمت و امر طب که
مرقوم داشتید این فقره بسیار خوب است چه که
اشتغال بآن و معاشرت با عباد سبب تسکین نفوس است و از
برای امر تبلیغ محبوب و اگر بشود با بعضی از علما هم
مراوده نمایند خوب است چه که سبب تسکین است.
نسئل الله ربّنا و ربّ العرش بان یؤیّد جنابک فی
کلّ ما شآء و یرید. و یحفظکم من شرّ الظّالمین و
یوفّقکم علی هدایة العباد انّه هو العزیز الفضّال الکریم.

محلّ آن جناب بر حسب ظاهر باید نوشته نباشد سرد اگر
لوحی و یا آثاری سواد آنرا باید اخذ نمایند بر سبیل
اختصار باسی نیست ولکن بقدر مقدور ستر اولی و
احبّ است نامهای محبوب فؤادآقا شیخ محمّد جناب
علیه بهاء الله الأبهی رسید و جواب ایشان هفته
بعد انشاء الله ارسال می‌شود خدمت ایشان
تکبیر و سلام میرسانم الحمد لله لازال در ساحت
اقدس مذکور بوده و هستند عرض دیگر الواح
مقدسه ممتنعه است لوح مبارک بخط اطهر حضرت
غصن الله الأکبر روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء
مخصوص اسامی ثلثه علیهم بهاء الله عنایت شد

[illegible] علیه بهاء الله

بنام دانای یکتا

یا احمد خاتم انبیا یعنی محمّد روح ما سواه فداه آمد

سبّش کردند و فتوی بر قتلش دادند حضرت روح قبل از او
آمد بر دارش زدند و همچنین حضرت کلیم انکارش نمودند
و خلیل الرحمن را در آتش انداختند آیا سبب و علت
این ظلمهای بی شبه و شریه چه بود علت علمای عصر بفتوای
ایشان امرا عمل مینمودند آنچه را که اشقیاء نوحه مینمود
ولوح و قلم میگریست حضرت مبشر روح ما سواه فداه را
شهیدش نمودند و حال هر یوم در صدد و منتظرمند
ناقه اش را پی کردند و غنمش را دریدند و کشتیش را
غرق نمودند ذئب و امثالش عمل نمودند آنچه را که هیچ
ظالمی عمل ننمود ولکن آنچه وارد شده سبب اعلاء
کلمة الله و ارتفاع امر است قد لک الحمد یا من فی
قبضتک زمام الاشیاء اشهد انک تفعل
ما تشاء بقدرتک التی احاطت من فی السموات
والارضین لا اله الا انت العلیم الحکیم ای ربّ قدّر
لی من بدایع فضلک عملاً یتضوّع منه عرف قبولک

و رائحة رضائك ای رب ترنی قائماً لدی باب جودک
اسئلک بحرمتک المسبوقة و عنایتک المحیطة و
کرمک الذی احاط الوجود من الغیب و الشهود بان
تقدّر لی ما قدّرته لاصفیائک و امنائک انک
انت العزیز الفضال لا اله الا انت الغنی الفیاض

کرمانشاه جناب آقا تقی علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا یا تقی ان المظلوم سمع ندائک و اجابک
یسمع و یجیب و هو السامع البصیر بیقین مبین بدان
اهل ایران باوهام تربیت شده اند و از ثدی ظنون آشامیده اند
بسیار صعب است خرق احجاب نزد ایشان افضل و
اعظم آن قوم بقول خود علما و فقهای دیارند و آن نفوس عند الله
اجهل و احقر و اخسر مذکورند در قرون و اعصار حق را
می طلبیدند و چون ظاهر شد شهیدش نمودند قل
الهی الهی اسئلک باسمک القدیر و بالمختار و باسمک القوی بان

تقدس الارض و مدنها و دیارها عن شر هؤلاء ای رب
تراهم اعرضوا عنک و افتوا علیک من دون بینة
و لا کتاب طهّر الارض من هؤلاء الذین ظهروا
بالضغینة و البغضاء انک انت المقتدر علی ما تشاء
و انک انت المنتقم العادل الحکیم

هو المنصور

یا بدیع علیک بهائی نامه ات بلحاظ عنایت مظلوم عرض شد و بعز اصغا
ضیاء علیه بهائی امام وجه مظلوم عرض نمود و بعز اصغا
فائز گشت له الحمد و سئله تبارک و تعالی ان
یحفظک بسلطانه و یحرسک بجوده و یسقیک کوثر
بیانه من کأس عطائه و یقدر لک کل خیر انزله فی
کتابه انه علی کل شیء قدیر البهاء علیک و علی من
معک و علی من یحبک فی محبتک لوجه الله رب العالمین

هو الله تعالی شأنه العظمة والاقتدار

حمد و ثنا ذکر و بها ساحت امنع اقدس حضرت مقصود را
لایق و سزا است که از منبع دو حرف دو چشمه حیوان
ظاهر فرمود و آب حیات جاری نمود از کاف
کینونت کرم ظاهر و ان علت وجود گشت و از نون
عالم حفظ و احاطه شهود آمد قدرتی در این دو مکنون
که اگر جمیع ممکنات بالسن غیر معدوده ظاهر شوند و
الی آخر لا آخر له وصف نمایند بکنه ان نرسند و
خود را عاجز و قاصر مشاهده کنند سبحان الله
مع انکه اسرار خلیقه از قلم قدرت در هر ورقی از
اوراق و حجری از احجار و در هر جبینی از سیما کل وجه
مکتوب و مستور معذلک کل غافل و محجوب
مخصوص در این عهد و عصر که بقلم بسیار جلی کلمه مبارکه

الملک لله بر هر شیئ از اشیاء نوشته شده حضرت
این خادم فانی انکه ابصار کم یاب است تا مشاهده
نماید و آذان نایاب تا بشنود آفتاب جهانتاب
گواهی است اعظم بر بخشش او و تربیت او و دریا گواه است
اتم بر عطای او و تربیت او وجود و بقای کل در ظاهر
ظاهر باسم حضرت مقصود باین دو منوط • جل سلطانه
و عز عطائه لا اله غیره و الصلوة و السلام علی مظهر علم الله
و مشرق الهامه و مطلع وحیه الذی بظهوره سقطت الاصنام
و محیت شئونات الاوهام و نار المنار من اعلی المقام
قد اتی من تزین به الرکن والمقام و علی آله و صحبه الذین
جعلهم الله اوراد حدائق عرفانه و عیون جاریة لعباده
و شموس مشرقة لارضه و سمائه الذین بهم استحکم بنیان

الحکمة والبیان و ظهرت اسرار الکتاب بین
الأدیان ⁕ نامه ان برادر مکرّم که مبشّر بود
بر صحت و سلامتی و حاکی از توجّه و استقامت ⁕
و تقرّب الی العزیز الوهّاب ⁕ رسید بور و هوش شکر
نمودم و حمد حق جلّ جلاله بجای آوردم چه که مزیّن بود
بذکر اولیای او و بعد از جذب و فرح و سرور
قصد مقام نموده امام وجه جمیع ما فی الورق عرض شد
و بمشاهده و اصغا فائز گشت فرمودند یا عبد الله
علیک سلام الله ذکرت لا زال در ساحت مظلوم
بوده و هست الحمد لله موفق بر ذکر و ثنا و اقبال و
عرفان حق جلّ جلاله اولیای ان ارض را از قبل
مظلوم سلام برسان از حق میطلبیم کل را موفق

فرماید و از اوهامات حزب شیعه حفظ نماید لعمر المقصود
انچه نزد ان حزب بوده و هست اکثری از مفتریات
محسوب از شریعت محمّدی خارجند و از نور احمدی
بی نصیب ⁕ قد اتّخذوا اهوائهم انفسهم اربابا
من دون الله ⁕ آیا آن حزب بکدام علم و بکدام فضل
خود را اعلم کل و افضل کل میدانستند ⁕ ولکن المظلوم
یشهد بانّهم جهلاء لیس لهم عدل ولا رأی ولا انصاف
نسئل الله تبارک و تعالی بان یحفظ کل حزب من
احزاب الأرض الّذین یأتون من بعد من اوهام مولاء
وعقایدهم و مفتریاتهم انّه هو الحافظ المقتدر العلیم
الحکیم یا عبد الله اهل توحید ضعیف شده اند و این

علیه سلام الله و ذکر یکه اراده حقوق نموده اند این مراتب
عرض شد فرمودند حقوق را باو بخشیدیم. نسئل الله تبارک
و تعالی ان یقبل ما اراد من المعروف. و این اراده را
بامطار رحمت تبدیل فرماید و مزارع آمال فی سبیله را
سقایت نماید. لیثبت ما یشهد له بدوام الملک
والملکوت. و اما الحضور لله الحمد فائز شده‌اند و در
این ایام توجه جائز نه چه که مغایر حکمت است از
حق میطلبیم مانعین لقا را انصاف عطا فرماید چه که
بانصاف فائز شوند بیقین مبین میدانند که این مظلوم جز
اصلاح و تهذیب اراده نداشته و ندارد این
سنه چه مقدار از نفوس که بامر و اذن توجه بکعبة الانام
نمودند. الامر بیده والتوفیق فی قبضته یؤید من یشاء.

فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم. از حق میطلبیم کل را
تایید فرماید بر معروف. و بما انزله فی کتابه انه هو المقتدر
القدیر.

زیارت حضرت عبد العظیم و حضرت حاجی میرزا مسیح
علیهما بهاء الله

هو الذاکر العلیم

النور المشرق من افق سماء
العطاء و التجلی الظاهر الساطع من ارادة الله فاطر السماء
و مالک ملکوت الاسماء علیک یا رکن الله المتین و امره
العظیم و نوره المبین اشهد انک وفیت بعهد مولاک و
راعیت حق الله فی منقلبک و مثواک و کنت متمسکاً
بحبل اوامره و احکامه و عاملاً بما امرت به فی کتابه
انت الذی جعلک الله ساقی کأس البیان بین عباده

وبحر عرفانه فی مملکته انت الذی اعترفت بتوحید الله
وتقدیسه عما سواه اشهد انک کنت رکن الایمان
فی الامکان وآیة الرحمن بین الادیان بک انتشرت
آثار الله فی العالم وذکره بین الامم انت الذی عرفت
صراط الله المستقیم واعترفت بنبئه العظیم
طوبی لک بما فزت بالاقرار والاقبال بعد اعراض
العباد وانکارهم فضل ربهم مالک الایجاد و
نعیماً لک یا ایها المتشبث باذیال رداء رحمة
ربک انت الذی جعلک الله امیناً من عنده واودع
فیک امانة من لدنه وانه سمی بمسیح فی کتاب الاسماء
علیک بهاء الله فاطر السماء وبهاء الملاء الاعلی وبهاء
اهل الجنة العلیا یا مسیح علیک ثنائی وذکری وبهائی

انت سکنت فی ارض ری ومقصودک یذکرک فی سجن عکاء
ونذکر ایامک واقبالک وتوجهک وحضورک
ولقائک واستقامتک انت الذی التقطت نسمات
فجر الظهور واجتذبک نداء مکلم الطور من سدرة
الانسان تبارک الرحمن الذی اظهر امره المبین و
نبأه العظیم انت الذی وجدت عرف القمیص اذ
تضوع واجبت النداء اذ ارتفع بارشادک
سرع الظمآن الی بحر الحیوان والعاصی الی فرات الرحمة
والغفران انت آیة الحق بین الخلق ونور العرفان فی
البلدان نسئل الله بک وبزفرات قلبک وعبرات
عینیک فی حب مولاک بان یقدر لزائریک اجر من
شرب رحیق البیان من کأس عطائه ان ربک هو

المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المفضال الفياض الباذل
العليم الحكيم سبحانك اللهم يا اله العالم وسيد الامم
اسئلك بالاسم الاعظم الذی به نصب صراطك و
وضع ميزانك وبه ماج بحر الجلال ومرت الجبال بان
تغفر لی ولابی ولمن آمن بك وبآياتك ای رب
ترانی قائماً لدی رمس وليك وصفيك اسئلك
به وبآياتك الكبرى بان تقدر لی خير الآخرة و
الاولى ثم قدر لی مقاماً فی ظل قباب عظمتك وخباء
مجدك انك انت المقتدر العزيز الوهاب

زيارت حضرت نصير عليه ٩٤٤ ونوره
بسمی الزائر المشفق الكريم

اول ذكر اشرق من افق ام الكتاب واول نور

الاح من افق الوجه فی المآب عليك يا ايها المقبل الى
الله رب الارباب اشهد انك اعترفت بما اعترف
به لسان القدم وشهدت بما شهد به مولى العالم و
مقصود الامم انت الذی بك وبامثالك استحكم
حصن الامر بين العباد وارتفع ذكر المقصود فی البلاد
انت الذی ما منعتك ضوضاء العلماء عن مالك
الورى ولا سطوة الامراء عن الافق الاعلى وشهد القلم الاعلى
بشهادتك فی سبيل الله فاطر السماء وباستقامتك
الى ان صعد روحك الى الرفيق الابهى طوبى لك
يا نصير بما سمعت واجبت وآمنت واقبلت الى ان
دخلت وحضرت وسمعت ما سمعه ابن عمران فی
طور العرفان ورأيت ما رأى الحبيب من آيات

ربه الرحمن * اشهد انك فزت بانوار الوصال وشربت
رحيق القرب واللقاء من ايادى عطاء ربك فى المبدء
والمآب * انت الذى صبرت فى البأساء و
الضراء وناح بما ورد عليك واشاك اهل من
العدل والانصاف بمصائبكم انت السماء بالدخان
واخذت الأحزان مشارق الوحى ومطالع العرفان
طوبى لكم وللذين قصدوا مقامكم وزاروا تربكم وذكروا
ايامكم وما ورد عليكم واستقربوا بكم الى الله ربكم ومقصودكم
ومعبودكم ومعبود من فى السموات والأرضين * سبحانك
يا الهى اسئلك بالذين استشهدوا فى سبيلك
وطاروا فى هواء حبك على شأن ما منعتهم قدرة
العالم عن الاسم الأعظم بان تغفر لى ولأبى وامى و
لمن تمسك بحبلك المتين يا اله العالمين *

من اعزخ

هذا ما نزل لحضرة الوحيد الذى فاز بلقاء الله العزيز الحميد
وللذين استشهدوا فى سبيله وقاموا على خدمة امره
وشربوا تسنيم الايمان من يد عطاء ربهم الكريم

هو القائم على امره والقاهر فوق خلقه

اول موج علا من بحر رحمة ربك الرحمن عليك يا اسم العرفان
وسر البيان اشهد انك شربت رحيق الوحى
من يد العناية والالطاف وفزت بلقاء من كان
موعوداً فى الكتب والزبر والالواح انت الذى اجبت
اذ ارتفع النداء واقبلت اذ ظهر الأفق الأعلى فى يوم
فيه اعرض من فى ناسوت الانشاء عن الله مولى الورى
انت الذى وجدت عرف النباء الأعظم اذ فاح
وقميص مالك القدم اذ تضوع اشهد انك نصرت

دين الله وامره بقلمك ولسانك ويدك الى ان فديت
نفسك فى سبيله وشربت كوثر الشهادة باسمه وجبة
واخذك سكر سلسبيل العرفان الى ان طرت بقوادم
الايقان فى هوآء لم يسمع فيه الا هزيز ارياح عناية ربك
مالك الاديان ✦ انت الذى بمصيبتك ناحت
الذرات وبكت عيون الممكنات ✦ اشهد بك ظهرت
كنوز الارض ولئالى البحر وبك تزين راس العرفان
باكليل البيان ✦ انت الذى اخذت الرحيق المختوم
امام الوجوه وشربت باسم ربك القيوم ✦ البهآء
المشرق من افق الفضل والنور اللائح من سمآء العدل
عليك وعلى الذين جاهدوا معك واقبلوا الى
من اقبلت اليه واعرضوا عمن اعرضت عنه و
قاموا على نصرة الامر معك وفى ظلك و

فازوا بلقائك وطافوا حولك اسئلك يا الهى والٓه
الاسمآء بلئالى بحر توحيدك واسرار كتابك وبزفرات
المقربين فى فراقك وعبرات المخلصين فى هجرك و
بهذا القبر الشريف والمقام المنيف بان تغفر لى و
لوالدى ولمن تقرب او يتقرب الى هذا الرمس الاطهر
وزاره او يزوره لوجهك يا مالك القدر اى رب
اسئلك به وبمن استشهد فى سبيلك بان تقضى
لى حوائجى وحوائج خلقك الذين تمسكوا بعهدك و
ميثاقك وذاقوا حلاوة بيانك انك انت
الحاكم الآمر العليم الحكيم ✦

من اراد ان يزور العلى من ارض الميم الذى انفق ماله و
عنده فى سبيل الله مولى الورى فليزره بما نزل من سمآء
مشية الله العلى العظيم

هو المعزّي من افقه الاعلی

اوّل نور ظهر وشرق ولاح وابرق من فجر المعانی علیک یا
حفیف سدرة المنتهی فی ملکوت الاسمآء وآیة الظهور فی
ناسوت الانشآء اشهد لک یا مولی العباد و نور
البلاد بانّک کنت مطلع الاتفاق فی الآفاق وباستقامتک
ارتعدت فرائص اهل النفاق الذین نقضوا المیثاق
وکفروا بالله مالک یوم الطلاق بک نصبت رایة
الحق بین الخلق وظهرت آیاته وانتشرت احکامه و
برزت بیّناته طوبی لمن اقبل الیک وآنس بک و
زار قبرک ووجد منک عرف قمیص ربّک وطاف
حولک وفاز بلقائک ونطق بذکرک بک ارتفع
علم التوحید علی العلم فی العالم واشرق نور القدم بین
الامم بخضوعک خضعت الاعناق وبتوجهک توجهت

الوجوه الی وجه الله ربّ الارباب انت الذی کنت
مترجماً لوحی الله ومبیناً لآیاته وحاملاً امانته و
مهبطاً لاسراره ومخزناً للآلئ علمه ومشرقاً لظهور
انواره ومنبعاً لفرات رحمته ومطلعاً لآثاره وعرشاً
لاستوآء هیکل احکامه اشهد انّ بقیامک قام
المخلصون وبندائک انتبه الراقدون وباقبالک
اقبل المقربون وسرع الموحّدون بک ظهر الکتاب
وفصل الخطاب وانت المنادی باسم ربّک فی المآب
اشهد فی ایامک فتح باب اللقآء علی من فی الارض و
السمآء وهطلت من سحاب الکرم امطار الفضل و
العطآء طوبی لک یا بهجة الاصفیآء ومهجة الاولیآء
انت الذی زیّن الله ظاهر الارض بدمک وباطنها

بهيكلك طوبى لك يا ركن البرهان ومطلع العرفان
انت الذي خضعت الاذكار عند ذكرك والاسماء
عند ظهور اسمك فآه آه يا مقصد الاقصى واسم
مالك العرش والثرى بما ورد عليك من الامراء
والعلماء تالله بمصيبتك ناحت كينونة السرور
امام وجه الظهور وحدرت حمامة الاحزان على الاغصان
وبما ورد عليك صعدت زفرات المقربين ونزلت
عبرات الموحدين ترى وتعلم يا اله الغيب وسلطان
الشهود ان الارض سبقت من دماء اصفيائك
واوليائك ولم يكن لهم من امّ لينوح عليهم ولا من
مونس ليعزّي ابنائهم ونسائهم قد ورد عليهم في ارض
الطاء ما ناح به الملأ الاعلى قد رايت يا الهي عبدك الذي

مطروحاً على التراب الذي كان منجذباً بنفحات وحيك
ومتحركاً بارادتك ومشتعلاً بنار حبك على شأن
سمع كل ذي سمع من كل عرق من عروقه آيات مجدك
واسرار ولايتك قد جاهد في سبيلك حق الجهاد
وقام على خدمتك حق القيام الى ان صار محمراً بالدم
امام وجه العالم وانفق روحه شوقاً للقائك ووصالك
يا مالك القدم بذلك ناحت حورية البهاء في
الفردوس الاعلى واهل الجنة العليا وخباء المجد في ملكوت
الاسماء ولم يكن يا الهي من يحمله الى مقر المقام الذي
قدرت له من قلمك الاعلى في الصحيفة الحمراء و
حملته اناس من امائك اللائي وجدن حلاوة
خدمتك في ايامك وعرفن ما غفل عنه اكثر رجالك

وعبادك اى ربّ صلّ عليهما فى جبروتك وملكوتك
ثمّ اكتب لهما ما يجد منه المخلصون عرف فضلك و
عنايتك يا الهى واله الأسمآء وفاطرى وفاطر السمآء
اسئلك بدمه الشّريف وقيامه على امرك و
استقامته على خدمتك وانفاق روحه فى سبيلك
بان تغفر لى ولوالدىّ ولمن آمن بك واقبل اليك
ثمّ اسئلك بان تجعلنى ثابتاً على امرك ومستقيماً
على حبّك ومعروفاً باسمك وغنيّاً بغنائك لا اله الّا
انت المهيمن على ما كان وما يكون

قل وجهك الى المقرّ الّذى فيه دفن الباب الأعظم وقل
اوّل نور اشرق ولاح من افق رحمة الله مالك الأنام
واوّل روح ظهر باسم الرّحمن عليك يا مطلع الأيقان

وشرق الأحسان اشهد انّك سمعت ندآء سدرة
المنتهى قبل الورى وتوجّهت اليها منقطعاً عن كلّ
ما خلق فى ناسوت الأنشآء وشربت من اوّل كأس
ادارها ايادى الألطاف بين الأرض والسّمآء روحى
لنفسك الفدآء يا مبدء الخيرات ومظهر البيّنات
لولاك ما نزّلت الآيات وما استقرّ على العرش خالق
الصّفات الّذى به اخذت الزّلازل كلّ القبائل
ونصب الميزان ومرّت الجبال انّى اسئل الله
بك بان يؤيّدنى على اتّباع اوامره ويقرّبنى اليه
ويجعلنى من النّاصرين لأمره والزّائرين لحضرتك
واللّائذين بجنابك والمتشبّثين بجودك انّه لهو المقتدر
المتعالى العزيز المنّان

ان قبل الی المقام الّذی فیه دفن اوّل من آمن بالله العزیز المحبوب

وقل اوّل نفحة فاحت من قمیص الکبریآء واوّل عرف
تضوّع من شطر الله مالک الأسمآء علیک یا مطلع
البقآء ومصدر الأمر لمن فی الأنشآء انت الّذی بک
ارتفعت سمآء الجود وبک ظهرت طلعة المعبود وزیّن
المقام المحمود وبک جرت ینابیع البیان بین الأمکان
وسرت نسمة الله لأهل الأکوان اشهد انّک عرفتَ
المقصود اذ ظهر بالحقّ واعترفت بالباطن الّذی عجز عن
عرفانه مَن علی الأرض الّا مَن شآء ربّک انت
الّذی بک فکّ الرّحیق المختوم وخرق حجاب الموهوم
الی ان ظهر اسم الله القیّوم لمن فی السّموات والأرضین
اشهد انّک وفیت بمیثاق الله وعهده وانجذبت

من آیاته علی شأن انفقتَ روحک فی سبیله طوبی
لأرض فازت بک وللدیار تشرّفت بلقائک وللهوآء
امتزج بانفاسک انّی استشفع بک الی الله واسئله بان
یؤیّدنی علی خدمته امره ویقدّر لی ما ینفعنی فی الدّنیا والآخرة
انّه لهو المعطی الباذل المبین المجیب

زیارة الحروف

هو الأبهی اوّل ذکر البهآء واوّل ثنآء الکبریآء
علیک یا طلعة الأعلی وخالق الأشیآء ورافع
السّمآء والنّاطق فی ملکوت الأنشآء بذکر نفسک الأبهی
ثمّ علیک یا ربّ الأرباب ومنجی الأحباب فی یوم
الأیاب وممطر السّحاب ومخرق النّفاق ومحرق
الأحجاب ثمّ علیک یا خالق الجبروت ومالک

الملكوت وسلطان الناسوت ومليك اللاهوت ومُنزل
الآيات ومحرق السبحات ثمّ يا طلعة الغياث و
مهلك النفاث ومبدء الرثاث ومبشر الذكور و
والاناث بالطلعة المستغاث ثمّ عليك يا نور البهاج
ومجرى ماء الثجاج من القلم الرجراج ومُنجي العباد من
ملح اجاج ثمّ عليك يا نور اللائح والقميص الفائح
والستر السبوح ومُنفخ الروح ثمّ عليك يا نور الباذخ
والطور الشامخ والروح النافخ والجبل الراسخ ثمّ
عليك يا سافح الوداد ومُنجي العباد في يوم المعاد و
طلعة الميعاد واصل السداد ومقصود الفؤاد ثمّ
عليك يا ممطر الرذاذ والملك المعاذ ومنك
الملاذ ثمّ عليك يا مجرى الأنهار ومُثمر الأشجار

ومظهر الأزهار وقاتل الفجّار ومحيي الأخيار ومقصود الأحبار الأبرار ومنجي
ثمّ عليك يا مظهر الرموز وسرّ المرموز وصاحب الكنوز
ثمّ عليك يا سرّ القدّوس وقاتل الفاعوس وخالق
الفردوس ومالك الأفريدوس ومزيّن الطاوس و
الطلعة القدس والجمال الأنس ثمّ عليك يا خالق
الوحوش وصاحب الجيوش ومرتفع الوان و
النقوش وجاعل الجبال كالعهن المنفوش ثمّ عليك
يا صاحب المناص ومعطي الخلاص وحافظ اهل
الأخلاص عن السهام والرصاص ثمّ عليك يا شفي
الأمراض وقاتل اهل الشرك والأغماض ومفرّج اهل
الحزن والأنقباض والحقّ المحض والملك المنفض
ثمّ عليك يا منبسط البساط وحافظ اولي الحزم

والأحتياط ومرفع الفضب ومعطي الأرتباط وممدد الصراط
ومقدر الغلاظ في فصل البساط ثمّ عليك يا قاتل
العشاق باللحاظ ومشتعل الشواظ في قلوب اولي
التنبه والأيقاظ وبيدك الحفاظ ثمّ عليك يا طلعة
البديع والجمال المنيع والستر الرفيع وحافظ الرضيع وبيدك
التعزيز والترفيع ثمّ عليك يا ذي الظلّ السابغ
والشمس البازغ والنور البالغ ثمّ عليك يا اصل الأئتلاف
ومنجي العباد عن الظلم والأعتساف ومعطي اجور الأخيار
بالأضعاف ثمّ عليك يا صاحب يوم التلاق
ورافع سماء ذات اطباق ويا طلعة الخلاق وجمال
الرزّاق لأولي الفقر والأملاق ثمّ عليك يا سلطان
الملوك وراحم المملوك ومذهب الشكوك ومالك الأملاك

ومنور السماك ثمّ عليك يا ذي العزّ والجلال والعظمة
والأجلال والرفعة والأستجلال والهيبة والأستقلال
والفضل والأفضال ثمّ عليك يا طلعة القيوم ورافع
الهموم ودافع الغموم وفالق الأنام ومكور الليالي والأيام
ومنور الظلام ثمّ عليك يا جمال الرحمن وطلعة السبحان
وحضرة المنان وذي العظمة والأمتنان والعلم و
العرفان ومعطي الأطمينان باولي التوجه والأيمان
ثمّ عليك يا رافع العلو وخالق السمو ومقدر المحو وجاعل
الصحو ثمّ عليك يا طلعة الألهية والجمال الأحدية والسر
القدمية ووجهة الربوبية وذي الدوام الأبدية والجلال
الصمدية ثمّ عليك يا جمال الأله والنور الباقي و
السر القدمي والظهور الصمدي والجالس على كرسي الأبدي يا
طلعة العلى والجمال البهي

زیارت جناب ابا بدیع

هو المبیّن العلیم

قد مضت ایّام الفرح والابتهاج واتت ایّام الاحزان بما غاب نجم الایقان من سماء العرفان بذلک صاحت الحصاة وذابت اکباد الملأ الاعلی وبکت الاشیاء واضطربت ارکان الوجود وتزلزلت قوائم البیت وناح المقرّبون فی اعلی المقام انّ الحسن انفق روحه والحسین ما عنده فی سبیل الله مالک الملک والملکوت وسلطان الوجود والجبروت ومن قبلهما من سمّی بکاظم الذی استشهد فی هذا الامر وناحت فی مصیبته سدرة المنتهی واهل الفردوس فی العشیّ والاشراق ان یا قلم الاعلی وجّه بوجهک من الصاد الی الخاء وزر شهدائه من قبلی تالله لو تفرّس فی کلّ ارض لتجد فیها عضواً من

اعضائه الذی قطع فی سبیله وحبّاً لجماله وبذلک صاح قلمی وناح هیکل عظمتی وبکت عیون عنایتی وصعدت زفراتی ونزلت عبراتی واحترقت قلوب اصفیائی وحنّت افئدة اولیائی یا قلمی هذا الیوم ینبغی ان یرتفع فیه صریرک ونحیب بکائک بما ورد علی المظلوم واولیائه من مظاهر الظلم والاعتساف ومطالع الغفلة الذین ما فازوا برحیق الانصاف فی هذا الیوم الذی تنوّرت الآفاق من هذا الاشراق نح یا قلمی لغربتی وبلائی وصح لمظلومیتی ومظلومیة احبائی اذا قصدت ارض الخاء وتقرّبت الیها ووجدت نفحاتها قم تلقاء رمس المجید وزره بما ذکره العزیز المجید وقل جوهر عرف تضوّع من قمیص رحمة ربّنا العلیّ الابهی علیک یا ایّها المقبل الی الافق الاعلی

والناطق بثناء مالك الأسماء في ملكوت الانشاء اشهد
انك خرقت الاحجاب ونبذت الكائنات وانت
بالعزيز الوهاب في يوم فيه وضع كل ذات حمل حملها
وقام الناس لمالك العرش والثرى انت الذي ما
منعك الحجبات عن منزل الآيات والسبحات عن مظهر
الامر الذي خضعت له البنيات انت الذي ما منعك
في الله لومة اللائم وشماتة مشمت قد نبذت العالم
واخذت ما انزله مالك القدم وسلطان الامم
اشهد انك طرت بقوادم الايقان الى افق الرحمن
الى ان دخلت سجن المظلوم فزرت ربك المهيمن القيوم
ورأيت ما منع عنه الكليم وسمعت ما سمعه الحبيب و
شربت رحيق الوصال وفزت بمقام القدس والقرب
والجمال انت الذي وجدت حلاوة النداء و

سمعت خرير كوثر البقاء وحفيف سدرة المنتهى اذ كنت قائماً
تلقاء وجه ربك مالك الاسماء وفاطر السماء طوبى
لك يا ابا بديع ولابنك الذي به تزلزلت اركان
الجبت وانكسر ظهر الاصنام الذين يمشون باثواب العلماء
بين ملاء الانشاء قد شهد الحق المنيع باقبالك وقيامك
ونصرتك واستقامتك وايقانك واطمينانك
انت الذي ما خوفتك الالوف وما منعك صليل السيوف
في يوم فيه صفت الصفوف لاطفاء نور الظهور وناحت
قبائل الارض وظهر الفزع الاكبر بين البشر نعيماً لك و
لابنك طوبى لكما بما فزتما بشهادة الله في هذا اللوح الذي
اشرقت من افق سمائه شمس الكلمة انني انا الله رب
العالمين + ان يا جمال القدم مر القلم ان يذكر عليك

الّذی کان معک فی خباء ذلک و سرادق مجدک
وکان فی الصّباح والمساء حاضراً امام وجهک و
ساجداً لطلعتک وخاضعاً لسلطانک ومتمایلاً
بارادتک ومتحرّکاً بمشیّتک هو الّذی اسمعته ندائک
واریته جمالک واسکنته فی جوار رحمتک وسقیته کوثر
وحیک وشرّفته بظهورات فضلک وشئونات رحمتک
وفوّضت علیه سقایة بیتک الحرام بین الانام طوبی
لمقبل اقبل الیک ولزائر قصد مضجعک وزارک
بما انزله الرّحمن فی حقّک انت الّذی اسلمت الرّوح
لوجه ربّک وکنت معه من قبل فی ارض السّرّ وخرجت
الغربة حبّاً لنفسه وهاجرت معه الی ان دخلت السّجن
هذا المقام الکریم الّذی تنوّر بانوار العرش العظیم
سبحانک یا مالک الاسماء وفاطر السّماء اسئلک بحبّی

علمک وسماء حکمتک بان تقدّر لمن زار احبّتک اجر
من فاز بخدمتک وطهّرهم عن کلّ ما لا ینبغی لامرک
ثمّ اغفر لهم بجودک وفضلک ثمّ اکتب لهم من قلمک
الاعلی خیر الآخرة والاولی انّک انت ربّ العرش والثّری
وانّک انت المقتدر القدیر

هو

اوّل ذکر خرج من لسان العظمة والکبریاء

علیک یا ایّتها الورقة العلیا والمشرقة من افق الامر فی ایّام
مالک الاسماء اشهد انّک اقبلت الی الافق الاعلی و
فزت بما لا فاز به اکثر الوری واشهد انّک حملت الشّدائد
والبلایا فی سبیل الله فاطر السّماء وکنت فی الامر علی شأن
ما اخذتک فی الله لومة اللّائمات ولا اعراض المشرکات
طوبی لک ولمن حضر مقامک وارادک بما ظهر من قلم الله
العلیّ الابهی الّذی حبسه الظّالمون فی حصن عکّاء و

اشهد انک اسلمت الروح فی الفراق بعد ما کنت مشتعلة
بنار الاشتیاق فی ایام الله مالک یوم التلاق • سحقاً
لقوم ما عرفوا شأنک و ما شربوا کأس ذکرک و نعیماً
لمن یذکرک بما ذکرک به الله فی الصحف و الالواح •

هذا لوح الزیارة

قد نزل من ملکوت القدم لاسم الله الذی سمّی بالحسن و نسبه
الی نفسه المهیمن العزیز القیّوم • فطوبی للذینهم یزورنه و یکوننّ
من الزائرین • و یتقرّبنّ به الی الله العزیز المحبوب •

بسم الله الابدع الابهی

اوّل بهآء ظهر و اشرق عن مشرق البقآء و اوّل ضیآء
لاح عن مطلع السنآء و اوّل رحمة نزلت من سحاب
الکبریآء علیک یا من قدّسک الله عن اشارات
اهل الانشآء و نسبک بمظهر نفسه العلی الاعلی و مطلع

امره بین الارض و السمآء و ایّدک بروح الاعظم فی ایّام
التی تزلزلت فیها افئدة اولی النهی و ارتفع ضجیج کلّ الاشیآء
الی مکامن القصوی و سدرة المنتهی اشهد الله و اهل ملأ الاعلی
و سکّان جنّة المأوی و الذینهم استقرّوا فی غرفات الحمرآء
خلف حجبات القضآء بانّک شربت رحیق الایمان
من ایادی الفضل من لدن ربّک الرحمن و دخلت
بقعة الرضوان مقرّ الذی فیه استضآئت انوار السبحان
و فزت بمواهب الله المقتدر العزیز المنّان • و اشهد
انّک کنت مؤمناً بالله و موقناً بآیاته و مذعناً بسلطانه
و مقرّاً بفردانیّته و معترفاً بوحدانیّته و خاضعاً لامره
و خاشعاً لمظهر نفسه و مطلع جماله و مشرق ظهوره و مخزن
وحیه و مکمن آیاته • و اشهد انّ روحک استرقی الی الرفیق الاعلی

وكان مظهراً من حجبات اهل الأنشاء ودخل منظر الكبرى
فلعن الله الذينهم ظلموك ودخلوا مقرك وغاروا الذينهم
كانوا في حولك وضيعوا احرمتك واساروا ذوى
قرابتك وكانوا من الظالمين ✦ واشهد ان في مصيبتك..
جرت دموع الموحدين واحترقت قلوب المخلصين و
اشهدك يا الهى على موقفي هذا والذينهم استقروا على سرر
البقاء ثم ملائكة الذين يطوفن في حول عرش جمالك
العلى الأعلى بانه آنت بك وباياتك الكبرى حين الذي
انفطرت فيه سماء القضاء واتى مظهر نفسك على
ملكوت الاسماء وبالذينهم سبقوا اليه قبل خلق الأرض
والسماء ودخلوا في ظل عنايته وشربوا عن كأس رحمته
واقروا بسلطانه واعترفوا بعظمته واقتداره وسجدوا

بهم جرت دموع المحبين

عند اشراق انوار وجهه وكانوا من المقبلين في الواح العز
من قلم الامر مكتوباً ✦ واشهد يا الهى وربي بان الذي
ظهر في تلك الأيام انه لبهائك في ظهورك وبروزك و
قدرتك وسلطانك لمن في السموات والأرض
فطوبى لمن عرفه وسمع ندائه واجاب امره وطاف حوله و
قصد بابه فويل لمن ظلمه وانكر امره وجادل باياته وجاد
بنفسه وكذب برهانه وقام على الاعراض تلقاء
وجهه واستكبر عليه وكان من المعرضين في الكتاب مذكوراً
واسئلك يا الهى في هذا الموقف الشريف بنفسك العلى
الأعلى وبهذا الظهور الأظهر الأبهى الذي به اشرقت الارض
والسماء وطلعت شمس القضاء عن افق البداء بان
تستقيم يا الهى قدماى على هذا الصراط الذي زلت

علیه اکثر الاقدام ثمّ اجعلنی ناظراً الی شطر رضائه ومتوجّهاً
الی حرم قدس کبریائه وثابتاً علی حبّه وموقناً بما ظهر من عنده
ومستقیماً علی ما اراد وانّک انت الفاعل لما تشاء
وانّک انت علی کلّ شیءٍ قدیر • فیا الهی اقسمک بانوار
وجهک الّذی احاطت الممکنات وبرحمتک الّتی
سبقت الموجودات بان لا تجعلنی محروماً عن نفحات
قدس عنایتک والطافک ولا مأیوساً عن فیوضات
رحمتک ومواهبک ثمّ اقمنی بسلطانک علی
حبّک وذکرک ثمّ انقطعنی عمّن سواک ثمّ احفظنی
یا الهی بان لا اجادل بآیاتک حین ظهور مظاهر امرک
ومشارق وحیک ومطالع فضلک ثمّ افتح یا الهی
بصری بان اعرفک بک لا بدونک ولن
اتمسّک بشیءٍ عمّا خلق بین السموات والارض وانّک

کنت بکلّ شیءٍ علیماً • ثمّ اغفر لی یا الهی ولابی وامّی والّذین
نسبتهم الی نفسی ثمّ انزل علی من کلّ خیر قدّرته لعبادک
الاصفیاء ثمّ اجعل لی مقعد صدق فی جوار رحمتک الکبری
ثمّ طهّرنی عن کلّ ما یحجبنی عنک ثمّ استعدنی للقائک
فی حیاته الاخری وانّک انت الّذی فی قبضتک
ملکوت الارض والسماء • وانّک قد کنت بعبادک
رحیماً •

قد نزل للّتی سمّیت بمریم

انّها اشتعلت بنار حبّ
ربّها قبل ان تمسّها وانّا سترنا شأنها فی حیاتها
فلمّا ارتقت الی الرفیق الاعلی کشف الله الحجاب وعرّفها
عباده ومن اراد ان یزور الطاء الکبری الّتی استشهدت
من قبل فلیزر بهذه الزیارة

بسم الله العلی الأعلی

ان یا قلم الأعلی ما اخذک السرور فی ایام ربک العلی الأعلی
لتغن به علی افنان سدرة المنتهی بنغمات البهآء ولکن
مستک المصیبة العظمی اذا ضج بین الأرض والسمآء
ثم اذکر ما ورد علیک من شؤنات القضآء لیجری
دموع من فی لجج الأسمآء فی هذه المصیبة التی فیها اهتز
الرضوان وتزلزلت الأکوان واضطربت حقایق
الأمکان وبکی عین العظمة علی عرش اسمه الرحمن
وقل اول رحمة نزلت من سحاب مشیة ربک
العلی الأبهی واول ضیآء اشرق من افق البقآء واول
سلام ظهر من لسان العظمة فی ملکوت الأمضآء
علیک یا آیة الکبری والکلمة العلیا والدرة النورآء
والطلعة الأحدیة فی جبروت القضآء کیف اذکر

مصائبک یا ایتها الورقة الحمرآء تالله من سقوطک
عن شجرة الأمر سقطت اوراق سدرة المنتهی وانکسرت
افنان دوحة البقآء ویبست اغصان شجرة الطوبی
واسودت قلوب الأولیآء واصفرت وجوه
الأصفیآء وتشبکت افئدة الأتقیآء فی الجنة المأوی
وناح روح الأمین علی محضر الکبریآء وصاحت
سکان الأرض والسمآء انت التی کنت لوجنة
الأسمآء شامة الهدی ولجبین التقوی غرة الغرآء
وبک شقت سبحات الأوهام عن وجه الأسمآء
وبک زینت هیاکلهن بطراز ذکر مالک الأرض
والسمآء انت التی اذا سمعت ندآء الله ما توقفت
اقل من آن وسرعت الیه منقطعة عما سواه و

آمنتِ به وبآياته الكبرى وعرفتِ مظهر نفسه في ايّامه
بعد الّذي فزع من في السّموات والارض الّا الّذين
امسكهم يد ارادة ربّكِ الاعلى الابهى ونجّاهم من غمرات
النّفس والهوى انتِ الّتي كنتِ غريبة في وطنكِ و
اسيرةً في بيتكِ وبعيدة عن ساحة القدس بعد
اشتياقكِ وممنوعة عن مقرّ القرب بعد شوقكِ
وتوجّهك انتِ الّتي لم تزل حرّكتكِ ارياح مشيّة
ربّكِ الرّحمن كيف شآء واراد وما كان لكِ من
حركة ولا من سكون الّا بامره واذنه طوبى لكِ
بما جعلتِ مشيّتكِ فانية في مشيّة ربّكِ ومرادكِ
فانياً فيما اراد مولاكِ انتِ الّتي ما منعتكِ
اشارات اهل النّفاق عن نيّر الآفاق ولا اعراض
اهل الشّقاق عن مالك يوم التّلاق وقد وفيتِ

الميثاق في يوم تشخص فيه الابصار وانفضّ الفجّار
عن حول مظهر نفس ربّكِ المختار الّا قليلاً من الاخيار
فآهٍ آهٍ في مصيبتكِ منع القلم عن الجريان ومرّت
روائح الاحزان على اهل الجنان وبها انفصلت اركان
كلمة الجامعة وظهرت على صور الحروفات المقطّعات
في اوائل سور الكتاب وبها اخذ القبول حكم القيود
في عالم الجبروت ولبس الهيولا ثوب الصّورة في ملكوت
القضآء فوحقّك يا ايّتها الورقة الباقية يصعب
على بان ارى الدّنيا ولا اراك واسمع هدير الورقآء ولا
اسمع نغماتكِ في ذكر ربّكِ العلى الابهى تالله
بحزنك حزنت الاشيآء عمّا خلق في ملكوت
الانشآء ولبس مطالع الاسمآء اثواب السّودآء

فكيف اذكر يا حبيبة البهاء ايّام الّتي فيها تغنّيت على الافنان
بفنون الالحان في ذكر ربّك الرّحمن وبنغماتك في
ثناء ربّك العزيز المنّان وارتفع حفيف سدرة البيان
وهدير ورقاء العرفان وخرير ماء الحيوان وهزيز ارياح الجنان
وزقاء ديك العرش في ذكر ربّك العزيز المستعان
انت الّتي بتسبيحك سبّح كلّ الوجود ربّه العزيز الودود و
بعدك تكلكلت الورقاء وركدت الارياح وخبت مصابيح
الفلاح وجمدت مياه النّجاح عمت عين ما شهدت
في وجهك نضرة الرّحمن وما بكت بما ورد عليك
من الاحزان وخرست لسان لا يذكرك بين ملاء الاكوان
فيا بشرى لايّام فيها تحرّكت على الشّجرة وتغنّيت عليها
بآيات الاحديّة واستجذبت به فؤاد كلّ امّة خاشعة خاضعة

الّتي ارادت ربّها بوجه ناضرة ضاحكة مستبشرة فواحزنا
لتلك الايّام الّتي فيها غطّى وجهك وستر ظهورك ومنع
لقائك فآه آه يا ايّتها الورقة الاحديّة والكلمة الاوّليّة
والسّاذجة القدميّة والثّمرة الازليّة والطّلعة الالهيّة و
الآية اللاهوتيّة والرّوح الملكوتيّة في مصيبتك منعت البحار
عن امواجها والاشجار من اثمارها والآيات من انزالها
والكلمات من معانيها والسّماء من زينتها والارض من
انباتها والمياه من جريانها والارياح من هبوبها ولو انّي
اذكر رزاياك على ما هي عليها ليرجع الوجود الى العدم ويرتفع
صرير قلم القدم لم ادر ايّ رزاياك اذكره بين ملاء الاعلى
اذكر ما ورد عليك من احبّائك او ما ورد عليك من
اعداء الله ربّ الآخرة والاولى انت الّتي حملت

في سبيل مولاك ما لا حملته امة من القانتات وبه جرت دموع
القاصرات في الغرفات وخررن حوريات الفردوس
على وجه التراب وعفرن رؤسهن طلعات الأفريدوس
يا ورقة الحمراء بمصيبتك تغير وجه الظهور وبدل السرور
واضطربت اركان البيت المعمور وطوى رق المنشور فآه
آه بمصيبتك قبل كل الوجود من الغيب والشهود حكم الموت
بعد الحيات ولبس مشية الأولية رداء الأسماء والصفات
ولما انصبت رزاياك على نهر الأعظم الذي كان متحداً
عن الألوان تفرقت وصارت اربعة انهار واخذته
الألوان المختلفة والمحدودات الأرضية فلما القيت
على ركن الأول من كلمة التقوى تاخرت فيها حرف الاثبات
لحزنها واستقدمت حرف النفي وظهر منها ما احرق قلب البهاء
وكبد البهاء فلما قرئت على النقطة الأولية صاحت و

لما ان تركت

اضطربت وتزلزلت وظهرت على هيئة الحروفات في
الصحائف فلما سمعت نقطة العلم ضجت وناحت و
اختلفت وتفرقت وفصلت وظهرت منه العلوم
متفرقات ومظاهر مختلفات وبها استكبرن مرايا ما
على الله في يوم فيه شهد كل الذرات بان الملك لله
الواحد المقتدر القهار تالله بما ورد عليك من اعدائك
كاد ان يستبق العدل فضل ربك والقهر رحمته التي سبقت
كل الأشياء فآه آه يا كلمة البهاء والمستشهد في سبيل
البهاء كم من ليال بكيت على الفراش شوقاً للقاء البهاء
وكم من ايام احترقت بنار الاشتياق طلباً لوصال
البهاء وتوجهاً الى وجه البهاء الذي لا يرى فيه الا الله
العلي الأعلى وانك انت ما اردت من وجه الا وجه ربك.

ويشهد بذلك اهل ملاء الأعلى ثمّ اهل جبروت البقاء عين ما شهدت فيك آية التوحيد وظهور التفريد يا ايّها المذكور بلسان البهاء تالله حكم التأنيث يخجل ان يرجع اليك يا فخر الرجال طوبى لك بما طهّرك الله في ازل الآزال عن شبهات اهل الضلال وحفظك عن الزلزال وانّه لهو العزيز المتعال واليه يرجع حكم المبدء والمآل اشهد بانّك كنت ورقة لم تزل حرّكتك ارياح مشيّة الله وما اخذتك اشارات اهل النفاق الّذين نقضوا الميثاق وكفروا بالله مالك يوم الطلاق طوبى لأمّة آمنت بك وسمعت ذكرك وتمسّكت بحبل حبّك وتقرّبت بك الى الله موجدك وخالقك والّتي ما ذاقت حبّك خالصاً لوجه ربّك انّها صارت محرومة

من غاية الّتي اختصّ الله بها والجنّة لمن اقبل اليك وبكى عليك وزارك بعد موتك يا ايّتها المستورة في الطباق التراب انّ جسدك وديعة الله العزيز الوهّاب في بطن الأرض وروحك استرقى الى الأفق الأبهى والرفيق الأعلى اللّهمّ يا الهي وال من والاها وعاد من عادها وانصر من نصرها وارزق من زارها خير الدنيا والآخرة وما قدّرته للمقرّبين من خلقك والمخلصين من بريّتك وانّك انت مالك الملوك وراحم المملوك وفي قبضتك ملكوت ملك الأرض والسماء تفعل ما تشاء لا اله الّا انت ربّ العرش والثرى وربّ الآخرة والأولى سبحانك اللّهمّ يا الهي اسئلك بمظهر نفسك العلّي الأعلى وبظهوراتك الكبرى و

بآياتك التي احاطت الأرض والسماء ثمّ بهذا القبر الذي
جعلته اوعية حبّك ومقرّ ورقة من اوراق سدرة
ظهورك بان لا تطردني عن بابك ولا تجعلني محروماً
عمّا قدّرته لأصفيائك اي ربّ اسئلك بك و
بها وبمظاهر الأسماء كلّها بان لا تدعني بنفسي وهوائي
ولا تجعلني من الذينهم اعرضوا عليك واعرضوا عنك
في يوم الذي فيه استويت على العرش رحمانيّتك وتجلّيت
على كلّ الأشياء بكلّ اسمائك فاشربني يا الهي من سلسبيل
عرفانك وكوثر عنايتك لأجعل به منقطعاً عمّا
سواك ومقبلاً الى حرم وصلك ولقائك وانك
انت المقتدر على ما تشاء لا اله الّا انت المتعالي العزيز
الوهّاب اي ربّ اسئلك بنار التي اشتعلتها

في صدر هذه الورقة التي تحرّكت من ارياح مشيّتك
ونطقت على ثناء نفسك بان تشتعل قلوب عبادك
من نار حبّك لينقطعنّ عن الذينهم كفروا ويقبلنّ الى
وجهك ثمّ انزل يا الهي عليّ وعلى عبادك المنقطعين
واحبّائك الثابتين خير الدنيا والآخرة ثمّ اغفر لنا
ولآبائنا وامّهاتنا واخواننا واخواتنا وذرّياتنا
وذوي قراباتنا من الذين آمنوا بك وبآياتك و
كانوا مقرّ بوحدانيّتك ومعترفاً بفردانيّتك
ومذعناً بامرك وناطقاً بثنائك انك انت الذي
لم تزل كنت قادراً ولا تزال تكون حاكماً لا يمنعك
اسم عن اسم ولا صفة عن صفة كلّ الأسماء خاضعة
لنفسك وطائفة في حولك ومنقادة لسلطنتك

وخاشعة لدى بوارق انوار وجهك وانك لم
تزل كنت وتكون مقدساً عن خلقك وبريتك
وبذلك يشهد نفسي وكل الذرات وكينونتي وكينونات
من خلق بين الارضين والسموات لا اله الا انت المقتدر
المتعالي السلطان

هذا ما نزل للعلي الاعلى الذي استشهد في ارض الطاء بشهادة
تحيرت منها الملأ الاعلى وناح اهل الجنة العليا والغرفات
العاليات الذين انفقوا ما لهم وبهم في سبيل الله مالك
الارضين والسموات

بسمه الاقدس الاقدم الاعظم الارفع الابهى

اول عرف تضوع من قميص عناية الرحمن واول نفحة فاحت
من رياض العرفان واول نسمة سرت عن يمين العرش

عليك يا سر الاسماء ومستسر الامر في ملكوت البقاء اشهد
انك اقبلت الى الافق الاعلى اذ اعرض عنه اهل الانشاء
واجذبك نداء فاطر السماء على شأن قصدت
الغاية القصوى والذروة العليا وادركت ما انزله الرحمن
في الفرقان يوم يقوم الناس لمالك الاديان اشهد
انك وجدت عرف الايام وشربت رحيق العرفان
من يد عطاء من بيده ملكوت ملك السموات والارض
وفزت بما كان مسطوراً في كتب الله ومكنوناً في علمه طوبى
لقاصد قصد مقامك وتوجه الى شطرك وزار رمسك
انت الذي فزت بلقاء يوم فيه ارتفع حفيف سدرة المنتهى
وصرير القلم الاعلى وكنت من الذين بشرهم الله من قبل بقوله
ان اخرج القوم من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله
اشهد انك سمعت نداء الصور اذ نفخ فيه ورأيت الارض

اذ اشرقت بنور ربها وسمعت ندائها اذ حدّثت
اخبارها انت الذي ما اضطربتك ظهورات
انشائيّة و اشراطها قد ادركتها وفزت بنفحاتها وقبلت
اليها اذ اعرض عن مظهرها من على الارض الا من
شاء الله موجدها وسلطانها انت الذي فزت
بفرات الرحمة اذ ارتفع خريره وبندآء الله ربه اذ
ارتفع حفيفها وكنت مستقيماً اذ ارتعدت فرائص الانام
من خشية الايام وكنت مجيباً اذ ارتفع نداء الله في
يوم القيام انت الذي بك افترّ ثغر البيان في
الامكان ونصبت خيام العظمة على اعلى الاعلام انت
الذي فزت بانوار شمس المعاني اذ اشرقت من افقها
وبكوثر الحيوان اذ جرى من قلم الرحمن وكنت قائماً
اذ قام اهل القبور وناظراً اذ ظهر حكم النشور اشهد ان

قدمك ما زلّ ووجهك ما تغيّر وقلبك ما اضطرب
اذا اخذت الزلازل قبائل الارض كلها الا من شاء الله
مولى الاسماء قد كنت فائزاً ابحر الايقان اذ تاه القوم
في تيه الاوهام انت الذي وجدت نفحات الكلمة العليا
والفردوس الاعلى قبل الاشياء ورأيت ما كان مستوراً
وعرفت ما كان مكنوناً وآمنت بمن كان موعوداً
في كتب الله وسطوراً في صحفه وزبره بك وبامثالك
فتح باب الفضل على وجه العالم ونصبت راية العدل
بين الامم وبخضوعكم خضعت الاعناق في يوم الميثاق
واشرقت الآفاق بنور الاتفاق بكم ظهر صراط الله المستقيم
وامره المحكم المتين وبكم ماج بحر البيان بين الامكان
وسرت نسمة الرحمن على البلدان انتم مطالع نور
الاحديّة ومخازن حكمة الله البالغة ومفاتيح ابواب العلم

والشريعة انتم حزب الله وجنده وميزان الله وعدله
بكم اشرق الانوار وكشفت الاسرار وامطر السحاب
وثبت حكم الكتاب انتم كتب الله بين خلقه وصحفه
بين عباده وانتم لئالئ بحر العرفان ومشارق الامر
بين الامكان بكم زيّن ديباج كتاب الوجود وفتح
باب الجود على مَن في الغيب والشهود فآه آه بما
ورد عليكم من الاخسرين في يوم الدين بمصيبتكم ناح
روح الامين وصاح الملأ العالين واصفرّت اوراق
سدرة المنتهى وبكت العيون في الجنّة العليا وتزلزلت
اركان الكلمة الاولى واضطربت افئدة خباء المجد على البقعة
النوراء وبما ورد عليكم اهتزّت اركان العرش وفزع
اصحاب السفينة الحمراء على بحر الاسماء واخذت

الظلمة مَن في الارض والسماء بحزنكم ركن حوريات
الغرفات مقاعدهنّ وتوجّهن اليكم ونحن عليكم بحزنكم
بكت عيون اهل الفردوس الاعلى وسكّان قباب العظمة
خلف قلزم الكبرياء وبمصيبتكم استغرب كلّ ذي وطن
واستنزل كلّ ذي مقام واضطرب كلّ ذي اطمينان
وصاح كلّ صبّار وانصعق كلّ ذي علم وتبدّل كلّ عيش
اشهد انّ بمصائبكم نسف جبل الكرم بين العالم و
انقطع عن حياتها مظاهر القدم بين الامم سبحانك
يا اله الاسماء وفاطر السماء ترى هياكل عاشقيك
مطروحة على التراب وليس لهم من مونس الّا نسمات
رحمتك التي تمرّ عليهم في الاسحار وتنوح لهم بما ين
به الاحجار قد اخذهم جذب ندائك الاحلى على

شأن انقطعوا عن الذین مقبلین الی افقک الأعلی اولئک
عباد وفوا بعهدک ومیثاقک وسرعوا الی مقام
الفدآء رجآء ما عندک واثرت کلمتک العلیا فیهم
وخضعت لعظمتک اعناقهم اولئک عباد مکرمون
الذین جاهدوا فی سبیلک حق الجهاد ونصروا امرک
حق النصر وما منعتهم جنود الأرض عن التوجه الیک وما
خوفتهم سطوة الملوک فی اظهار سلطنتک بین بریتک
قد قاموا وقالوا اما اقشعرت به جلود الظالمین وتزلزلت
ارکان المعتدین ای رب اسئلک بهم وبزفراتهم وعبراتهم
فی الشوق والأشتیاق بان تغفر لی ولوالدی و
لمن اقبل یا مالک المیثاق فی یوم الطلاق ای رب
اسئلک بهذا الرمس الأطهر والتربة المقدس المطهر

عظمت شان ذات بها [illegible] در [illegible]

بان تکتب لعبدک هذا من قلمک الأعلی خیر الأخره والأولی
انک انت رب العرش والثری لا اله الا انت الغفور
الباذل العطوف الکریم

هو المعزی المحزون

ان یا قلم
قد اتتک مصیبة کبری ورزیة عظمی التی ناحت بها اهل
الفردوس الأعلی والجنة العلیا بما صعدت الأحزان
الی ان بلغت اذیال ردآء الرحمن طوبی لقاصد قصد
خدمتها فی حیاتها وزارها بعد صعودها وعروجها و
لأنه قصدت مقامها وتقربت الی الله بها البهآء
المشرق من افق غرفة الغرآء والنور الظاهر اللائح
من سمآء اسمی الأبهآء علیک یا ثمرة سدرة المنتهی
والورقة المبارکة النورآء وآیته من اسم بظهوره
ملکوت البقآء وناسوت الأنشآء نشهد انک اول

ورقة فازت بكأس الوصال في الوثاق وآخر ثمرة أسلمت
روحها في الفراق انت التي ذاب كبدك واحترق
فؤادك واشتعلت اركانك في بعدك عن الحضور في
مقام جعله الله مشرق آياته ومطلع بيناته ومظهر اسمائه
ومصدر احكامه ومقر عرشه يا ورقتي وعرف جنة
رضائه انت في الرفيق الأعلى والمظلوم يذكرك في
سجن عكاء انت التي وجدت عرف قميص الرحمن
قبل خلق الأمكان وتشرفت بلقائه وفزت بوصاله
وشربت رحيق القرب من يد عطائه نشهد ان فيك
اجتمعت الآيتان قد اجتمعت آية الوصال في الأولى
وامارات آية الفراق في الأخرى كم من ليل صعدت
فيه زفراتك في حب الله وجرت عبراتك عند

ذكر اسمه الأبهى انه كان معك ويرى اشتعالك و
انجذابك وشوقك واشتياقك ويسمع حنين قلبك
وانين فؤادك يا ثمرة سدرتي في مصيبتك ماج
بحر الأحزان وهاجت ارياح الغفران اشهد ان
في الليلة التي صعدت الى الأفق الأبهى والرفيق الأعلى
ويومها قد غفر الله كل عبد صعد وكل امة صعدت
كرامة لك وفضلاً عليك الا الذين انكروا حق الله
وما ظهر من عنده جهرة كذلك اختصك الله
يا ورقتي بهذا الفضل الأعظم والمقام الأسبق الأقدم
طوبى لك ولزائريك ولمجاوريك ولطائفيك
ولمن توسل بك الى الله انت التي بمصيبتك
ناحت البحور وتكدرت اوراق سدرة الظهور انت

التي سمعت النداء الذي ارتفع من لسان مالك
ملكوت الاسماء قد اقبلت اليه واجذبك على شأن
كاد ان يخرج الاختيار من كفك ياورقتي يا ايتها
الطائرة في هواء حبي والمتوجهة الى وجهي والناطقة
بثنائي قد انزلنا لك ذكراً لا تمحوه شئونات القرون
ولا ظهورات الاعصار انا خلدنا ذكرك من قلمي
الاعلى في صحيفة الحمراء التي ما اطلع بها الا الله
موجد الاشياء وذكرناك في هذا اللوح بما يذكرك
به المقربون ويتوجه الى ربك الموحدون طوبى
لك ونعيماً لك ولمن يحضر تلقاء قبرك ويتلو ما
انزله الوهاب في المآب انتهى

يا ايتها الورقة الحمراء والآية الابهى اشهد بك اشتعلت

نار المحبة والوداد في قلوب العباد انت التي كنت
مترنمة في الليالي والايام بذكر الله مالك الانام
انت التي سمعت النداء في اول الايام واخذك
جذب بيان الرحمن على شأن ذاب به كبدك و
اشتعلت اركانك بك ظهر حفيف السدرة
وبرزت رنة الملكوت بين البرية اشهد انك
خرقت الاحجاب باسم ربك مالك المآب
وسرعت بقلبك الى الافق الاعلى وتوجهت الى
الوجه على شأن ما منعتك ظنونات العلماء
ولا اوهام العرفاء ولا سطوة الامراء اشهد انك
نحت في الفراق كنوح الثكلى وتركت ما في العالم
متمسكة بالعروة الوثقى البهاء المشرق من افق سماء

عنایة ربک مالک الأسماء علیک وعلی أولک
واخرک وعلی من احبک وذکر ایامک وویل لمن ظلمک
ونطق فی حقک مأناح به الملاء الأعلی وسکان الفردوس
فی العشی والاشراق سبحانک یا الهی اسئلک بهذه
النقرة الجبروتیة والرنة الملکوتیة والآیة الأحدیة بان تغفر
من توجه الیها خالصاً لوجهک وکفر عنه خطیئاته
الکبری وسیئاته العظمی ثم اغفر اباه وامه وکل قاصد
قصدها وزار قبرها انک انت المقتدر الذی لا یعجزک
شیء ولا یمنعک امر تفعل ما تشاء وتحکم ما ترید
انک انت المشفق العزیز الحکیم

یا ابن اسمی هر نفسی اراده کند حضرت اخت وورقه حمراء
وال الله من اهل البیت اللائی فزن برضاء الله را

و ما ورد علیک فی سبیل ربک طوبی لأم حملتک و الثدی سقتک فی ایامک

زیارت نماید • له ان یزور بما نزل من یراعة الأحدیة
من لدی الله مالک البریة هذه موهبة اخری من لدنا علیک
ان اشکر وکن من الحامدین انتهی

فصن اللهم یا الهی علی السدرة واوراقها واغصانها وافنانها
واصولها وفروعها بدوام اسمائک الحسنی وصفاتک
العلیا ثم احفظها من شر المعتدین وجنود الظالمین انک
انت المقتدر القدیر •

هل من مفرج غیر الله قل سبحان الله هو الله کل عباد له وکل بامره
قائمون •

اول فلاح لاح من افق الکرم واول عرف ماج من ید قمیص طلعة حضرة مالک
القدم واول ذکر تکلم به لسان المشیة فی العالم واول
نور انجذبت به افئدة الامم علیکم یا ایها کل الشناء ومطالع
الأسماء ومشارق الأمر فی ملکوت الانشاء اشهد ان

بكم استوى الرّحمن على عرش الأمكان وماج بحر الغفران
وفاض كوثر الحيوان وظهر ملكوت البيان واشرقت
من افقه شمس العرفان ✦ انتم الّذين بمشيّاتكم ظهرت
المشيّة وسلطانها وبرزت الأرادة واقتدارها و
القدر وما قدّر فيه من لدى الله المقتدر القدير ✦ وبكم
احاطت الكلمة وسرت النّسمة وانار العالم من تجلّيات
نور طلع واشرق من مطلع نور الأحديّة الا ان بكم هدرت
حمامة الوفآء فى الفردوس الأعلى ونطقت سدرة
المنتهى وغنّ عندليب البهآء ونادت الأشيآء
بما شهد الله موجدكم وخالقكم وسلطانكم ومبدئكم
ومبدعكم ومحييكم ومميتكم واوّلكم واخركم ومظهركم
وملهمكم ومؤيّدكم ومعرّفكم ✦ انتم حروفات الكلمة

الأولى والطّراز الأوّل فى ملكوت الأنشآء ومظاهر
العدل فى الجبروت الأعلى انتم الكتاب المسطور والرّمز
المشهور والرّق المنشور والبيت المعمور بكم ارتفعت
رايات العدل ونصبت اعلام النّصر وبكم تضوّعت
رائحة القميص وظهرت اية التّقديس وبكم فتح باب
الكرم على وجه الأمم وهطلت من سحاب العرفان
امطار عناية الرّحمن طوبى لكم ولمن تقرّب بكم الى الله
ولمن تشبّث باذيالكم وتمسّك بحبالكم ونطق بذكركم
وويل لمن انكر حقّكم واعرض عنكم واستكبر عليكم وجاحد
عناية الله فيكم يشهد كلّ شئ بعزّتكم وارتفاع مقامكم
وربحكم فى الآخرة والأولى وخسارة الّذين كفروا
بالله اذ اتى بآيات مشرقات وبيّنات واضحات

وانوار ساطعات سبحانك يا من باسمك
طار الموحّدون فی هوآء قربك ولقائك وسرع
المخلصون الی مقرّ الفدآء فی حبّك ورضائك
أسئلك بالّذين استشهدوا فی سبيلك واخذهم
جذب آياتك علی شأن مامنعهم مافی الدّنيا
عن التقرّب اليك بان تكتب لنا من قلمك الأعلی
ماينفعنا فی الآخرة والأولی يا الهی وسيّدی و
رجائی أسئلك بهذا التّراب الأطهر والرّمس المطهّر
بان تغفر لی وتكفّر عنّی جريراتی العظمی وقدّر لی
بفضلك ماتقرّ به عينی وتشرح به صدری انّك
انت المقتدر علی ماتشآء وفی قبضتك مفاتيح الرّحمة
والفلاح لا اله الّا انت القوی الغالب القدير

بسم الله العلیّ الأعلی

هرگاه اراده کنی زیارت طلعت ابهی را وضو بگیر چنانچه
امر شده در بیان بعد برگردان روی خود را بجانب عرش
و قرارگاه ظهور و بگو این کلمات را
الثّنآء الّذی ظهر من نفسك الأعلی والبهآء الّذی طلع
من جمالك الأبهی عليك يا مظهر الكبريآء وسلطان
البقآء ومليك من فی الأرض والسّمآء اشهد انّ
بك ظهرت سلطنة الله واقتداره وعظمة الله و
كبريائه وبك اشرقت شمس القدم فی سمآء القضآء و
طلع جمال الغيب عن افق البدآء واشهد انّ بحركة
من قلمك ظهر حكم الكاف والنّون وبرز سرّ الله المكنون
وبدئت الممكنات وبعثت الظّهورات واشهد انّ
بجمالك ظهر جمال المعبود وبوجهك لاح وجه المقصود وبكلمة

من عندک فصعق من فی الممکنات وصعد المخلصون الی ذروة
الأعلی والمشرکون الی درکات السفلی واشهد بان من عرفک
فقد عرف الله ومن فاز بلقائک فقد فاز بلقائه
فطوبی لمن آمن بک وبآیاتک وخضع لسلطانک و
شرف بلقائک وبلغ برضائک وطاف فی حولک و
حضر تلقاء عرشک فویل لمن ظلمک وانکرک وکفر بآیاتک
وجاحد بسلطانک وحارب بنفسک واستکبر لدی وجهک
وجادل ببرهانک وفرّ من حکومتک واقتدارک وکان
من المشرکین فی الواح القدس من اصبع الأمر مکتوباً فیا الهی
ومحبوبی فارسل علیّ عن یمین رحمتک وعنایتک نفحات
قدس الطافک لتجذبنی عن نفسی وعن الدنیا الی شطر
قربک ولقائک وانک انت المقتدر علی ما تشاء و
انک انت علی کل شیء محیطاً

هو المعین

یا حسن یزورک المظلوم من مقامه الأعلی الذی جعله الله
مطاف اهل ذروة العلیا ویذکرک بذکر فاح به عرف العنایة
بین البریة طوبی لک ولصعودک ولتوجهک ولورودک
فی الرفیق الأعلی والمقام الأبهی اشهد انک اقبلت الی
غایة القصوی والأفق الأعلی اذ ارتفع حفیف سدرة
المنتهی بین الأرض والسماء وشهدت بما شهد به لسان
الکبریاء وقبلت ما نزّل من عنده وظهرت من لدنه
طوبی لک بما فزت بالغفران من لدی الرحمن و
وجد منک الملاء الأعلی عرف حبّی طوبی لمن یذکرک
بما ذکرک المظلوم فی هذا المقام الممنوع قد کنت آیة
ورجعت الی البحر رحمته ان هذا الا من فضله العزیز المحبوب

بسمه المشرق عن افق البیان

اللّهم انّی اسئلک بالآیة الکبری و ظهور فضلک بین
الوری بان لا تطردنی عن باب مدینة لقائک و لا
تخیّبنی عن ظهورات فضلک بین خلقک ترنی
یا الهی متمسّکاً باسمک الاقدس الانور الاعزّ الاعظم العلّی
الابهی و متشبّثاً بذیل تشبّث به من فی الآخرة والاولی
اللّهم انی اسئلک بندائک الاحلی والکلمة العلیا
بان تقرّبنی فی کلّ الاحوال لدی فناء بابک و تبعدنی
عن کلّ ما یکرهه رضائک • ترانی یا الهی متمسّکاً باسمک
الاقدس الانور الاعزّ الاعظم العلّی الابهی و متشبّثاً
بذیل تشبّث به من فی الآخرة والاولی • اللّهم انّی
اسئلک بضیاء غرّتک الغرّاء واشراق انوار
وجهک من افق الاعلی بان تجذبنی من نفحات

قمیصک و تشربنی رحیق بیانک • ترانی یا الهی متمسّکاً
باسمک الاقدس الانور الاعزّ الاعظم العلّی الابهی
و متشبّثاً بذیل تشبّث به من فی الآخرة والاولی •
اللّهم انّی اسئلک بشعراتک الّتی تتحرّک علی صفحات
الوجه کما تتحرّک علی صفحات الالواح قلمک الاعلی
وبها تضوّعت رائحة مسک المعانی فی ملکوت الانشاء
بان تقیمنی علی خدمة امرک علی شأن لا یعقبه القعود
ولا تمنعها اشارات الّذین جادلوا بآیاتک واعرضوا
عن وجهک • ترانی یا الهی متمسّکاً باسمک الاقدس
الانور الاعزّ الاعظم العلّی الابهی • و متشبّثاً بذیل
تشبّث به من فی الآخرة والاولی • اللّهم انّی
اسئلک باسمک الّذی جعلته سلطان الاسماء

وبه انجذب من فی الارض والسماء بان ترانی شمس
جمالک وترزقنی خمر بیانک • ترانی یا الهی متمسکاً
باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی الابهی
ومتشبثاً بذیل تشبث به من فی الآخرة والاولی •
اللهم انی اسئلک بنجاء مجدک علی اعلی الجبال و
فسطاط امرک علی اعلی الاتلال بان تؤیدنی علی
ما اراد به ارادتک وظهر من مشیتک • ترانی
یا الهی متمسکاً باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی
الابهی ومتشبثاً بذیل تشبث به من فی الآخرة والاولی
اللهم انی اسئلک بجمالک المشرق عن افق البقاء
الذی اذا ظهر سجد له ملکوت الجمال وکبر عن ورائه
باعلی النداء بان تجعلنی فانیاً عما عندی وباقیاً بما عندک

ترانی یا الهی متمسکاً باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم
العلی الابهی ومتشبثاً بذیل تشبث به من فی الآخرة و
الاولی • اللهم انی اسئلک بمظهر اسمک المحبوب
الذی به احترقت اکباد العشاق وطارت افئدة
من فی الآفاق بان توفقنی علی ذکرک بین خلقک
وثنائک بین بریتک • ترانی یا الهی متمسکاً
باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی الابهی
ومتشبثاً بذیل تشبث به من فی الآخرة والاولی • اللهم
انی اسئلک بحفیف سدرة المنتهی وخریر نسمات
آیاتک فی جبروت الاسماء بان تبعدنی عن کل
ما یکرهه رضائک وتقربنی الی مقام تجلی فیه مطلع
آیاتک • ترانی یا الهی متمسکاً باسمک الاقدس

الأنور الأعزّ الأعظم العلّى الأبهى ومتشبّثاً بذيل
تشبّث به من فى الآخرة والأولى * اللّهمّ انّى
اسئلك بالحرف الّتى اذا خرجت من فم مشيّتك
ماجت البحار وهاجت الأرياح وظهرت الأثمار
وتطاولت الأشجار ومحت الآثار وخرقت الأستار
وسرع المخلصون الى انوار وجه ربّهم المختار بان تعرّفنى
ماكان مكنوناً فى كنائز عرفانك ومستوراً فى خزائن
علمك * ترانى يا الٓهى متمسّكاً باسمك الأقدس
الأنور الأعزّ الأعظم العلّى الأبهى ومتشبّثاً بذيل
تشبّث به من فى الآخرة والأولى * اللّهمّ انّى
اسئلك بنار محبّتك الّتى بها طار النّوم عن
عيون اصفيائك واوليائك واقامتهم فى الاسحار

بذكرك وثنائك بان تجعلنى ممّن فاز بما انزلته فى
كتابك واظهرته بارادتك * ترانى يا الٓهى متمسّكاً
باسمك الأقدس الأنور الأعزّ الأعظم العلّى الأبهى
ومتشبّثاً بذيل تشبّث به من فى الآخرة والأولى *
اللّهمّ انّى اسئلك بنور وجهك الّذى ساق
المقرّبين الى سهام قضائك والمخلصين الى سيوف
الأعداء فى سبيلك بان تكتب لى من قلمك الأعلى
ما كتبته لأمنائك واصفيائك * ترانى يا الٓهى
متمسّكاً باسمك الأقدس الأنور الأعزّ الأعظم العلّى
الأبهى ومتشبّثاً بذيل تشبّث به من فى الآخرة و
الأولى * اللّهمّ انّى اسئلك باسمك الّذى به
سمعت نداء العاشقين وضجيج المشتاقين وصريخ

المقرّبين وخنين المخلصين وبه قضيت امل الآملين و
اعطيتهم ما ارادوا فضلك والطافك وبالاسم
الذي به ماج بحر الغفران امام وجهك وامطر
سحاب الكرم على ارقائك بان تكتب لمن
اقبل اليك وصام بامرك اجر الذين لم يتكلّموا الّا
باذنك والقوا ما عندهم في سبيلك وحبّك
اي ربّ اسئلك بنفسك وآياتك وبيّناتك
واشراق انوار جمالك واغصانك بان تكفّر جريرات
الذين تمسّكوا باحكامك وعملوا بما امروا به في كتابك
تراني يا الهي متمسّكاً باسمك الاقدس الانور الاعزّ
الاعظم العلى الابهى ومتشبّثاً بذيل تشبّث به من
في الآخرة والاولى

حرّره الاحقر محمّد رسول رشتي ۲۹ شهر ربيع الثاني سنه ۱۳۰۷

٢٠٠٠٠٣٠

لك الحمد يا فاطر السماء
ومالك الاسماء اسئلك ببحر آياتك
بان تؤيّدني على الاستقامة على امرك
وتقدّر لي ما ينفعني في عوالمك انك
انت المقتدر على ما تشاء لا اله الّا
انت المقتدر الحكيم

پاک یزدانا جمیع پریشان تو بیگانه ام
خویشان تو افسرده ایم شعله برافروز
و پژمرده ایم دلها باتش محبّت بسوز
هرچه هستیم آشفتهٔ روی توایم و سرگشتهٔ
کوی تو بیچاره ایم و آواره افتاده ایم
پرآه و ناله ذرّاتیم ولی در هوای تو اوج
یافتیم قطراتیم ولی در موج یمّ تو شتافتیم
این خفتگان بیدار فرما و این آوارهٔ کان را
هشیار این سیاره های بی اختر را اختران خاور
کن و این گیاه های بی ثمر را درختهای بارور
اگرچه موران ذلیلیم امّا تو سلیمان
پرحشمت و سلطنت جلیل اگرچه ما خار

خار و گنه کاریم امّا تو بزرگوار و آمرزگار در استعداد
و استحقاق نظر مفرما و در تعینات و قابلیات
ملاحظه مکن در فضل وجود خویش بی بهانه
خویش نظر نما اگر موج دریای بخشش
و دهش اوج گیرد عالم آفرینش را مستغرق نماید
اگر انوار ساطعهٔ خورشید آمرزش بدرخشد
ظلمات حالکهٔ سیئات را و خطیئات را
به پرتوی محو نماید تجلّی فضلت ظهورات
و فیض اصفی صهبای کأس مزاجها کافور
آن هر آلوده را پاک نماید و این هر افسرده
و پژمرده را چابک و افروخته و چالاک
ای پروردگار این حروف مفرده را کلمات
تامات کن و این کلمات مجمله را آیات باهرات
ناهج بالغه کردند و رحمت سابقه و حقیقت

فائقه شوند و نعمت سابقه مصابیح
علیا گردند و مفاتیح ابواب ترقی نجوم
هدی شوند و رجوم نفس و هوی ×
حقیقت فائضه و عرق شریان
نابضه اشجار بوستان تو شوند و
ازهار گلستان ربّ خدای مهربان
این جمع پریشان هر یک از کشوری
و بومی و مرزی و ثغوری یکی شرقی
و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی
هم چنانکه این بیچارگان را در ملک ادنی
در اشرف نقطهٔ از ثری بعد از بقای
جمع فرمودی امیدواریم که بفضل و
جود و عنایت موهبت در اشرف
نقطه از ملکوت جمع فرمائی تا کل در ظلّ

ظلّ سدرهٔ منتهی بیارمیم و بنعمت فوز
بلقا فائز گردیم ربّ حقّق ذلک ×
بفضلک وجودک ع ع ∴

بجهت نوم پریشان دیده شود وهم و غم از آن ∴
احداث گردد این آیهٔ مبارکه را تلاوت نمایند
یا من باسمک ماج بحر الفرح و هاج عرف السرور ∴
اسئلک بان تؤیدنی من بدایع فضلک ما تقرّ به ∴
عینی و یفرح به قلبی انک انت المعطی الکریم
و در غیر رؤیای پریشان هم محبوبست
که قرائت شود

[illegible]

[illegible]
[illegible]

ine catabe natealbeqshe aste

he meurish kkem ste dasshtie

austad Hossin méimane